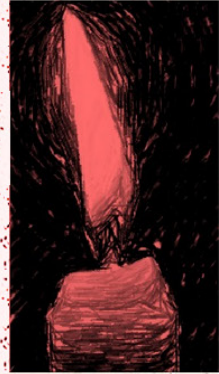


کیرم کلاب ناب شما اصل قصص است ** اما نه سوو، حاصل گل های پرواز است
 شرم از نگاه بلبل بی ذل نمی کنیده ** مگر بجز گل نوای فغانش به سحر است.

بیداد خراسانی



گاهنامه‌ی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی | سال دهم | شماره‌ی ۲۳ | بهمن ماه ۱۴۰۰ | ۱۰۰ صفحه | قیمت: ۳۰ هزار تومان



معضلات اقتصاد ایران
 مسئله اصلی اقتصاد کشور چیست؟



شبی که آسمان خون گریست
 سوگ نوشتی برای یک دوست



کاشت بحران با مترسک عدالت
 نقد بر لایحه بودجه ۱۴۰۱



جای خالی آیت الله
 جایگزینی برای بعضی از افراد نیست.



”

نشریه کاما از علاقه‌مندان به مقاله‌نویسی
(در حوزه‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی
و اقتصادی)، طنزنویسی، عکاسی،
صفحه‌آرایی و ویراستاری دعوت به
همکاری می‌نماید.

می‌توانید از طریق راه‌های ارتباطی زیر آثار و عکس‌های خود را
برای ما ارسال نمایید:

آیدی تلگرامی مدیرمسئول و سردبیر:

@abolfazl_A1256

@yeganemousavian

آدرس الکترونیکی مدیرمسئول و سردبیر:

abolfazl.asj@gmail.com

www.yeganemsv@gmail.com

شماره تماس مدیرمسئول و سردبیر:

۰۹۹۰۹۲۶۰۶۲۸

۰۹۱۹۴۷۹۴۵۴۷

کانال تلگرامی نشریه:

@kamapub

“



معاونت فرهنگی و اجتماعی

سال دهم _ شماره ۳۳ _ بهمن ۱۴۰۰

صاحب امتیاز:

انجمن اسلامی دانشجویان آزادی خواه دانشکده مدیریت و حسابداری

مدیرمسئول: ابوالفضل عسجدی

طراح جلد: علی قربانی، سرو

صفحه آرا: یگانه موسویان

ویراستاران: علی قربانی، سرو

ناظر کیفی: محمدعلی رحمانیان

سردبیر: یگانه موسویان

شورای سردبیری:

دبیر سیاسی: زکیه جوادی

دبیر اقتصادی: سجاد نادعلی زاده

دبیر اجتماعی و فرهنگی: زهرا فومنی

دبیر دانشجویی: علی قربانی

ارتباط با مسئولان نشریه در تلگرام:

@abolfazl_A۱۲۵۶

@yeganemousavian

خوانندگان عزیز می‌توانید مقالات

خود را جهت درج در نشریه، به

آدرس الکترونیکی

www.yeganemsv@gmail.com

ارسال نمایید.

نشانی: تهران، دانشگاه شهید

بهشتی، دانشکده مدیریت و

حسابداری، طبقه اول، دفتر انجمن

اسلامی دانشجویان آزادی خواه

دانشکده مدیریت و حسابداری

دانشگاه شهید بهشتی

هیئت تحریریه: محمدعلی رحمانیان، ابوالفضل

عسجدی، بیتا احمدی، علی قربانی، یگانه

موسویان

نویسندگان: یگانه موسویان، علی ولایی، فرزین

زند، مهدی ایرانی، محمد ایمانی، محمد علی

رحمانیان، علیرضا رحمتی، زکیه جوادی، سجاد

نادعلی زاده، زهرا مولایی، مرتضی نوروزپوز،

پرهام اشرفی، علیرضا کتانی، ارشیا حسین زاده،

فاطمه جمور، مجتبی اصغری، امیر عزتی، عادل

علی، پرناسمس، بیتا احمدی، زهرا مولویان،

علی قربانی، رضا تقی زاده

سر مقاله



۶ زخم باز آسمان

۹ شبی که آسمان خون گریست

۱۲ پیرامون پرتنش

۱۶ آینده سیاسی ایران در گرو برجام

۲۰ افق های روشن عمر از دست رفته

۲۵ جای خالی ایت الله

۲۸ نسبت پوپولیسم و جامعه ایران چیست؟

۳۲ دوگانگی رویکرد اصولگرایان در ارتباط با برجام

۳۷ معضلات اقتصاد ایران

۴۰ سیاست های انحداد واردات ایران

۴۳ کاشت بحران با مترسک عدالت

۵۰ معضل کسری بودجه در ایران

۵۵ دور زدن تحریم ها

۶۰ تاثیر کم آبی بر اقتصاد کشور

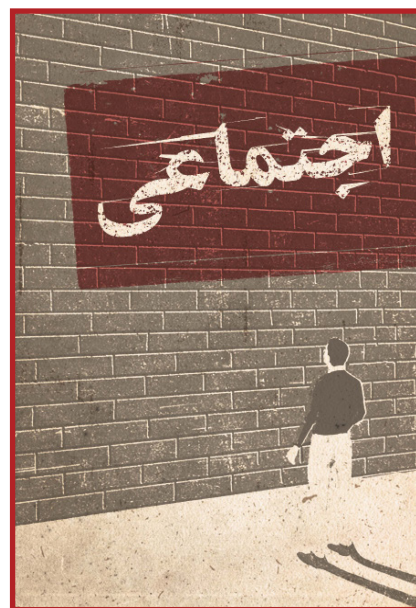


از گورخوابی تا بی آر تی خوابی ۶۷

انقلاب به مثابه کانون خلق انتظارات ۷۲

صیانت بدون سیاست ۷۸

شب پنجم ۸۴



لطفا نسخه جدید را آپلود بفرمایید! ۸۷

مدیریت بی مدیریت ۹۲

دانشجو را با عینک اساتید بنگریم ۹۵

محرم اسرار ۱۰۰

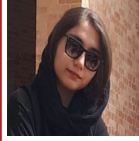
زخم باز آسمان

هیس بازماندگان فریاد نمی زنند!

یکانه موسویان

دانشجوی کارشناسی مدیریت

بازرگانی شهید بهشتی



«برای به خاک سپردن آرزوهای پریسایم و چشم های ری رایم عازم تهرانم. در میان ما سه نفر عاشقانه های زیادی هست که تا مرگم پیش من خواهد ماند و آن را عریان نخواهم کرد. امیدوارم آن روز زودتر برسد. می‌روم که آن چشمان درخشان را به خاک بسپارم. توان پاسخگویی به هیچ پیغامی را ندارم و راهی هیچستانم. مرا ببخشید.» گوشه ای از یادداشتهای حامد اسماعیلیون پدر ریرا و همسر پریسا از بازماندگان پرواز اوکراینی

قصه‌مان را چه کنیم؟ با عشقی که جوهر جاودانگی اش هنوز بر کاغذ خشک نشده بود.

تایچی ایران، فقدان ارشیا ارباب بهرامی را چگونه برتابد؟

کدام مادر است که داغ فرزندش را در «محکومیت به سکوت» تاب آورد؟

آنها که کفش قرمز کوچک کردیا را به پدر دادند اما فرزند را نه، آنها که

امیر و امید را به خانه بازگرداندند، اما خواهر را نه، چگونه در چشمان

فرزندان و خواهران خود می‌نگرند و وجدان را خاموش نگه می‌دارند؟

آنها که مانده اند دیگر خودشان نیستند. حدود دو سال است که از

آن قصه و آن ۱۸ دی، می‌گذرد و این خانواده‌ها به سان آتش زیر خاکستر

با مهر سکوت بر لب، به انتظار نشسته‌اند. انتظاری برای هیچ.

آنچه که در ابتدا به «عملیات روانی دولت آمریکا» و سپس

«خطای انسانی غیر عمد در تشخیص شئی پرنده» توصیف شد، زندگی

خانواده‌های ۱۷۶ انسان را به تاریکی کشاند.

محسوب می‌شد؟ قطع به یقین

افرادی بودند که گفتند، می‌گویند و خواهند گفت. همان کسانی که با

زبان دراز و آکنده به ریا، به خانه بازماندگان رفته و از «مسبب مرگ

عزیزانشان شدن» اظهار تاسف و «نه پشیمانی» می‌کنند.

آیا به راستی کسی می‌تواند پاسخگوی اشک های آغشته به درد

حامد اسماعیلیون باشد در حالی که ساز محکوم به سکوت ری را، پرنده

کوچکش را در گوشه خانه می‌نگرد و بندبند وجودش از کلایه های سرد و

بی صدا می‌شکند؟ آرزوهای بر باد رفته آرش و پونه

زمانی که دست به قلم می‌برم تا از آن روز و آن ساعت بنویسم به ناگاه

چیزی در درونم شعله ور می‌شود. غمی آغشته به خشم. خوشه‌هایی

که در من آتش زده می‌شود و با هر لحظه تفکر، تلنگری مهیب می‌خورم

که چرا؟ چه شد؟ چگونه کار به آن جا رسید؟ و در نهایت ماحصل آن

فاجعه مصیبت‌بار چه بود؟ چه کسی می‌تواند عدم حضور ۱۷۶ نفر انسان

بی گناه را در کنار خانواده‌هایشان جبران کند؟ کیست که بگوید چندان

هم اتفاق فاجعه آمیزی نبود چرا که به هر حال خطا، خطای انسانی





صریح، منطقی و البته پذیرش سهل انگاری به جای نمایش هیچ انگاری بود.

اگر آن روز که آنان می رفتند، کسی نیامدنتشان را باورداشت، حتماً محکم‌تر در آغوش عزیزانشان فشرده می شدند، بیشتر به یکدیگر می‌نگریستند، عمیق تر لبخند می‌زدند و طولانی‌تر خداحافظی می‌کردند. افسوس و صد هزار افسوس که قصه ی این انسان های آسمانی ، تا ابد نامآم باقی می ماند.

در تمام شب چراغی نیست
در تمام شهر
نیست یک فریاد
ای خداوندان خوف انگیز شب پیمان
ظلمت دوست!

از بهشت گدندان ما را
جاودانه بی نصیبی باد!
باد تا فانوس شیطان را بر آویزم
در رواق هر شکنجه گاه این فردوس
ظلم آئین
باد تا شبهای افسوس مایه تان را من،
به فروغ صد هزاران آفتاب، جاودانی
تر کنم نفرین!

(هوشنگ ابتهاج)

کاش به جای اقدام به چیدن تئوری توطئه، یا توپ را به زمین دیگری انداختن های بی شرمانه، کمی به تخصص گرایی (در سمت های مهم کشوری و لشکری) می پرداختیم.

کاش به جای ۷۲ ساعت انکار، به شعار شفافیتی که مدام تکرارش

اما مسئله ای که حائز اهمیت است؛ اگر در تشخیص شی ای پرنده، دچار چنین اشتباه بزرگ و غیر قابل چشم پوشی ای می شویم، چگونه می‌توانیم به امنیت ملی‌مان دلخوش باشیم؟ مگر موشک ساخته نمی شود تا دفاع کند؟ پس چرا ما خود بلای خویش



می کنیم عمل می‌کردیم.
کاش می‌دانستیم که جان انسان ها نمی‌تواند سپر بلای قشری خاص و البته ماهر در مدیریت انتقام های سخت باشد.
این مردم غمگین تا ابد داغدار، که اعضای خانواده، دوستان و هم نوعان خود را به هیچ از دست دادند، هنوز هم نمی‌توانند آن گونه که باید، اعتراض کنند. چیزی که شاید درصدی می توانست تسکین دهنده باشد پاسخی واضح،

شده ایم؟!
در رسانه ها و مطبوعات خارجی نقل شده که این حادثه، بزرگترین تلفات جانی کشور کانادا در صنعت هوانوردی از سال ۱۹۸۵ بوده است. همین بس که جامعه جهانی، بدبین تر از قبل به قدرت اول نظامی منطقه می‌نگرد.
امام صادق (ع) می فرماید: از نظر من فرقی نمی‌کند که کار را به خائن واگذار کنم یا به انسانی ناشی و نامتخصص و فاقد مهارت.

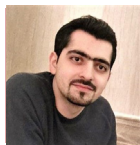
سیکسی



شبی که آسمان خون گریست

سوگ‌نوشتی برای یک دوست

علی ولایی
دکتری حقوق عمومی
دانشگاه شهید بهشتی



در دانشگاه تورنتو و قصد ادامه دوره «MD-PhD» خود در دانشگاه‌های برتر دنیا چون هاروارد، نوید آینده‌ای درخشان را می‌داد. سخنرانی در TEDx، نشان‌دهنده تنها بخشی از فعالیت‌های اجتماعی گسترده این دوست جوان من بود. او علاوه بر اینکه خوش‌فکر بود و ذهن تحلیل‌گری داشت، واجد خصایص اخلاقی برجسته‌ای چون خوش‌رفتاری، حمایت‌گری، کمک به دوستان و هم‌نوعان، فقدان غرور و حسادت بود که زینتی مضاعف برای او محسوب می‌شد. البته که نگارنده بر خلاف آنچه در فرهنگ ما

نبود. ماجرا وقتی غم‌انگیزتر می‌شود که می‌فهمیم این دوست نخبه، محمد حسین اسدی لاری، در حالی از میان ما پر کشید که تنها دو ماه تا مراسم عقدش باقی مانده بود. محمد حسین ویژگی‌های بارزی داشت که او را سرآمد می‌ساخت و می‌توانست سرمایه‌ای بالقوه برای کشور تلقی شود و همین تلخی مصیبت را می‌افزاید. آرمان‌های بلند او در خصوص سلامت و بهداشت جهانی و نیز عدالت آموزشی در کنار سخت‌کوشی‌های شبانه‌روزی و موفقیت‌های چشمگیر او به لحاظ تحصیلی در حوزه پزشکی

تحمل از دست دادن رفیق دشوار است، به ویژه وقتی این فراق در اوان جوانی و زمانی رخ دهد که قابل تصور نباشد. شنیدن خبر سانحه هوایی برای کسی که حدود چهارده سال و از دوران دبستان او را می‌شناختم و یکی از صمیمی‌ترین دوستانم بود، شاید قلبم را بیش از سایر دوستانمان آزرده باشد؛ زیرا برای من یادآور خاطرات ناگوار سانحه‌ای هوایی بود که مرا سوگوار برادر جوانم کرده بود و این بار غم برادری دیگر، فشار طاقت‌فرسایی را بر من وارد کرد که با شنیدنش دست و پایم همچون چوبی خشک دیگر قابل حرکت



که بخواهد در میان فرماندهان سپاه یا نیروی هوافضای سپاه به دلیل این فاجعه صورت گیرد؛ آیا این هم توقع نابجایی بود؟ در این دو سال هر چه زمان گذشت، این مصیبت برای ما آزاردهنده‌تر شد. در همان سال نخست وقتی از مراسم ختم بازگشته بودم، مطلع شدم که یکی از دوستان مشترکمان را هم دستگیر کرده‌اند؛ یعنی به کشته‌شدگانی عنوان شهید مرحمت کرده بودند که حتی سوگواری برایشان جرم بود و شمع روشن کردن هم نیروهای امنیتی را حساس می‌کرد. انگار فراموش کرده‌ام که سالهاست شهدا هم خودی و غیرخودی دارند. پس هم سوگوار دوستم بودم که نمی‌دانستم به کدامین گناه کشته شده است، هم نگران دوست دیگرم که کسی خبر نداشت در کدام زندان و بازداشتگاه قرار دارد. از قضا دوست سوگواری را بازداشت کرده بودند که پیش‌تر از مدافعان منطق نظام تلقی می‌گردید ولی فقدان رواداری، به تدریج موافقی را به مخالف تبدیل کرده بود و این حادثه، یکی از آن نقاط عطف محسوب می‌شد. جای تأسف است که سوگواران معترض پیش از عاملان و قاتلان (به عمد یا غیرعمد) محاکمه شدند و مجازات آنها هم اجرا گردید، اما همچنان پرونده این جنایت به سرانجامی نرسیده است. تأسف‌بارتر آنکه در دوره آموزشی سربازی در پادگان نیروی زمینی



قابل تحمل‌تر شود. اما اطلاعیه رسمی ستاد کل نیروهای مسلح آب سردی بود که روی همه ما ریخته شد. دیگر غم و حزن ما از سانحه به خشمی از جنایت تبدیل شده بود؛ خشمی فروخورده از این که حتی کاری کوچک هم از ما ساخته نیست. اعطای عنوان شهادت و به عبارتی، بخشیدن از کیسه خلیفه نیز نمی‌توانست ما را آرام کند. البته شاید امکان آن بود که به طریقی بتوان خانواده‌های داغ‌دیده را اندکی تسلی داد و این احساس را در آنها ایجاد کرد که عزمی برای پیگیری و احقاق حق وجود دارد، اما دریغ از حتی یک مورد عزل یا استعفاي صوری و نمادین

مرسوم بوده و هست، در پی اسطوره‌سازی نیست و صرفاً به گزارشی از ویژگی‌های مثبت یک فرد انسانی می‌پردازد که طبیعتاً بدون نقص نبوده است، اما دستاوردها و موفقیت‌های او را در میان اقران خود ممتاز می‌گردانید. در روزهای نخست که احتمال برخورد موشک به هواپیمای اوکراینی مطرح می‌شد، برای ما قابل پذیرش نبود که چنین خطایی بخواهد در کنار فرودگاه مسافربری صورت گرفته باشد و سعی می‌کردم با استدلال نشان دهم که این شایعه، توهم یا توطئه‌ای بیش نیست؛ شاید هم نمی‌خواستم این درد برایمان غیر

سپاه با دو چشم خود مشاهده کردم که فردی در کسوت روحانیت وقتی در برابر اعتراض به ساقط کردن هواپیمای اوکراینی توسط سپاه قرار گرفت، اطلاعات خود را چنین بیان کرد که این هواپیما پیش از آن در اسرائیل قرار داشته و با قصد جاسوسی در حال جمع‌آوری اطلاعات از موقعیت‌های پدافندی ایران بوده و بدین ترتیب، وی شلیک عمدی را هم توجیه نمود. البته که این استدلال را در همان روزهای نخست نیز خبرگزاری‌های وابسته به سپاه از فردی با عنوان افسر ارشد اطلاعات مصر نقل کرده بودند و به نوعی موجه ساختن شلیک را مد نظر داشتند. مشابه این تظہیر را در فیلمی که اخیراً ساخته شد و با ترسیم شرایط تصمیم‌گیری مسئول پدافند، شهروندان را به اتخاذ رویکردی شبه فایده‌گرایانه سوق می‌داد هم مشاهده کردیم که حاصلی جز نمک پاشیدن بر زخم داغداران نداشته است. اما بگذارید از منطری دیگر نیز به قضیه بنگریم؛ امثال این فاجعه ناشی از بیان ادعاهایی گزاف و فراتر از توان واقعی است که باعث می‌شود بعد از ترور ناجوامردانه شهید سلیمانی، انتقام سخت از نخبگان ملت گرفته شود. پنهان‌کاری و دروغ‌گویی در روزهای نخست، موج تردید و بی‌اعتمادی را گسترش داد. اما این موضوع هیچ‌گاه پایان ندارد و ما نیز، ترجیح می‌دهیم زبان به کام گیریم و هیچ نوع انکاری هم نسبت به آن نداشته باشیم؛ چه بسا بعداً

حقایق آشکار شود. صرف نظر از احراز یا عدم احراز عمد و سوء نیت، عدم ممنوعیت پرواز در آسمان ایران و در نتیجه ایجاد محیطی خطرناک، ما را با ماجرای فراتر از خطای انسانی یا اشتباه موضوعی در تشخیص شیء پرنده مواجه می‌کند. ولی همچنان پس از دو سال، چراغ‌های فراوانی بی‌پاسخ در ذهن‌ها جولان می‌دهد و ما را مبهوت و حیران باقی گذاشته است؛ چرا با ادعاهایی فراتر از توان واقعی خود، نخبگان ملت را قربانی می‌کنید؟ چرا بعد از حمله موشکی، پرواز را در آسمان ایران ممنوع نکردید؟ چرا به هواپیمایی در کنار فرودگاه دو موشک زدید و توان تشخیص و تفکیک آن را هم نداشتید؟ چرا پدافند مستقر در کنار فرودگاه سیار بود و به سامانه یکپارچه پدافندی کشور متصل نبود؟ چرا و به چه انگیزه‌ای پس از اطلاع، سه روز دروغ گفتید؟ چرا بقایای این حادثه را به سرعت پاکسازی کردید و آنها را به طور کامل به خانواده‌ها تحویل ندادید؟ چرا با تظہیر عملکرد ننگین خود با دلایلی مهممل، داغ افراد عزیز از دست داده را بیشتر می‌کنید؟ چرا کمیته حقیقت‌یاب معتمدی تشکیل نشد تا دلایل این واقعه را دقیق و شفاف به اطلاع افکار عمومی داخلی و بین‌المللی برساند؟ چرا گزارش‌های کارشناسی دادگاه را به شاکیان و وکلای آنها تحویل ندادید؟ چرا معترضان و سوگواران را بازداشت کردید و پیش از دادرسی شفاف و منصفانه به جرایم عاملان و مسببان حادثه، معترضان را

با انتساب جرایمی واهی مجازات کردید؟ چرا بابت این فاجعه حتی یک برکناری یا استعفای نمایشی هم در نهاد مربوطه (سپاه) صورت نگرفت؟ و ده‌ها چرای دیگر که هنوز پاسخی ندارند.

باری، چنین حادثه تأثرآوری که رؤیایا و آرزوهای درازی را پرپر نمود، در کنار احساس تنهایی، غم، اندوه و خشم که ایجاد کرد، همچنان ما را می‌سوزاند و خانواده‌هایی را نیز نابود ساخته و می‌سازد، یأس و ناامیدی و افسردگی را در نسل جوان و به ویژه کسانی که عزیزی را در این پرواز از دست دادند، گسترش می‌دهد و بینش همه ما را نسبت به مسائل مختلف دگرگون می‌نماید

۶۶

این نوشتار را با ابیاتی از وحشی بافقی خاتمه می‌دهم:

کاشکی آنکه نهان کشت ز ما یک تن را
بر سرش راه سرچشمه‌ی حیوان بودی
شب هجران چه دراز است خصوصاً این شب
کاش روزی ز پس این شب هجران بودی
چه قدر گریه توان کرد در این غم به دو چشم
کاش سر تا قدم دیده گریان بودی
آنکه بر مرکب چوبین بنشست و بدواند
کاش اینجا دگرش فرصت جولان بودی



پیرامونِ پر تنش

زمینه‌های افزایش تنش در فضای پیرامونی ایران چیست؟

فرزین زندی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد
جغرافیای سیاسی



متعددی از دل این رخدادها متولد شدند که رفتارهای آنها درست همانند تاسیس این کشورها، متفاوت و جالب توجه است. جمهوری باکو، که نام مجعول و سرقت‌شده «آذربایجان» بر آن نهاده شده، یکی از نمونه‌های مهم این کشورهاست. کشوری که پس از استقلال از شوروی، تمایل به پیوستن به ایران را داشت، این روزها رویکردی متفاوت و گستاخانه را در پیش گرفته است. ایران در برهه‌های گوناگون، پشتیبانی حداکثری از کشور مذکور داشته و این حمایت را هم آشکارا، هم به‌طور عملیاتی و هم به شکل‌های گوناگون (حتی در عالی‌ترین سطوح) به اجرا درآورده است. اما کدورت به‌وجودآمده بین تهران و باکو،

و تلاش ترکیه برای قدرت‌نمایی و معرفی خودش به عنوان یک قدرت منطقه‌ای تمام‌کننده و قاطع در حوزه قفقاز جنوبی، به همان میزان که روند صعودی قدرت ترکیه را نشان داده، برای سایر بازیگران منطقه‌ای از جمله ایران، یک «فضای تهدید» ایجاد کرده است. این فرآیند، شبیه حضور ایران در عراق و سوریه و لبنان است که حس تهدیدی را برای کشورهای عربی ایجاد می‌کرده و می‌کند. در بازگشت به زمینه‌های تاریخی این مسئله، پس از فروپاشی «امپراتوری عثمانی»، عملی شدن توافق‌نامه استعماری «سایکس-پیکو» و متعاقب آن، فروپاشی «اتحاد جماهیر شوروی» و استقلال نسبی کشورهای اقماری، «کشورهای جینی»

اضمحلال توان ایران در عرصه حکمرانی داخلی و مدیریت تنش‌های فرامرزی رفته رفته در حال افزایش و تبدیل شدن به چالشی جدی در بعد امنیت ملی است. این کاهش توان به خوبی در افزایش شمار چالش‌های سیاسی، دیپلماتیک و حتی نظامی بین ایران و فضای پیرامونی آن هویدا شده است. پر واضح است که فضایی پر تنش پیرامون ایران را فراگرفته یکی از جدی‌ترین زمینه‌های اختلاف ایران با کشورهای پیرامونی به ویژه در قزیه تنش‌های اخیر بین ایران و جمهوری آذربایجان به «حضور نیروهای خارجی» در منطقه و مشخصاً حضور و نفوذ ترکیه و اسرائیل در جمهوری آذربایجان بازمی‌گردد. جنگ اخیر قره‌باغ



اشپیگل آلمان «باکو، کانون جاسوسان جهان و اسرائیل است و این شهر به دلیل همسایگی با ایران، برای اسرائیل اهمیت دوچندان دارد.» در مجموع می‌توان گفت که باکو، زیر تنگناهای ژئوپولیتیکی خود، دست به بازی‌ای زده است که خطر آن برای ایران، تقریباً مساوی با مخاطره امنیت ملی است. ایران در دو دهه اخیر، با در پیش گرفتن قلمروسازی ژئوپولیتیکی صرفاً نظامی، تنها به نفوذ در عراق و سوریه مشغول شده حال آنکه از مهم‌ترین حوزه‌های پیرامونی خود که نفوذ فرهنگی گسترده و ریشه‌داری در آنها دارد به شدت غافل مانده است. غفلت ایران، حلقه محاصره آذربایجان توسط قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای همچون روسیه، ترکیه، اسرائیل، عربستان و آمریکا را تنگ‌تر خواهد کرد.

روسیه و ترکیه، دو رقیب جدی ایران در منطقه هستند و برآیند فشار این دو بر جمهوری آذربایجان، مستقیماً بر ایران میل پیدا می‌کند. از طرف دیگر، باکو برای اعمال فشار بر اصلی‌ترین چالشگر خود یعنی ارمنستان، روابطی گرم و رو به پیشرفت با آمریکا، اسرائیل و فرانسه دارد تا بتواند لابی‌های قدرتمند ارامنه در این کشورها را تعدیل یا خنثی کند.

۶۶

این اقتضائات موجب شده است تا باکو، با کشوری مانند اسرائیل، روابط ویژه‌ای مخصوصاً در حوزه مسائل منطقه‌ای (از جمله نظامی-امنیتی) برقرار کند. نیمی از نفت اسرائیل توسط آذربایجان تامین می‌شود و حجم تبادلات تجاری دو کشور از سقف پنج میلیارد دلار در سال گذشته است. به اذعان روزنامه

ریشه‌های متعددی دارد. سخن گفتن از حکومت فردمحور مستقر در باکو و ریاست‌جمهوری موروثی آن بدون پرداختن به «الهام علی‌اف»، ناممکن است. شخصی که به ویژه در عرصه حکمرانی، شباهت زیادی با رجب‌طیب اردوغان دارد. علی‌اف در این سال‌ها با اتکا بر پشتوانه‌های فرهنگی و تاریخی باکو (که پیوندی جدانشدنی با سرزمین مادر، یعنی ایران دارد) به طرز افراط‌گونه، «ناسیونالیسم آذربایجانی» را به پیش می‌راند. باکو در این مسیر، به تأسی از یار امروز و الگوی دیرینه‌اش ترکیه، رویکردهای توسعه‌طلبانه (با سوییچ‌های فرهنگی) را دنبال می‌کند و همزمان، با فشار روس‌ها، مجبور است منافع آنها را نیز حاصل کند.

ایران، به‌طور طبیعی، تنظیمات جدیدی را در محاسبات امنیتی ایران ایجاد خواهد کرد. این مساله، ریشه بنیادین تحولات منطقه‌ای و اختلاف بین ایران و جمهوری آذربایجان است. در واقع ایران اقدامات جمهوری آذربایجان را در یک تصویر بزرگ‌تر متصل به تحرکات ترکیه می‌داند.

روشن است که در دسته بندی های جزئی تر، سیاست خارجی ایران، یک سیاست «تهدیدمحور» ارزیابی می شود؛ به عبارتی ایران، تهدیدها را دنبال می‌کند تا آنها را خنثی نموده و به آنها پاسخ دهد. در واقع، مبنای ساخت سیاست خارجی ایران، «واکنش» در برابر تهدیدهاست. بنابراین، با تغییر «ساختار

به عنوان تهدید مستقیم برای سایر کشورها چون ایران و روسیه تعبیر نشود. در واقع، عکس چنین روندی رخ داد و ترکیه نه تنها مجموعه اقداماتی را در جهت کاهش نگرانی سایر بازیگران و قدرت‌های منطقه‌ای مانند ایران انجام نداد بلکه اقدامات تحریک‌آمیز و تنش‌زای دیگری را در پیش گرفت که استمرار همان قدرت‌نمایی در فضای پیرامونی ایران بود. مانور نظامی بین ترکیه، جمهوری آذربایجان و پاکستان (که در آذربایجان انجام شد) رویداد مهمی است که از منظر استراتژیک به سادگی قابل چشم‌پوشی نیست. حضور بازیگرانی مانند ترکیه، اسرائیل و پاکستان در مناطق پیرامونی

تنش تهران-باکو اگرچه ظاهراً اختلاف بین دو کشور به نظر می‌رسد اما ریشه‌های آن را باید در تصویر بزرگ‌تر منطقه‌ای جست. ناکارآمدی فزاینده اقتصادی-سیاسی در ایران موجب شده است که حتی تنها نقطه اتکای ایران یعنی نفوذ ژئوپولیتیکی آن نیز رو به اضمحلال بگذارد.

۶۶

در این وضعیت، بازیگران منطقه‌ای، تلاش می‌کنند خود را با سطح تهدید موجود هماهنگ کنند. به عنوان مثال، حضور ترکیه در جنگ قره‌باغ، یک تحول استراتژیک بود و اساساً این کشور تلاشی نکرد تا با مجموعه‌ای از اقدامات و تمهیدات سیاسی، نگرانی‌های همسایگان خود مثل ایران را مدیریت کند تا اقدامات آنها



تهدید» می‌توان انتظار داشت که الگوهای سیاست خارجی ایران نیز دگرگون شوند. در قفقاز جنوبی نیز همین اتفاق در حال رخ دادن است. در حقیقت، اگر اسرائیل را به این تصویر اضافه کنیم، ترکیب اسرائیل و ترکیه در قفقاز جنوبی و نگرانی‌هایی که همواره از عمق و نوع ارتباط ترکیه و اسرائیل وجود داشته است و اینکه این دو کشور تا چه میزان می‌توانند یکدیگر را در لایه‌های اطلاعاتی، پشتیبانی کنند، نگرانی‌های تهران را بیشتر کرده است. فارغ از ترکیه، موضوع اسرائیل و نوع تحرکات این کشور در محیط پیرامونی ایران از جمله در امارات متحده عنصر بسیار

پرنگی است. در حقیقت آذربایجان در خوش‌بینانه‌ترین وضعیت، خود را در یک بازی بزرگ‌تر که میان ایران و اسرائیل از شامات تا خلیج‌فارس در جریان است تعریف کرده است.

به عبارت دیگر، ایران نه در عرصه سیاست اقتصادی و نه در عرصه سیاست امنیتی و نه حتی در عرصه سیاست خارجی خود به شیوه‌ای هدفمند عمل کرده است؛ و دلیل آن چیزی جز فقدان «استراتژی جامع در حکمرانی» نیست.

۶۶

فقدان مورد مذکور نیز نتیجه‌ای جز فقدان کارآمدی اقتصاد، افت ارزش پول ملی، شکست در خلق ثروت، نارضایتی فراگیر، ناکارآمدی سیاسی و

انفعال دیپلماتیک نبوده و نخواهد بود. مجموعه این عوامل موجب شده است تا ایران علی‌رغم قلمروسازی گسترده ژئوپلیتیکی در غرب آسیا در یک دهه اخیر، رفته رفته دچار ناتوانی شود و این وضعیت، نه تنها بازوهای ژئوپلیتیکی ایران را ناتوان (و در برخی حوزه‌ها قطع) کرده بلکه زمینه‌های جسارت و تعرض همسایگان به ایران را نیز فراهم نموده است. تداوم این وضعیت نه تنها وضعیت کشور را در داخل دچار مشکل خواهد کرد بلکه به آسیب پذیرتر شدن آن از سوی تهدیدات بازیگران بیرونی نیز منجر خواهد شد.





اینده سیاسی ایران در گرو

برجام

ایا احیاء برجام می‌تواند سیاست ورزی در ایران را زنده کند؟

مهدی ایرانی

دانشجو کارشناسی ارشد

روابط بین‌الملل شهید بهشتی

است و نه اجتماع مخالفان! گویی طیف‌های مختلف سیاسی دیگر در گذر «بالا و پایین» سیاست، زیاد خوشحال یا ناراحت نمی‌شوند. شاید «کلید» حل مشکلات کشور در جای دیگری باشد!

منازعه‌ای که خوب یا بد، جامعه ایرانی را دچار یک دو قطبی کاذب کرده؛ البته باید ذکر کرد که در این میان حاکمیت جمهوری اسلامی ایران به نگاهی «واقع‌گرایانه» گرایش پیدا کرده است. دیگر نه خبری از خنده‌های ظریف

مقدمه

در حالی آخرین دور از مذاکرات احیاء برجام در وین می‌گذرد که بسیاری از رسانه‌ها و افراد مطلع، خبر از پیشرفت مثبت اما تدریجی مذاکرات را می‌دهند. ظاهراً «سرسختی» علی باقری و «میانجی‌گری» اولیانوف جواب داده و قرار است بار دیگر پیمان کنترل تسلیحات میان تهران-واشنگتن برقرار شود. با این حال به نظر می‌رسد دیگر خبری از انتشار هیجان زده اخبار یا خوشحالی‌های بچه‌گانه نیست. بیش از دو دهه از منازعه اتمی میان ایران و قدرت‌های جهانی به رهبری ایالات متحده آمریکا می‌گذرد.



پرده اول؛ «بازگشت شیخ دیپلمات»

مهم‌ترین نکته در فهم شرایط کنونی کشور در مواجهه با برجام نگاه بی‌طرفانه و دقیق نسبت به تحولات سیاسی سال‌های اخیر بوده است. سال ۱۳۹۲ آمریکا به رهبری دولت دموکرات باراک اوباما موفق شد تا اجماعی جهانی علیه تهران ایجاد کرده و کشورمان را ذیل بند ۷ منشور شورای امنیت سازمان ملل متحد قرار دهد.

در آن زمان اصلاح‌طلبان به همراه جمعی از اصول‌گرایان میانه‌رو به این جمع‌بندی رسیدند که «خوب است سانتریفیوژ بچرخد اما چرخ اقتصاد نیز باید بچرخد.»

۶۶

چنین اجماعی در یازدهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری در شخص به نام حسن روحانی متجلی شد. «امنیتی‌ترین» چهره نظام که از سالها قبل به عنوان نماینده مقام معظم رهبری در شورای عالی امنیت ملی، مسئول تیم مذاکرات هسته‌ای در دوران اصلاحات و دست

راست مرحوم هاشمی در دوران جنگ تحمیلی بوده است؛ حال مامور به انجام ماموریتی ستگ شد. ماموریتی که از «مسقط» آغاز شده بود. وی مامور به خارج کردن ایران از ذیل بند هفتم شورای امنیت و لغو تمامی تحریم‌های یک‌جانبه و چندجانبه علیه برنامه هسته‌ای کشورمان شد. در آن دوران محمدجواد ظریف با دریافت مجور ویژه از نظام اجازه ملاقات و چانه‌زنی با مقامات ارشد آمریکایی را پیدا کرد تا از این طریق «بازشدن گره» مذاکرات هسته‌ای را به نام خود ثبت کند.

پرده دوم؛ «از قول کری تا

فشار حداکثری»

سرانجام در اواسط ژوئیه ۲۰۱۵ ظریف به همراه موگرینی مسئول سیاست خارجی اتحادیه اروپا بیانیه‌ای را قرائت کرد که متن آن خبر از ظهور «دوران جدید» در روابط ایران و غرب را می‌داد. اما این خیال خوش تنها ظاهر ماجرا بود. آمریکایی‌ها در همان

ساعات ابتدایی امضاء برجام تحریم‌های جدید علیه تهران از جمله محدودیت ورود ایرانی‌ها به خاک ایالات متحده وضع کردند. دموکرات‌ها پیش از این اعلام کرده بودند که در استراتژی مهار ایران پس از اعمال محدودیت بر برنامه هسته‌ای، موضوع موشکی، نفوذ منطقه‌ای و حقوق بشر در را بر روی میز مذاکره با تهران خواهند گذاشت. ایجاد چنین فضایی سبب شد تا بسیاری از شرکت‌های غربی که با شوق بسیار، راهی ایران شده بودند با «چراغ قرمز» وزارت خزانه‌داری آمریکا راه کج کرده و قید سرمایه‌گذاری در ایران را بزنند. ظاهراً «قول کری» زیاد هم قول نبود و بار دیگر اقتصاد ایران از اتصال به چرخه اقتصاد جهانی محروم شد. اما داستان بدعهدی طرف آمریکایی در این نقطه متوقف نشد. با روی کار آمدن چهل و پنجمین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا و حاکم شدن جمهوری خواهان در کاخ سفید، دولت ترامپ راهبرد مواجهه با ایران را از استراتژی «مهار» به «فشار حداکثری» تغییر داد. جرارد کوشنر و مایک پمپئو که ظاهراً سیاست خارجی آمریکا در منطقه «منا» را دودستی به «نتانیاهو»، «بن سلمان» و «بن زاید» فروخته بودند، راهبرد تهاجمی علیه تهران و متحدان آن اتخاذ کردند. در این استراتژی آمریکا نه به دنبال «تغییر رفتار» بلکه به دنبال «براندازی» نظام سیاسی و در نهایت «فروپاشی ایران» بود. تحریم تمام ارکان نظام سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی از جمله



گذشته سیاست خروج از تمام توافقات بین‌المللی همچون معاهده آب‌وهوایی پاریس را دنبال می‌کرد حال تغییر راهبرد داده و اعلام کرد که دولت بایدن قصد دارد تا به همه توافقات بین‌المللی از جمله برجام برگردد.

اعلام این گزاره در دوران پیش و پس از انتخابات ریاست جمهوری موجب ایجاد موجی امیدواری در میان اصلاح‌طلبان و نگرانی در میان جریان انقلابی شد. مطرح شدن افرادی همچون سیدحسن خمینی و جواد ظریف به عنوان کاندیداهای احتمالی جریان اصلاحات خبر از برنامه جبهه چپ برای فتح مجدد پاستور می‌داد. تمام این گانه‌زنی‌ها در حالی بود که تیم «بلیکن-مالی-سالیوان» به دنبال حفظ ساختار

پرده سوم؛ «چماق و هویج!»
با پیروزی «بایدن» در انتخابات ۲۰۲۰، نظم امنیتی دچار تغییرات شگرفی شد. در دوران ترامپ، دو بلوک «محافظه‌کار سنی» و «اخوانی» رویکرد تهاجمی اتخاذ کرده و به دنبال گسترش «عمق استراتژیک» خود از بیابان‌های آفریقا تا آسیای میانه بودند؛ اما با آمدن مستاجر جدید کاخ سفید، یعنی جوزف بایدن، دیکتاتورهای منطقه با عقب نشینی معنادار به سمت «صلح» و «عادی‌سازی روابط» با یکدیگر حرکت کردند. رفع حصر قطر، سقوط نتانیاهو پس از ۱۵ سال صدارت، آغاز مذاکرات امنیتی میان تهران-ریاض و ... نشانه‌های دوران جدید هستند.
آمریکای ترامپ که در چهارسال

بیت رهبری و سپاه‌پاسداران، خروج یکجانبه از برجام، ترور سپهبد شهید سلیمانی و شهید فخری‌زاده و ... گوشه‌ای اقدامات واشنگتن علیه دولت-ملت ایران بود. در مقابل تهران تصمیم گرفت تا به صورت «گام به گام» تعهدات هسته‌ای خود را کاهش دهد و قدم به سوی غنی‌سازی ۶۰٪ و استفاده از نسل جدید سانتریفیوژها بردارد. با وجود تمام ضرباتی که تروریسم اقتصادی آمریکا به اقتصاد ملی ایران وارد نمود اما تهران توانست یکی از سخت‌ترین دوران سیاسی خود، که بی‌شکایت با تحریم‌های همه‌جانبه انگلیس علیه دولت دکتر مصدق نبود، را به سلامت پشت سر بگذارد.



تحریم‌های ضدایرانی بود و این موضوع باعث می‌شد تا «احیاء سریع برجام» تبدیل به رویا وارونه دولت روحانی شود.

پرده چهارم؛ آغاز مذاکرات «لغو تحریم‌ها»!

پیروزی انقلابیون در انتخابات اردیبهشت ۱۴۰۰، نوید رویکردی جدید در حوزه سیاست خارجی را می‌داد.

از همان روزهای ابتدایی زمزمه‌های در خصوص واگذاری پرونده هسته‌ای ایران به افراد مختلفی همچون عباس عراقچی، سعید جلیلی و حمید بعیدی‌نژاد به گوش می‌رسید اما در نهایت قرعه به نام دست راست جلیلی یعنی علی باقری افتاد! همین انتخاب کافی بود تا بسیاری از اصلاح‌طلبان فاتحه احیاء برجام را بخوانند.

تشدید تهدیدات رژیم صهیونیستی برای حمله به تاسیسات اتمی ایران و بیانیه‌های مشترک قدرت‌های غربی خبر از روزهای سختی برای تیم مذاکره کننده ایرانی می‌داد. دقیقاً هنگامی که تمام طرف‌ها از احیاء مجدد برجام ناامید شده بودند روس‌ها با هماهنگی واشنگتن تصمیم گرفتند تا تبدیل به میانجی اصلی (بخوانید دلال) مذاکرات شوند. تا این لحظه یعنی ۲۰ دی ماه ۱۴۰۰ شمسی، اولیانوف با ملاقات‌های پی‌درپی با طرف‌های مختلف مذاکرات، به طور ویژه ایران و آمریکا موفق شده است تا یخ مذاکرات را آب کرده و امیدها

برای احیاء برجام را زنده نگه دارد. با این حال سوال اصلی و مشروعی که در افکار عمومی ایرانیان شکل گرفته آن است که آیا بهتر نبود دیپلمات‌های کشورمان به صورت مستقیم با طرف آمریکایی وارد مذاکره شده و از منافع ملی کشورمان دفاع می‌کردند تا آنکه سرنوشت یک ملت به دست ناپاک اجنبی بی‌افتد؟

پرده آخر؛ ایران در خطر است!

اساتید، کارشناسان و علاقه‌مندان به ایران معتقدند که دولت ابراهیم رئیسی میراث دار مشکلات بزرگی در حوزه سیاست داخلی و خارجی است.

علاوه بر تحریم‌های یک طرفه از سوی وزارت خزانه‌داری آمریکا، تهدید امنیتی رژیم صهیونیستی و تنش با کشورهای حاشیه خلیج فارس، متأسفانه جغرافیای سیاسی و تمدن ایران در معرض نابودی قرار دارد. نفس‌های زبان فارسی به شماره افتاده و ندای جدایی‌طلبی از چهارگوشه کشور به گوش می‌رسد. کشاورزان از بی‌آبی به خیابان می‌آیند و مشکلات اقتصادی ازدواج جوانان را به تاخیر انداخته است.

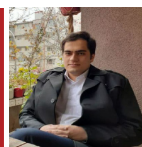
ایران ما به وجود منابع سرشار خدادادی و استعدادهای بی‌نظیر در خطر مرگ تمدنی قرار گرفته است. امروز تمام رسانه‌ها، کارشناسان و بخشی از مردم منتظر آن هستند تا ببینند «برجام» احیاء می‌شود یا خیر! اما شاید لازم باشد تا به

جای دل‌بستن به این طفل ناقص الخلقه، به مسائل مهم‌تر کشور توجه کرد. برجام اگر قرار است برای کشور و سپهر سیاسی ایران فایده‌ای هم داشته باشد، ابتدا باید با اصلاحات اصولی امور مملکت به قاعده اداره شود. تا زمانی که اقتصاد ایران دچار بیماری هلندی است و سرمایه‌داران ترجیح می‌دهند در مسکن و بورس قمار کنند آیا کشور آماده بهره‌برداری از مزایای اقتصادی برجام است؟ آیا هنگامی که میان دولت و ملت اختلاف وجود دارد، قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی وزنی برای دولتمردان ایرانی قائل هستند؟ واقعیت آن است چه بخواهیم و چه نخواهیم همه ما سوار یک کشتی هستیم. «اتحاد»، «تخصیص‌گرایی»، «پذیرش دیگری» و «تقویت اعتماد عمومی» رمز تقویت نهاد دولت و احیاء مجدد سپهر سیاسی کشور بوده و خواهد بود.



افق‌های روشن، عمر از دست رفته

گزارشی در مورد مناقشه هسته‌ای ایران



محمد ایمانی
دانشجو دکتری حقوق عمومی
علامه طباطبایی

نوعی اجماع در سطح جامعه جهانی ایجاد شود که نخست، کشور دیگری به بمب اتم دست پیدا نکند و دوم، بمب اتم در این کشورها نیز از وضع فعلی بیشتر نشود. در روند این اجماع آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در ۱۹۵۷ تأسیس و پیمان منع گسترش سلاح‌های اتمی در ۱۹۶۸ تصویب شد. در چنین شرایطی در دهه ۱۳۵۰ شمسی ایران به سمت استفاده از انرژی اتمی سوق داده شد. گام اول تأسیس نیروگاه هسته‌ای بوشهر بود. ساخت این نیروگاه در سال ۱۳۵۴ با دستور مستقیم محمدرضا شاه پهلوی توسط شرکت زمینس آلمان آغاز شد و قرار بر این بود که تا پایان ۱۳۶۴ این نیروگاه به بهره‌برداری برسد. اما با پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ نه تنها این پروژه متوقف شد بلکه همانگونه

در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ می‌رسند؟ پرسش دیگر اینکه به راستی این فرایند چه منافع و مضراتی برای ایران به همراه داشته است؟ برای پاسخ دادن به این دو پرسش در این متن به کاویدن اتفاقات به ترتیب تاریخ پرداخته می‌شود.

از امری ضروری تا خیانت

یکی از اتفاقات مهم نیمه اول قرن بیستم کشف و بهره‌برداری از انرژی هسته‌ای بود. از این رو کشورهای متعددی در جهان به سمت احداث نیروگاه اتمی و سپس بمب اتمی سوق پیدا کرده بودند. در آن زمان نه چرنوبیل رخ داده بود و نه فوکوشیما. این شوق اتمی تا آزمایش «بمب-سزار» در اتحاد جماهیر شوروی سابق ادامه پیدا کرد. این اتفاق باعث شد

در ۲۲ فروردین ۱۳۵۸ فردی اعدام شد. آن فرد عباسعلی خلعتبری و یکی از اتهامات او، «نقش وی در امضای قرار داد احداث نیروگاه اتمی بوشهر» بود. در سال ۱۳۸۶ شخصی با دو اتهام جاسوسی و اختلال در امنیت ملی بازداشت شد. هرچند دادگاه به تبرئه او از جاسوسی حکم داد. او حسین موسویان، یکی از مذاکره‌کنندگان اصلی قضیه هسته‌ای ایران در بازه ۱۳۸۲ تا ۱۳۸۴ بود. در سال ۱۳۹۶ نیز یکی از مذاکره‌کنندگان ایران در خلال مذاکرات برجام، عبدالرسول دری اصفهانی به پنج سال حبس محکوم شد. به راستی چه اتفاقی افتاد که حکومت ایران در طی تنها نیم قرن از بی‌فایده بودن انرژی هسته‌ای برای تأمین برق در سال ۱۳۵۸ به ضرورت غنی‌سازی اورانیوم

که ذکر شد، یکی از اتهامات خلعتبری مشارکت در تأسیس این نیروگاه بود.

از بازگشایی نیروگاه تا پی ام دی

پس از جنگ هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور ایران شد. او در بسیاری از زمینه‌ها کوشید که ایران را در مسیر توسعه قرار دهد. یکی از کارهای او بازگشایی نیروگاه هسته‌ای بوشهر بود. او در سال ۱۳۷۳ به محسن مهرعلیزاده برای اجرای امور فنی مربوط به بازگشایی این محل مأموریت داد. از سوی دیگر مذاکرات با روس‌ها برای پیش بردن این نیروگاه به نتیجه رسید و در نهایت در ۱۳۷۴ فرایند ساخت نیروگاه اتمی بوشهر این بار با همکاری روس‌ها از سر گرفته شد. از همان زمان اسرائیل اتهام فعالیت‌های غیر صلح آمیز را به ایران وارد کرد، اما این اتهام تا سال ۱۳۸۱ چندان جدی گرفته نمیشد. در این سال سازمان مجاهدین خلق با رصد تصاویر ماهواره ای، دریافتند که در نطنز غنی سازی اورانیوم رخ داده است. این موضوع در حالی بود که ایران از چنین فعالیت‌هایی به هیچ نهادی گزارش نداده بود. گفتنی است

در همان سال نیز جرج بوش پسر، رئیس جمهور وقت ایالات متحده در سخنانی ایران، کره شمالی و عراق را محور شرارت عنوان کرده بود. بعداً این پنهان کاری ایران در غنی سازی به پی ام دی مشهور شد. این موضوع باعث صدور قطعنامه شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی و آغاز مذاکرات ایران و سه کشور اروپایی بر سر موضوعات هسته‌ای بود. چند ماه مسئولیت مذاکرات به کمال خرازی، وزیر خارجه وقت، سپرده شد اما در مهر ۱۳۸۲ برای هماهنگی بیشتر میان سه قوه، دبیر وقت شورای عالی امنیت ملی، حسن روحانی، مسئولیت آن مذاکرات را برعهده گرفت. در آن مذاکرات افرادی چون؛ معاون وقت دبیر شورای عالی امنیت ملی، حسین موسویان و نماینده ایران در سازمان ملل متحد، محمد جواد ظریف روحانی را همراهی می‌کردند.

تهران دکترین

در ۲۹ مهر ۱۳۸۲ در کاخ سعد آباد مذاکراتی میان ایران و سه کشور اروپایی انجام شد. در همان تاریخ،

ایران در بیانیه‌ای که به بیانیه سعد آباد مشهور شد پذیرفت که برای بازدید بازرسان آژانس انرژی اتمی از تأسیسات اتمی خود اعلام همکاری کرده و گازدهی در سانتریفیوژهای نطنز را در راستای راستی‌آزمایی و اثبات صلح‌آمیز بودن فعالیت هسته‌ای ایران، به صورت داوطلبانه و برای مدتی محدود تعلیق کند. انگلیس و فرانسه نیز متعهد شدند تا از ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت سازمان ملل جلوگیری کنند. در ۴ اسفند ۱۳۸۲ توافق نامه بروکسل به دست آمد. برطبق آن ایران متعهد شد ساخت و آزمایش سانتریفیوژهای مورد نیاز برای غنی‌سازی را متوقف کند و اقدام به ساخت قطعات یدکی سانتریفیوژهای موجود در آن زمان را نیز تعلیق کند. در ۱۴ نوامبر ۲۰۰۴ برابر با ۲۴ آبان ۱۳۸۳ در پاریس توافق نامه پاریس بین ایران و سه کشور فرانسه، انگلیس و آلمان به امضاء رسید و به موجب آن ایران به عنوان اقدامی داوطلبانه در جهت اعتمادسازی - و نه به عنوان یک تعهد قانونی- پذیرفت که کلیه فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی و بازفرآوری مانند ساخت، تولید، نصب، آزمایش، سرهم‌بندی و راه‌اندازی سانتریفیوژهای گازی، و فعالیت‌های مربوط به جداسازی پلوتونیم را متوقف کند و در عوض اتحادیه اروپا سعی در پذیرش ایران در سازمان تجارت جهانی نماید. ایران در این سه توافق، تعلیق غنی سازی و اجرای داوطلبانه پروتکل الحاقی آن پی تی را پذیرفت، اما در طرف مقابل آمریکایی‌ها برخلاف اروپایی‌ها راضی به این مقدار نبودند و خلخ سلاح نیروهای نیابتی ایران در



بود. این تحریم‌ها از آن جهت حائز اهمیت بودند که معامله کنندگان با ایران مورد تحریم واقع می‌شدند. از آن رو به آن‌ها «تحریم‌های ثانویه» می‌گفتند. روحانی با وعده شکستن تحریم‌ها رأی آورده بود. پس از شروع ریاست جمهوری او، پس از ده سال پرونده را از شورای عالی امنیت ملی گرفته و به وزارت خارجه داده شد. ظریف در یکی از نخستین روزهای مأموریت جدید خود در حاشیه نشست سران سازمان ملل متحد در ۳۱ شهریور ۱۳۹۲ با همتای خود در وزارت خارجه آمریکا، جان کری دیدار و مذاکره کرد. این مذاکره کوتاه نوید بخش آغاز مذاکرات جدی میان ایران و آمریکا بود. دیری نپایید که توافق موقت ژنو بین ایران و غرب حاصل شد. در این متق طرفین بر سر کاهش

شده بود. سران حکومت ایران دچار خطای محاسباتی فاحشی شدند. از مهر و آبان ۱۳۹۰ تحریم‌هایی علیه ایران در کشورهای مختلف وضع شدند. این تحریم‌ها در زمان کوتاهی صادرات نفت را از بیش از سه میلیون بشکه به زیر پانصد هزار بشکه رساند. اثر این سقوط آزاد فروش نفت و محاصره اقتصادی تمام عیار در اقتصاد هویدا شد. در چنین شرایطی در ۱۲ مرداد ۱۳۹۲ دوره نخست ریاست جمهوری حسن روحانی رئیس‌جمهور آغاز شد.

از توافق موقت تا توافق دائم

روحانی وارث بحرانی تمام عیار بود که در تحریم‌های آمریکا و سایر کشورها ریشه داشت. اصلی‌ترین تحریم‌ها، تحریم‌های مصوب دو مجلس آمریکا

غرب خاورمیانه را مطالبه می‌کردند. ایرانی‌ها مذاکرات را به مراحل دیگر نرسانند و در ماه آخر دولت اصلاحات با فرمان خامنه‌ای غنی‌سازی را از سر گرفتند.

هشت سال انفعال مذاکراتی

در دوره محمود احمدی‌نژاد عملاً مذاکرات موفق‌تری جریان نداشت. اندکی پیش از دو سال علی لاریجانی و قریب به شش سال سعید جلیلی به عنوان دبیر شورای عالی امنیت ملی مسئولیت مذاکرات را به عهده داشتند. از اوایل سال ۲۰۰۶ تا اوایل سال ۲۰۱۰ شورای امنیت سازمان ملل متحد شش قطعنامه را علیه ایران صادر کرد که سه مورد ۱۶۹۶، ۱۷۳۷ و ۱۷۴۷ در دوران مسئولیت لاریجانی و سه مورد دیگر، ۱۸۰۳، ۱۸۳۵ و ۱۹۲۹ در دوره جلیلی صادر شدند. در هیچ یک از این شش مورد هیچ یک از دو کشور روسیه و چین و تو این قطعنامه‌ها را و تو نکردند. لحن قطعنامه ۱۹۲۹ از همه قطعنامه‌های قبلی شدیدتر بود. برنامه هسته‌ای ایران از سوی یگانه نهاد متولی ضمانت اجرای حقوق بین‌الملل، تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌الملل انگاشته شده بود. این قطعنامه زمینه را برای ایجاد اجماعی جهانی علیه ایران و وضع شدیدترین تحریم‌ها علیه ایران مساعد کرد. پیش از آن در حدود سی سال علیه کشور، تحریم‌هایی اعمال و قطعنامه‌هایی در شورای امنیت صادر



سطح غنی سازی به پنج درصد و اجازه صادرات پانصد هزار بشکه نفت در روز به توافق رسیدند تا بر آن پایه به توافق بزرگ برسند. به هر روی در تیر ۱۳۹۴ برجام نهایی گشته و در اواخر دی همان سال برجام عملی شد.

مختصات برجام

از جمله تعهدات ایران نگه داشتن سطح غنی سازی اورانیوم زیر ۳,۶۶ درصد و اجرای داوطلبانه پروتکل الحاقی ان پی تی برای مدت ده سال بود. در نقطه مقابل غربی‌ها لغو عمده تحریم‌ها و تعلیق تحریم مصوب دو مجلس آمریکا برای ده سال، لغو تحریم تسلیحاتی بعد از پنج سال و لغو تحریم‌های مصوب کنگره در ازای پیوستن ایران به پروتکل الحاقی ان پی تی بعد از ده سال در نظر گرفته شده بود. پیش از برجام این اتفاق برای کشوری در دنیا رخ نداده بود که قطعنامه شورای امنیت ذیل فصل هفتم علیه آن کشوری صادر شود و آن کشور بتواند بدون سقوط نظام سیاسی و یا جنگ از ذیل فصل هفتم خارج شود. با قطعنامه ۲۲۳۱ شش قطعنامه دیگر از اعتبار ساقط شده بودند؛ البته فرایند ماشه امکانی را برای از اعتبار ساقط کردن این قطعنامه به وجود آورده بود. برجام فضا را برای اقتصاد و دیپلماسی ایران مساعد کرده بود، اما صرفاً می‌توانست گام اول در مسیر ایران باشد. ایران برای ادامه راه به الحاق به FATF، مذاکره بر سر منطقه با غرب، برقراری رابطه دیپلماتیک با آمریکا و الحاق به سازمان تجارت جهانی نیاز داشت البته پس از آغاز اجرایی شدن برجام، ایران در سایر مسائل دیپلماتیک به نحو دیگری

عمل کرد.

ایرادات برجام

چندین ایراد در مورد برجام وجود داشت. نخست، برجام یک معاهده نبود و ضمانت اجرای آن، صرفاً قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت بود. واقعیت امر آنکه معاهده شدن برجام به موافقت حداقل ۶۷ سناتور آمریکایی نیاز داشت که موافقین برجام تنها ۴۳ نفر بودند. بسیاری از افراد برای معاهده شدن سه شرط را مطرح کردند؛ لغو غنی سازی، خلع سلاح گروه‌های نیابتی ایران در منطقه و پذیرش اسرائیل از سوی ایران. شروط طرح شده مشابه شروط بوش در حدود ده سال پیش از آن بود. دوم، برجام نتوانسته بود تحریم‌های مصوب دو مجلس آمریکا را لغو کند. در این تحریم‌ها پیش بینی شده بود که رئیس جمهور می‌تواند موقتاً لغو این تحریم‌ها را معلق سازد. در متن برجام نیز آمده بود که تحریم‌ها باید هر چهار ماه یکبار با دستور اجرایی رئیس جمهور به حالت تعلیق در آیند. منتقدین می‌گفتند این موضوع یک فرصت ده ساله به

رؤسای جمهور آمریکا اعطا می‌کند تا هر وقت خواستند با عدم صدور این فرمان اجرایی از برجام خارج شوند. سومین ایراد برجام، فرایند ماشه بود. در این سازوکار پیش بینی شده بود که در صورت شکایت یکی از طرفین بابت این تعهدات فرایندی آغاز شود که در صورت عدم حل و فصل اختلافات بعد از این مراحل در طی چند ماه، ادامه برجام در شورای امنیت به رأی گذاشته شود. در این فرایند در نهایت هر یک از پنج عضو دائمی این نهاد با وتوی این موضوع می‌توانستند قطعنامه ۲۲۳۱ شورای امنیت را بی اعتبار کنند. این ایرادات هنگامی خود را نشان داد که ترامپ در اردیبهشت ۱۳۹۷ از تهدید چهار ماهه تعلیق تحریم‌های مصوب کنگره امتناع و در عوض خروج آمریکا از برجام را اعلام کرد. طبق سخنان او در تاریخ ۱۳ آبان ۱۳۹۷ خروج آمریکا از برجام نهایی می‌شد.

خاتمه اعتدال؟

خروج آمریکا از برجام چند واقعیت را آشکار ساخت؛ نخست، برجام منهای



در مورد تضمین برجام؛ اگر توافق احتمالی پایه توافقی‌های دیگر نباشد، نهایتاً ۴ یا ۵ سال دوام می‌آورد، چراکه بالاخره باید ایران با امریکا بر سر موضوعی به توافق برسد که رضایت اکثریت مطلق هر دو مجلس امریکا (سنا و نمایندگان) را به همراه داشته باشد. در این مسیر باید موافقت بخشی از حزب جمهوری‌خواه نیز جلب شود. در پایان میتوان گفت؛ چندین دهه از عمر ایران و ایرانیان در این مناقشه هسته ای طولانی کم حاصل، با هزینه ای گزاف تلف شده است، اما زمامداران فعلی ایران می‌توانند از چنین حد از یکدست شدن حکومت، که از ۱۳۲۰ تاکنون این حد از یکدستی سابقه نداشته است، بهره ببرند و با استفاده از تجارب کشورهایی چون ویتنام به شکلی پایدار به این مناقشات پایان دهند.

۶۶

تضمین؟

با این همه، چند هفته‌ای است که مذاکرات جدی میان ایران و پنج به علاوه یک مجدداً آغاز شده است. رفت و آمدهای مکرر، مذاکرات فشرده و طولانی حتی در روزهای پایانی سال ۲۰۲۱ و روزهای آغازین سال ۲۰۲۲، گونه‌ای رکود در بازارهای مالی و اخبار واصله از مذاکرات از احتمال بالای توافق در ماه‌های آتی حکایت دارد. به هر روی اکنون دو مانع بر سر احیای برجام وجود دارد. نخست، خسارت و دوم، تضمینی برای تحقق برجام.

آمریکا برجام منهای برجام است. دوم، بدون مذاکره واقعی و جامع با آمریکا بر سر مسائل مختلف در بازه زمانی نسبتاً قابل توجه نمیتوان به برجام امیدوار بود. سوم، بدون حل و فصل مسائل دیپلماتیک نمیتوان به اصلاح اقتصاد امید چندانی داشت. به هر نحو پس از خروج آمریکا از برجام، ایران به نحوی از پرداخت به مذاکرات جدی خودداری و به صرف مذاکره با اروپا بسنده کرد. پس از چندی ایران به شکل مرحله به مرحله تعهدات برجامی خود را زیر پا گذاشت. این شرایط تا آغاز ریاست جمهوری بایدن در بهمن ۱۳۹۹ ادامه یافت. احیا نشدن برجام تا دی ۱۴۰۰ بزرگترین بحران اقتصادی ایران پس از پایان جنگ جهانی دوم و در نتیجه ناکامی کامل دولت تدبیر و امید پس از اردیبهشت ۱۳۹۷ را به همراه داشت. مقامات کشور حتی در دوره بایدن نیز حاضر نشدند به مذاکره مستقیم با ایالات متحده بپردازند و حتی با حضور نماینده آمریکا در جلسات مذاکره میان ایران و پنج به علاوه یک مخالفت کردند. سه اتفاق باعث شد مذاکرات جدی ایران تا آذر ۱۴۰۰ به نتیجه خاصی منتهی نشود؛ نخست، قانون مصوب مجلس انقلابی در مورد خودداری ایران از عمل به تعهدات ذیل پروتکل انقلابی. دوم، انتخابات ریاست جمهوری ایران. سوم، تأخیر تیم جدید وزارت خارجه ایران در آغاز مذاکرات.



جای خالی آیت الله

جایگزینی برای بعضی از افراد نیست.



محمد علی رحمانیان
دانشجوی کارشناسی ارشد اقتصاد
دانشگاه تهران

شاید باور کردنی نباشد که ۵ سال از درگذشت آیت الله هاشمی رفسنجانی می گذرد. برای ما، که صدق هر اتفاقی را در حافظه او جست و جو می کردیم، سخت است نبودنش را باور کنیم. شاید نتوان گفت که هاشمی مهم ترین و تاثیرگذار ترین شخص تاریخ معاصر است اما به قطع می توان او را از مهم ترین و تاثیر گذار ترین افراد ۱۰۰ سال اخیر به شمار آورد. هرچند صدا و سیما تلاش بسیار در تغییر تاریخ دارد اما، حافظه شاهدان زنده را چه می تواند بکند؟ حذف هاشمی از انقلاب، به مثابه حذف حافظه از انسان است و انسان بی حافظه، انسانی بی هویت است.

ماندگی های ناشی از جنگ را جبران کند اما برخی اقدامات از جمله سیاست های غلط ارزی باعث بحران های وسیعی شد که تا سال ها گریبان گیر کشور بود. ذکر نام «کمپته»، دوران هاشمی را برای مردم تداعی می کند.

البته نباید فراموش کنیم؛ رفسنجانی کشوری را تحویل گرفت که ۸ سال درگیر جنگی سهمناک بود، این جنگ باعث پدیدار شدن ویرانی های بسیار

هاشمی رفسنجانی در دهه ۶۰، قدرتمندترین و مقتدر ترین هاشمی بود. در این برهه ای زمانی، به سختی میزان قدرت و تاثیر گذاری او را می توان، از رهبری تمیز داد. در عین حال هاشمی دهه ۶۰، مستبد ترین هاشمی نیز بود. هنوز ۹۰ زندانی که به صرف نوشتن یک نامه شکنجه و مجبور به اعتراف شدن، زنده هستند. هرچند دولت هاشمی توانست تا حدودی خسارات و عقب

البته! بنا نداریم تا هاشمی را قدیس و یا در قعر جهنم قرار دهیم. بلکه می خواهیم از ویژگی ممتاز او یعنی تغییر و تطبیق پذیری و همچنین واقع نگری صحبت کنیم.

می توانیم گذر عمر هاشمی را فقط در ۱۰ سال آخر زندگانی اش خلاصه کنیم. محبوبیت هاشمی و نوع نگرش او در طی ۳۸ سال حضور در راس قدرت، فراز و نشیب بسیار داشته است.

و در دور دوم از فرد گمنامی به نام محمود احمدی نژاد شکست می‌خورد. هاشمی در کنار مهدی کروبی به انتخابات معترض می‌شوند و وجود دخالت‌هایی غیر قانونی از سوی برخی نهادها را دلیل کافی برای نبود انتخابات سالم عنوان می‌کنند. در ۲۶ تیر ماه سال ۱۳۸۸، آن نماز جمعه آتشین آخرین نماز جمعه او شد. هاشمی علناً در مقابل شورای نگهبان ایستاد و آن‌ها را متهم به فرصت‌سوزی کرد. این جملات، دید او را به وقایع سال ۸۸ نشان می‌دهند:

اگر مردم ما را بخواهند حکومت می‌کنیم و اگر نخواهند می‌رویم. حکومت پول دارد. نیرو دارد می‌تواند در خیابان آدم جمع کند ولی گروه مقابل یک عده استاد، دانشجو کارگر، مدیر، صنعت‌گر هستند و درست نبود که بسیج و سپاه در مقابل مردم قرار داده شوند.

۶۶

از آن روز بود که هاشمی، درست زمانی که به عنوان یک پیر سال خورده می‌توانست عاقبت طلبی کند و گوشه‌ای بنشیند تا از گرد و خاک آن روز‌ها، خاکی بر عیاشی ننشیند؛ به میدان آمد. شاید مهم‌ترین علت افزایش محبوبیت هاشمی که منجر به رای آوردن روحانی در سال ۱۳۹۲ شد، موضع‌گیری صریح او، در سال ۱۳۸۸ باشد.

نفر آخر لیست تهران می‌شود دورانی که «شعار اکبر شاه» شکل می‌گیرد و واژه خاص آفازاده به معنای افرادی که از رانت‌های ویژه برخوردارند؛ برای فرزندان او استفاده می‌شود. در این دوران است که اکبر گنجی، لقب عالیجناب سرخ پوش را به هاشمی می‌دهد.

به دهه ۸۰ می‌رسیم. دهه‌ای که شاهد یک نقطه عطف بزرگ در زندگی هاشمی هستیم. در سال ۸۴ کاندید ریاست جمهوری می‌شود

در ابعاد مختلف جامعه شده بود. نکته حائز اهمیت آن است که در کارنامه هاشمی همین موضوع که پایان جنگ کار وی بود، برای زندگی ۸۲ ساله‌اش می‌تواند کفایت امر داشته باشد.

هاشمی دهه ۷۰، منفورترین هاشمی دوران به شمار می‌رود. دهه‌ای که در انتهایش، نزدیک‌ترین فرد به امام خمینی، رئیس‌جمهور و رئیس دو دوره از مجلس، در انتخابات مجلس،





ها می‌شود. اگر کسی با نظام جمهوری اسلامی مخالفت داشته باشد، هرکسی را که به نحوی در تعامل با حکومت باشد را دشنام می‌دهد و اگر کسی طرفدار نظام باشد تحمل کوچک‌ترین نقد را نیز ندارد و با برچسب جاسوس یا وطن فروش سعی در نشنیده گرفتن نقد می‌کند.

جای خالی آیت الله حس شدیداً حس می‌شود. این روزها که تمام نهادهای قدرت یکدست شده‌اند و مردم به نحوی کنار گذاشته شدند، ملت بیشتر از هر زمانی نیاز به کسی دارند که پشتشان به او گرم باشد. کسی که حاضر باشد پشت به قدرت بکند و حرف مردم را بزند.

خود، سعی در جا انداختن آن داشت، نگاه طیفی بود. یعنی هیچ موضوعی نه سیاه سیاه است و نه سفید سفید. نگاهی که امروزه به شدت از نبود آن رنج می‌بریم. امروزه همه‌ی نگرش‌ها حدی شده و دیگر به سختی کسی را می‌توان یافت که بتواند مسائل را به شکل صحیح ببیند نه آنطور که دلش می‌خواهد. من باب مثال: رئیس جمهور فعلی کاری انجام می‌دهد، کسانی که به او رای نداده‌اند تمام و کمال سعی در کوچک کردن کار او دارند. رئیس جمهور قبلی هر قدمی برمی‌داشت فریاد و اسفا از جناح اصولگرا بلند می‌شد، درحالی که همین قدم‌ها در این دولت با شدت بیشتری برداشته می‌شود اما صدایی از کسی در نمی‌آید.

عدم نگاه طیفی باعث بوجود آمدن شدیدترین عکس العمل

محبوبیتی که باعث شد مصلحی، وزیر اطلاعات وقت، شورای نگهبان را قانع سازد تا در سال ۱۳۹۲ هاشمی را که برای ریاست جمهوری کاندید شده بود را به بهانه واهی مصلحت نظام رد صلاحیت کنند. دهه آخر زندگی آیت الله هاشمی را می‌توان طلایی ترین دوران هاشمی دانست. زیرا ضرورت گفت و گو میان مردم و جناح‌ها را درک کرده بود و تماماً سعی در اعتدال و میانه روی داشت. هاشمی در دهه آخر عمر خود، سعی نداشت مصلحت هر دوران را با تفکر خود تطبیق دهد، بلکه سعی می‌کرد تفکرات خود را متناسب با تغییرات روزگار هماهنگ کند و از تجربیات خود درس بگیرد. او که تسخیر سفارت امریکا را اقدامی مهم و اساسی می‌خواند، سال‌ها بعد به اشتباه بودن آن امر معتزف شد. نگاهی که هاشمی در اواخر عمر



نسبت پوپولیسم و جامعه ایران چیست؟

بررسی و تحلیل عوام‌گرایی و تاثیرات آن بر ابعاد مختلف جامعه

علیرضا رحمتی

دانشجوی کارشناسی علوم سیاسی

شهید بهشتی



اندکی تخصص و سواد در آن حوزه را دارا باشند. چرا به تحقیر کردن افراد و رقبای شان می‌پردازند، صرفاً از این جهت که مثل آنها فکر نمی‌کنند و چراهای متعدد دیگر. و علاوه بر معایب آن، به فوایدش برای جامعه نیز اشاره خواهد شد.

همچنین، تلاش می‌شود تا مبانی فکری و نظریشان از دید تفکر نقادانه، به شرط رعایت انصاف، مورد بررسی قرار گیرد؛ تا به نتیجه‌ای درخور و مناسب برسیم. تنها هدف مورد نظر در این مقال افزودن بر آگاهی مخاطب است.

مهم و در هر زمینه‌ای سر برآورده و به اظهار نظر می‌پردازد و البته نکته حائز اهمیت آن است که مخاطبانی را نیز به سوی خود جلب کرده و می‌کند. هدف از این یادداشت بررسی ارتباط میان سیاست و سلبریتی است. نگارنده در این نوشته سعی بر توضیحی درخور به منظور شناسایی و ریشه‌یابی این جریان داشته و سپس به ترفند های مورد استفاده و اهداف این جریان (پوپولیسم) نگاهی خواهد داشت. همچنین به این موضوع اشاره می‌شود که چگونه این افراد در هر موضوعی اظهار نظر می‌کنند، بدون آنکه

عوامی که گرفتار عوام شدند.

امروزه جریان پوپولیسم در بسیاری از ملل بیش از هر زمانی گسترش یافته و به صورت مستقیم و غیرمستقیم بر ابعاد گوناگونی از حوزه‌های سیاست، اجتماع، فرهنگ و حتی اقتصاد تاثیرگذار بوده است. جامعه ایران نیز از جمله جوامعی است که این رویداد در آن به شدت در حال وقوع است؛ ایران امروز، دچار جریانی مشهور اما فاقد تخصص شده که جلوه‌گری این جریان در غیاب و انزوای بزرگان و فرهیختگان دو چندان شده است. امروزه جریان عوام‌گرایی در عرصه‌های

پوپولیسم چیست و ریشه آن کجاست؟

جریان پوپولیسم به معنای مردم‌باوری یا عوام‌گرایی تعبیر می‌شود. روش و ابزاری است سیاسی، که رهبران آن عموماً به این امر باور دارند و یا اغلب تظاهر می‌کنند که مکلف و خواهان حمایت از توده‌ها، در برابر بورژوازی و نخبگان حاکم بر جامعه هستند. معتقدند که تصمیمات سیاسی نباید نظر متخصصین باشد بلکه باید مبتنی بر خواسته‌های مردم باشد.



که مردم باشند، آثاری از این جریان نیز به چشم بیاید. اما فرق است در میان اجتماع و سیاست بودن برای احقاق حقوق افراد، آن هم با آگاهی و تخصص، و یا صرف اینکه خود را همراه مردم دانست و هیچ کاری برای آنها نکردن، جز شعار دادن! چه بسا افرادی که تا مدت‌ها به اشتباه، قهرمانان پوشالی مردم بوده‌اند. در چهار دهه گذشته، به ویژه در ده سال اخیر شرایط کمی متفاوت شده است. پوپولیسم در جامعه ایرانی تغییر مسیر یافته و فراتر از فعالان سیاست، به میان افرادی رفته که کمتر مشغول به سیاست بوده‌اند. اقبال عمومی به شبکه‌های اینترنتی، فضای مجازی و مخاطب شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی شدن، نسبت به خواندن کتب، روزنامه و مجلات بیشتر شده است. چهره‌های مشهور نیز که عمدتاً از آنان تحت عنوان سلبریتی یاد می‌شود و خواسته یا ناخواسته به نوعی نقش جریان پوپولیسم را ایفا

جنبش‌های آزادی‌بخش جهان سوم نیز می‌توان یافت). که بازیچه دست سیاستمداران، روشنفکران و احزاب در جوامع مختلفی شده است. این واژه در میان ایرانیان نیز ناشناخته نمی‌باشد.

عوام‌فریبی یا عوام‌گرایی، کدام؟

در طی یک قرن گذشته، جامعه ایران یکی از پویاترین جوامع در شرق عالم بوده است. مردم‌گرایی نیز سابقه ای قابل‌توجه را در فضای سیاسی ایران دارا می‌باشد. این جامعه، گذار الیگارش‌های حاکم بر کشور را در ادوار گوناگون را به چشم دیده است که در هر زمانی، در برابر این الیگارش‌ی، همواره گروهی از مردم در صدد آن بر آمده تا به منظور احقاق حقوق خود، از آزادی در عمل و بیان گرفته تا عدالت، برابری، رفاه اجتماعی و ... با طبقه حاکمه به مقابله بپردازند. از آنجایی‌که پوپولیسم در دموکراسی و شبه‌دموکراسی ریشه دارد، پس طبیعی است در هر جایی

این واژه در فرهنگ‌های لغت فارسی، به حکومت توده وار یا مردم‌باور ترجمه شده است که گاهی مردم‌سالاری هم معنا می‌دهد و زیبا به نظر می‌رسد. هم‌چنین شنونده را به یاد این جمله معروف از ژان ژاک روسو می‌اندازد که می‌گوید: «صدای مردم صدای خداست.» درحالی‌که در حوزه علوم اجتماعی جنبه‌ای منفی داشته و به افرادی (عموماً سیاستمداران) اطلاق می‌شود که ضد مدرن، نامعقول و پس رونده هستند. به عبارتی نوعی سیاست‌ورزی است که برای پیشبرد اهداف به ترس، ناراضی‌تی، و مشکلات جاری مردم و جامعه متوسل می‌شود.

۶۶

ریشه پوپولیسم به شورش دهقانی بر علیه طبقه سرمایه‌دار، در آمریکای لاتین و در اواخر قرن نوزدهم باز می‌گردد که در سراسر قرن بیستم شدت یافت (عوام‌گرایی را در جنبش‌های روستایی اروپای شرقی پیش از ۱۹۳۹ میلادی، در فاشیسم و نازیسم و در بسیاری از



زمینه‌های مختلف از جمله علم، هنر، ورزش، سیاست، ادبیات، جنگ، مذهب، سینما و تلویزیون و ... فعالیت داشته و به همین جهت در جامعه شناخته شده هستند و توسط عموم مردم به خصوص جوانان، رسمیت یافته‌اند.

آیا هدف از این نوشته، بیانگر این است که شهرت بد است؟ خیر. هدف صرفاً بیان این موضوع است که هرکس؛ می‌بایست در حوزه‌ای که تخصص و دانش دارد، فعالیت کند. در طی سالیان اخیر، این دخالت‌های ناصحیح توسط افراد غیر مربوطه برای ما و به همین شکل برای جامعه نتیجه‌ای جز تخریب و جنجال نداشته است.



شهرت بهتر است یا تخصص؟

به بیان نام چند تن می‌پردازیم؛ یک دسته از افراد ابتدا متخصص و سپس مشهور مانند پروفیسور سمیعی، دکتر محمود سریع القلم، مرحومان بازرگان، شجریان، علی‌حاجی و دیگر اساتیدی که در این جامعه کمتر کسی آنها را می‌شناسد (به نسبت قشر بعدی)؛ و دسته دیگر افرادی مشهور ولی نه متخصص؛ مانند کارشناسان اینستاگرامی سیاست و بعضی از ستاره‌های سینما و تلویزیون؛ دسته اول به اندازه دسته دوم توجه رسانه‌ای جلب نمی‌کنند، مشوق کالاسازی (تایید محصولات، پخش تصویر و امضای عکسشان) نمی‌باشند، یا کیش شخصیتی به راه نمی‌اندازند. دسته اول مرید دارند ولی دسته دوم هوادار. دسته اول زمینه‌ساز



است که بتواند راجع به هر موضوعی که تمایل دارد، اندیشه بپورزد و عمل کند؛ به شرط آنکه با فعل خود، عاملی برای آسیب رساندن به دیگران نباشد. اما در حیطه بیان نظر، تفاوت بسیار است میان اظهار نظر شخصی در مورد وقایعی که در عالم واقع رخ می‌دهد، با خود را کارشناس در مسائل مختلف دانستن. امروزه به مراتب شاهد حضور افرادی در بستر رسانه هستیم که به مسائل حائز اهمیتی از جمله سیاست، اقتصاد، محیط زیست، پزشکی و ... (که همگی نیازمند به حضور افراد متخصص و دانای کار می‌باشند) ورود کرده و از بیان عقاید و نظراتشان در سطح فردی، فراتر رفته و به وضوح از دیدگاه طرفدارانشان، متخصص و صاحب نظر تلقی شده‌اند. از آن فردی که خودش را آنتی صهیونیست می‌داند و نابودی جریان لیبرالیسم را رسالتی الهی، تا آنانی که به امید کسب آینده‌ای درخشان، مردم را به رای دادن به کاندیدای مورد نظرشان دعوت کرده‌اند؛ دریغ از اندکی دانش و تخصص که در این موارد داشته باشند.

عنوان سلبریتی یا چهره، به افرادی اطلاق می‌شود که به طور معمول در

می‌کنند، به برکت رسانه (از جمله فضای اینترنتی و مجازی) بیش از پیش شناخته شده و در بسیاری از جریان‌های سیاسی و اجتماعی، فارغ از درستی یا نادرستی آن، وارد شده و به اظهار نظر پرداخته‌اند؛ البته بسیاری از سلبریتی‌ها محترم بوده که در این نوشته، نه تنها روی سخنانمان با آن‌ها نیست بلکه قدرانشان نیز خواهیم بود. و هدف از این نوشته به هیچ عنوان بیان اینکه سلبریتی جماعت حق اظهار نظر در باب سیاسی و اجتماعی ندارد نیست و نخواهد بود.

ابتدا توضیحی مختصر در باب بیان نظرات شخصی پیرامون مسائل مختلف داده که به اشتباه استدلال نشود که پس آزادی چه شد؟ و سپس تعریفی صحیح از واژه «سلبریتی» ارائه خواهد شد؛ که باید روشن ساخت این واژه برای چه کسانی به کار گرفته می‌شود؟ زیرا برخی به اشتباه این واژه را صرفاً برای اهالی سینما و تلویزیون به کار می‌برند.

آیا همه اشخاص توانایی اظهار نظر در همه مسائل را دارا هستند؟

خداوند آدمی را آزاد آفرید. پس طبیعی

گفت‌وگو بوده و هستند ولی دسته دوم محرک جنجال. دسته اول خلق توجه می‌کنند، ولی برای دسته دوم، توجه دلیل وجودی بوده است. دسته اول کسی را به استهزا نمی‌گیرند، و به کسی حمله نمی‌کنند و از کسی طلبکار نیستند، کاری که گروه دوم توانمندی خاصی در آن دارد. شاید با یک مثال تطبیقی بتوان مرز فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی را تا حدودی خط کشی کرد (مرز بین این دو حوزه بسیار به هم نزدیک و به شکل شمشیری دو لبه است).

دو شخصیت مشهور و مورد احترام جامعه ایران، مرحومان شجریان و جمشید مشایخی را در نظر بگیرید، همگامی که شجریان در سال ۸۸ با مردم انجام داد و نه با اصحاب قدرت، و حمایتی که مشایخی از یک جریان سیاسی کرد؛ علی‌رغم اینکه هر دو هنرمند محترم و با سابقه درخشان بودند، نتیجه چه شد؟ شجریان محبوب و محبوب‌تر شد، چرا که در عمل خودش را با مردم همراه ساخت. ولی مرحوم مشایخی با حمایت از یکی از کاندیدای ریاست جمهوری، مورد

همه‌های بسیار قرار گرفت. شجریان کاری را کرد که باید انجام میداد و مشایخی آنچه را که نباید. تفاوتی که در آثار زنده یاد علی حامی و ابراهیم حامی کیا قابل ملاحظه است نیز، همین طور می‌باشد.

برخی معتقدند که سلبریتی‌های جامعه ایران عوام‌زده شده اند؛ در پاسخ به این افراد باید گفت که اتفاقاً این نوع از سلبریتی‌ها که در هر مسئله‌ای از جمله سیاست اظهار نظر می‌کنند، نه تنها عوام‌زده نیستند، بلکه اینان خودشان عوام هستند و عموم مردم گرفتارشان شده اند. اما اینکه اگر سلبریتی‌های کشور ما بخواهند فراتر از سطح حرفه خود بروند و وارد سیاست شوند، هیچ اشکالی ندارد، چرا که شهرت و محبوبیت گاهی آنان را به سمت سیاست و به دست آوردن قدرت، سوق می‌دهد. در ملل مختلف، سلبریتی‌ها و افراد مشهور زیادی بوده که وارد دنیای سیاست شدند و برای رسیدن به آرمان‌ها و عقاید خودشان قدمی برداشتند و گاهی آنقدر رشد کردند که به افرادی مؤثر در کشور و سیاستشان تبدیل شده اند؛

آرنولد شوایتزنگر (بازبگر-ورزشکار) نمونه‌ای برای این موضوع است؛ او که هشت سال فرماندار کالیفرنیا بود و در سال ۲۰۰۳ برای اولین بار بر این مسند تکیه زد و حتی در سال ۲۰۰۶ به عنوان محبوب‌ترین سیاستمدار سال انتخاب شد. صرفاً نیاز است تا به تحصیل دانش و مهارت همت گماشت و دانست که از طریق توئیتر و اینستاگرام، کسی سیاستمدار و سیاست شناس نشده و نمی‌شود.

فارغ از این مشکلات، اخیراً اقبال عمومی نیز از متون علمی-آکادمیک کمتر و عمده توجه معطوف به فضای مجازی و رسانه شده است. جدای از افراد حاضر در سطح علمی، متأسفانه کمتر کسی برای کسب اطلاعات به متخصصین آن حوزه مراجعه می‌کند. در همین چند ماه گذشته، در ارتباط با دو رخداد، یعنی قرداد ۲۵ ساله میان جمهوری اسلامی ایران و چین، و دیگری اشغال افغانستان توسط طالبان، به صورت شگفت‌آوری مشاهده کردیم که هزاران نفر کارشناس مسائل چین و افغانستان در کشور حضور دارند!





دوگانگی رویکرد اصولگرایان در ارتباط با برجام

نقش جناحین سیاسی در مواجهه با بحران
های مهم ملی

زکبه جوادی
دانشجوی کارشناسی برق
شهید بهشتی



**اصولگرایان میتوان به
مسئله‌ی واکسیناسیون
اشاره کرد:**

چنانچه عباس عبیدی در روزنامه‌ی اعتماد بدان پرداخته است؛ کسانی که مستقیم یا غیرمستقیم مخالف واردات واکسن بودند، اکنون یکی از افتخارات خود را صعودی شدن میزان واکسن وارداتی می‌دانند. تفاوت مسوولان جدید با دیگران یا قبلی‌ها در چیست؟ در کارآمدی برای واردات بیشتر؟ اگر

همان منتقدان اصولگرای دو آتیشه بر مسند قدرت نشسته اند آیا بر پیشبری طرز فکر قبلی خود و اجرایی کردن آن‌ها همچنان اصرار می‌ورزند یا ناچاراً رویکرد خود را به سمت و سویی که پیشتر بدان انتقادات تند و شدیدی وارد می‌کردند، خواهند برد؟ در این صورت این دوگانگی چه توجیهی دارد و آیا نتیجه‌ی کار، این رویکرد‌های دوگانه را قابل اغماض می‌نماید؟

**به عنوان نمونه‌ای از
دوگانگی رویکرد و نگاه**

پس از اعلام نتایج انتخابات ریاست جمهوری ۱۴۰۰ و یکدست شدن رسمی و قطعی حاکمیت، پرسشی که ذهن تحلیلگران و همه‌ی جامعه را به خود مشغول کرده است این است که از بین رفتن دوگانگی جناحی حاکم بر کشور چه نتایجی را به دنبال خواهد داشت؟ رویکرد اصولگرایان چه گونه خواهد بود و آیا تناقضات درون جناحی به تفکری یکسو و نتیجه بخش میل می‌کند یا خیر؟ حالا که بسیاری از

«فرق تیم مذاکره‌کننده باقری و ظریف در دو چیز است، اول اینکه ظریف اختیارات بیشتری داشت چون ما می‌دیدیم که حتی با آمریکا نیز پای میز مذاکره نشست، دوم اینکه تیم مذاکره‌کننده ظریف با تجربه بود. در حال حاضر آقای باقری برای هر تصمیم‌گیری به تهران می‌آید و مشورت می‌گیرد اما در خصوص تیم مذاکره‌کننده آقای ظریف ما شاهد چنین مسائلی نبودیم. البته هر دو تیم به دنبال منافع ملی بوده و هستند اما تیم آقای باقری نه اختیارات آقای ظریف را دارد و نه تجربیات او را.»

رحمان‌قهرمان‌پور معتقد است که سکوت و سکونی که در مورد برجام شاهد هستیم ناشی از این است که توافق مطلوب درون خود اصولگرایان

پرسش مهم در باب دوگانگی رویکرد اصولگرایان این است که برجام در گرو جناحی که پیشتر منتقد آن بود چه آینده‌ای خواهد داشت؟

محسن جلیوند، کارشناس و تحلیلگر مسائل بین‌الملل مذاکرات برجام را یک بحث فراجناحی و فرا قوه‌ای خوانده است و دلیل مخالفت برخی جناح‌ها را منافع فردی و جناحی خودشان ذکر می‌کند. او می‌گوید:

«ما در دو جناح با برخی افراد روبه‌رو هستیم که یا سوار بر تحریم هستند و یا کاسب تحریم‌اند. بنابراین منافع خودشان را پیگیری می‌کنند.»

ما

وی همچنین تصریح کرده است:

چنین است چرا همان زمان بر افزایش واردات واکسن تاکید نمی‌کردند؟ البته این نوع دوگانگی‌های رفتاری در سیاست و رقابت‌های سیاسی در همه جا معمول است، ولی نه تا این حدی که در ایران می‌بینیم، به ویژه در مسائل مهمی مثل برجام و واکسن که با جان و زندگی مردم در ارتباط است نباید تا این حد غیرمسئولانه رفتار کرد. چنین رویکردی ضد و نقیضی نسبت به سایر سیاست‌ورزی‌های این قشر موضع‌گیری همراه با بدبینی ایجاد می‌کند که نمی‌تواند مفید واقع شود و البته منجر به یک تشنج نا مطلوب در سطح جامعه در مواقع بحرانی می‌گردد که تنها می‌تواند به نفع خود جناح واقع شود. اصولگرایان اما بر این سیاست ورزی غلط اصرار می‌ورزند. در حقیقت در نقد‌هایی که به عملکرد جناح دیگر وارد می‌کنند عمدتاً غیر منطقی و نامتصاف‌اند و بازتاب این رویکرد منفعت طلبانه‌ی خود در جامعه را از دریچه‌های قدرتی که دارند سرکوب می‌کنند یا نادیده می‌گیرند.



چه کسی تعیین می‌کند و صحت و سقم آن در جهت پیشبرد منافع ملی در کجا و چه بستری آزموده و مشخص می‌شود؟

نیما راشدیان در گفت و گویی در سال ۲۰۱۶ زمانی که مجلس در اختیار اصلاح طلبان قرار گرفته بود در برنامه‌ی پرگار شبکه‌ی بی‌بی‌سی، تحلیلی از قدرت جناح راست و دیگر نیروهای داخل ایران ارائه می‌دهد که می‌تواند به نتیجه‌ی این مقاله کمک کند. او می‌گوید: «در این جامعه یک نظم دیرپای واقعی، یک اقتدار واقعی روحانیت وجود دارد که می‌تواند مردم را بسیج کند و از این مهم‌تر یک نظم اقتصادی وجود دارد. که این قشر را تغذیه، حمایت و کمک مالی کرده است. قدرت جناح راست و در حقیقت محافظه‌کار از این طرق است که واقعی و ساختاری است.» او این بخش «راست محافظه‌کار» را عینی‌ترین و قدرتمندترین نیروهای سیاسی موجود در ایران می‌داند، هم به لحاظ منابع و هم جوانب مختلف. او می‌گوید که جناح محافظه‌کار اصولگرا به حمایت آیت‌الله خامنه‌ای در عرصه‌ای که ایشان اجازه می‌دهد قوای نمودین گذشته را خواهند گرفت

مذاکره با «O+1» می‌رفتند؟ ما در بسیاری از مسائل شاهد انتقاد های شدید اصولگرایان نسبت به عملکرد دولت های اصلاحاتی بوده ایم. حال آنکه نوبت به خودشان که رسید همان رویکرد های مورد نقد واقع شده را در پیش گرفته اند با این استدلال و توجیه که کاری را انجام می دهند که مطابق منافع جامعه و حاکمیت باشد که این خود در وهله ی اول این سوال را ایجاد می کند که آیا در گذشته این اقدامات در جهت منافع حاکمیت و جامعه نبوده اند که اینچنین به آن ها نقد وارد شده است؟ یا شاید منفعت حاکمیت در گرو پیشبرد منفعت عمومی اما به دست افراد مشخص شده است؟ این مسئله گویای آن است که شاید جناحین چندان کنترلی بر اتخاذ رویکرد هایی متفاوت علی الخصوص در مسائل سیاست خارجه نداشته باشند که اینک بر مسند قدرت قرار گرفته باشند. بهتر است بگوییم که تفاوت نگاه و عملکرد آن ها در مقابل سیاست های کلی نظام به حذف آن ها از صحنه ی سیاست منجر می شود. اما پرسشی که ایجاد می شود این است که خط مشی را

هم، همچنان مشخص نیست. همچنین او اهمیت برجام برای مردم را علت رویکرد مثبت تیم انتخاباتی آقای رئیسی بدان می‌داند که در نتیجه‌ی آن آقای ریسی در نقد برجام حرفی نزد. هر چند که این رویکرد آقای ریسی از سوی برخی از رقبایش خوش نیامد.

اما بیژن نوباوه نماینده مردم تهران، ری، شمیرانات، اسلامشهر و پردیس در مجلس شورای اسلامی کسی که تا پیش از برجام بود و آن را قرار دادی یک‌طرفه، بدون تامل، تعمق و تانی کافی و بایسته خوانده بود حال با بیان اینکه مجلس حامی تیم مذاکره‌کننده است، گفته است: «وقتی حاکمیت مذاکره را می‌پذیرد مجلس هم تابع همه مواضع جمهوری اسلامی است.» نوباوه در حالی در ادعاهایش مجلس را تابع حاکمیت می‌داند و حاکمیت را پذیرای مذاکره که سال‌ها پیش چنین گفته که: «موقع تصویب برجام در مجلس گریه می‌کردیم.»

پرسشی که مطرح می‌شود این است که آیا مذاکرات در دوره روحانی تصمیم حاکمیت نبود؟ آیا محمدجواد ظریف و تیم دیپلماسی دولت‌های یازدهم و دوازدهم سرخود به

و حذف آن‌ها یک تخیل بیش نیست.» همچنین او معتقد است نیروهای داخلی برای شکست منابع کنترل کننده‌ی وسیع رهبری از پاسداران و نظامیون تا رسانه‌ی ملی و... کافی نیست و در نهایت همه چیز به سمتی که راست محافظه کار به یک رهبری واحد می‌خواهد پیش خواهد رفت. نیما راشدان تغییرات درون جناحی و تز جدید روشنفکری درون بخشی از جناح راست را یک حقیقت عینی موثر نمی‌داند. وقتی که سرباز و پاسدار و... در اختیار یک نیروی واحد باشد نهایتاً واقعیت سیاسی همان چیزی خواهد بود که آن نیروی واحد در پی آن است. البته تعیین و توصیف ساختار حکومتی در ایران نیاز به نگاهی از مشروطه تا به حال دارد. اینکه قدرت در حقیقت در دست چه افرادی است و صحنه‌ی نمایش سیاست ایران از چه جریان واحدی طرح ریزی می‌شود و اینکه آیا همچنان در دهه‌ی اخیر ما چنین جریان واحدی را شاهد هستیم یا در دل خود این جریان واحد دو دستگی‌ها و دگرگونی‌هایی ایجاد شده است یا خیر به یک تحقیق جامع تر و عمیق تر احتیاج دارد که در گنجایش این مقاله نمی‌گنجد. اما این بیانات نیما راشدان در گفت و گویی که حدوداً هشت سال پیش در ارتباط با آینده‌ی اصولگرایان در ایران صورت

گرفته است می‌تواند عینیت و واقعیت بهتری داشته باشد. همانطور که او موکدا تکرار کرد که:

بهتر است وقایع سیاسی را نه از دید اندیشه و احتمالات بلکه به صورتی واقعی نگاه کنیم تا تحلیل بهتری از آن‌ها ارائه دهیم.

“

آنچه درون جناحین اصولگرا رخ می‌دهد، تحولی که نوید داده می‌شود و تز جدید روشنفکری که با انتشار سایت‌ها و مجلات جدید تحت حمایت مستقیم و غیر مستقیم سپاه و با هدایت حزب اللهیون تحصیل کرده و آشنا با تفکرات غربی در ظرافت کامل سعی در جلب نظر دوباره‌ی مردم دارد، چندان نمی‌تواند واقعیت عینی سیاسی را رقم بزند وقتی که قدرت در اختیار دیگری است طوری که هرگاه که اراده کند می‌تواند به هدف نابودی یک اندیشه‌ی درون جناحی تا یک جریان به رسمیت شناخته شده‌ی سیاسی به کار گرفته شود. البته او امید به تحول

را غلط نمی‌داند اما صرفاً بر غیر واقعی بودن آن اصرار می‌ورزد.

اگر حالا پس از دهه‌ها کشمکش بین جناح چپ و راست، دستگاه‌های حکومتی دچار یکپارچگی شده‌اند طرح ریزی همین جریان قدرتمند و ساختاری است. آیا امید به تحول افکار و رویکرد جناح راست واقعی است؟ ما در بستر جامعه می‌بینیم که حتی راست میانه رو هم در خطر حذف از صحنه‌ی سیاست قرار دارد. در چنین شرایطی که نحوه‌ی اعمال قدرت و زور در جامعه چندان با تزهای جدید روشنفکری درون جناح راست همخوانی ندارد مهم آن است که همانطور که نیما راشدان می‌گوید ما عینک اندیشه و احتمالات را برداشته و از واقعیات سخن بگوییم و واقعیات اینطور که مشاهده می‌شود بر مسیر پیشین خود باقی است.



اقتصادی



معضلات اقتصاد ایران

مسئله اصلی اقتصاد کشور چیست؟

سجاد نادعلی زاده
دانشجوی کارشناسی اقتصاد
دانشگاه شهید بهشتی



اکنون که چهار دهه از استقرار جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد؛ همچنان یک چشم انداز روشن برای توسعه اقتصادی در کشور مشاهده نمی‌شود. عدم وجود چنین چشم‌اندازی از یک بلا تکلیفی ایدئولوژیک نشأت می‌گیرد و این نتیجه را حاصل می‌شود که تکلیف ما به عنوان مردم یا بهتر است بگوییم طبقه کارشناس، روشن نیست. در همین راستا با دکتر مهدی ناجی استاد دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران به گپ و گفت نشستیم.

نظریه اقتصاد مقاومتی کشور تبیین شده‌اند اما هیچگاه به تشریح و عمل نرسیدند. و در حد اسناد و مستندات باقی مانده‌اند. دو مشکل جدی این جا وجود دارد؛ اول عدم وجود یک اجماع شکلی بین مردم، حاکمیت و کارشناسان است. دوم، بلا تکلیفی ایدئولوژیک است که مشخص نیست حاکمیت دنبال چه چیزی است! اگر بخواهم در ارتباط با مشکل دوم که بسیار جدی‌تر و مهم‌تر است صحبت کنیم، باید بگوییم؛ وقتی به لحاظ

می‌شود، بعضا اهمیتی از جانب حاکمیت که منتشر کننده این نوشتارها است نیز، دیده نمی‌شود. این موضوعیت حتی بدون در نظر گرفتن کیفیت این اسناد، چشم‌اندازها و اهدافی که در نظر دارند مطرح می‌شود. به عبارتی دیگر ما برنامه‌های پنج ساله‌ای داریم که خیلی راحت فقط وقت و انرژی زیادی برایشان می‌گذاریم و بعد از ۵ سال متوجه می‌شویم؛ اصلا به آن سمت حرکت نکرده‌ایم. به عنوان مثال، سند چشم انداز یا



قرار است که اقتصاد کشور به چه سمتی حرکت کند؟

امروزه اجماعی بین حاکمان، کارشناسان، طبقه بروکراتیک و مردم وجود ندارد. نه تنها اسناد بالادستی توسط مردم و کارشناسان جدی گرفته

آن توجه کرد همین است، باید دید که ما نگاهمان به توسعه کشور چیست؟ ما ۱۰ سال آینده ایران را چگونه می‌بینیم؟ آیا در مسیر آینده‌ای که می‌خواهیم هستیم؟ و به چه اندازه این مسیر را عملی کرده‌ایم؟

بسیاری از سیاست‌های داخلی ما متناسب با اسناد بالادستی، خودش را تعریف می‌کند؛ اینکه ما نگاهمان به مهاجرت، سرمایه و انسان‌ها چیست، نگاه ما به توسعه کشور را تعیین می‌کند.

۶۶

سیاست‌گذاری‌های اقتصادی کشورمان، بحران‌های پی‌در پی اقتصادی و چگونگی مواجهه با آن‌ها، نگاهی که ما به توسعه داریم را تعیین می‌کند، مادامی

هستند و با چه نقشه و ایده‌ای می‌توان به آنها دست یافت (به صورتیکه اهداف مد نظر ما واقع بینانه باشد) توجه‌ای نمی‌کنیم. در این باب نیاز است تا همه ارکان حکمرانی را بسیج کنیم و نایبست هرگوشه‌ای از این نظام ساز خودش را بزند! اما به وضوح می‌بینیم که با تغییر مقام ریاست جمهوری از شخصی به شخص دیگر، مسیر حرکت کشور از سیاست‌های داخلی تا بین‌المللی دچار دگرگونی می‌شود. این تغییرات نشان‌دهنده این است که در بالادست وظایف مشخص نیست و یا راهکار درستی وجود ندارد؛ اگر هم راهکار درستی موجود باشد جدی گرفته نمی‌شود. اصلی‌ترین مسئله‌ای که باید به

ایدئولوژیک بلاتکلیف هستیم آینده ما روشن نیست، معیارها و مختصاتی که برای اهداف بلند مدت خود طراحی می‌کنیم چون یکدیگر را نقض می‌کنند و با هم در یک راستا نیستند باعث می‌شوند که این برنامه‌ریزی‌ها عملاً کاربردی نداشته باشد و در نهایت پیشرفتی حاصل نمی‌گردد، چرا که آنها نقض‌کننده یکدیگر هستند.

نکته بعدی که خوب است اینجا به آن اشاره شود این است که ما در اهداف بلندمدت‌مان، تنها رویا پردازی می‌کنیم و صرفاً چیزهایی که دوست داریم و مجموعه اهدافی که به آن‌ها علاقه مندیم را دسته‌بندی کرده و به این موضوع که این موارد چقدر باهم سازگار





کارشناسان نیز، عوض می شوند. (بخاطر نوع نگاه اعتقادی و سیاسی یک کارشناس که حتی قرار نیست آن‌ها را در تخصصش دخالت دهد.)

این موقعیت، هنگامی است که شما با سرخوردگی عظیم تعداد زیادی از کارشناسان در حوزه های مختلف که بنده فقط حوزه اقتصادی اش را گفتم مواجه می شوید که وطن خود را دوست دارند، و احساس تعلق خاطر به میهن خود دارند و مانند خیلی اقشار دیگر، میخواهند خالصانه کمک کنند اما این احساس به آنها دست می دهد که حاکمیت و سیاست گذاران فعلی به آنها نیازی ندارند و جایی برای همکاری آن‌ها در این مرز و بوم وجود ندارد!

کارشناس هم مانند پزشک مسلمان یا کافر بودن، ذات خوب یا ذات بد بیمار و... برای او اهمیتی ندارد، پزشک هدفش سلامتی بیمار و بهبود بیماری آن است.، این اتفاق هنوز در کشور ما در حوزه های علوم اجتماعی و مشخضا اقتصاد نیفتاده است؛ بخاطر اینکه کارشناس ما جای تئوریسین توسعه می نشیند و تئوریسین توسعه جای سیاست گذار و دلیل این امر به خاطر این است که مرزهای سیاستی ما مشخص نیست.

نبود افراد متخصص اقتصادی بر صدر تاثیر گذاری های اقتصادی به همراه این که بعد از تغییر یک دولت یا بعد از یک رخداد سیاسی یا تغییر مسیر سیستم اجرایی کشور، حتی

که ما نگاهمان به توسعه مشخص نشده باشد و به عبارتی دیگر، تکلیف خود را نسبت به آینده معین مشخص نکرده باشیم، نمی توانیم به صورت جزئی به حل آن پردازیم؛ (نگاه کلان مسیر خرد ما را می سازد.) در این هنگام است که شما درک می کنید کارشناسان اقتصادی که تبعا نباید وارد مسائل سیاسی بشوند، تکنوکرات هستند که باید علی القاعده بر اساس دانش و فهم شان از اقتصاد راهکارهایی را ارائه بدهند و مشکلات و مسائل را تحلیل کنند و پیشنهادهاتی به سیاست گذاران ارائه بدهند. در این مسائل اما این کارشناسان نیز در امان نیستند؛ یکی از مشکلات اصلی کارشناسان عدم امنیت کاری آنها می باشد؛

سیاست‌های انحداد واردات ایران

با بررسی تاثیر آن بر واردات غیررسمی (قاچاق) کالاها

زهرا مولایی

دانشجوی کارشناسی ارشد
اقتصاد انرژی دانشگاه تهران



های دقیق تری نیازمند است و احیای کالبد بی-جان اقتصاد ایران با روش‌های معمول توصیه شده برای اقتصادهای نیمه متمرکز، مانند شرایط حکمرانی ایران، راهی از پیش نخواهد برد. با بررسی شرایط دو دهه اخیر ایران و نگاهی بر شاخص‌های عمده اقتصادی در کنار مفروض دانستن شرایط حساس ژئوپلیتیک و تعاملات مخاطره‌آمیز و رو به کاهش با کشورهای رقیب که بعضاً شریک تجاری ایران هستند، به علاوه نسبت افزایشی «خالص

و شوک‌هایی قیمتی بعد آن است. این نوع از عملکرد کنترل‌گرا (دستوری) برای دولت موجب آن می‌شود، که مردم و بازار نسبت به عملکردهای مثبت ناشی از اعلام اخبار اقتصادی، بی‌تفاوت باشند و تنها بر آثار منفی و مخرب آن اهتمام بورزند. به عنوان مثال، حذف یارانه بر انرژی در دوران صدارت امور اجرایی کشور توسط آقای احمدی نژاد، میتوان اشاره داشت. باید توجه داشت که شوک‌های قیمتی اقتصاد در شرایط فعلی ایران به بررسی

لطفا صفحه سرچ تلفن همراه خود را باز کنید و عبارت بالا را تایپ کنید، بعد از خواندن چند تیتیر خبری که اغلب دیتاهای اساسی را هم در اختیار شما نمی‌گذارند به راحتی می‌شود رابطه مثبت و همگرایی را برای دو علت و معمول بالا متصور شد. متأسفانه یکی از عینی‌ترین رگرسیون‌های موجود (که حتی می‌شود انتظار داشت داده‌های پرت انگشت شمار و یا نادری در میانشان به چشم بیاید.) ارتباط ملموس، بین سیاست‌گذاری‌های دستوری

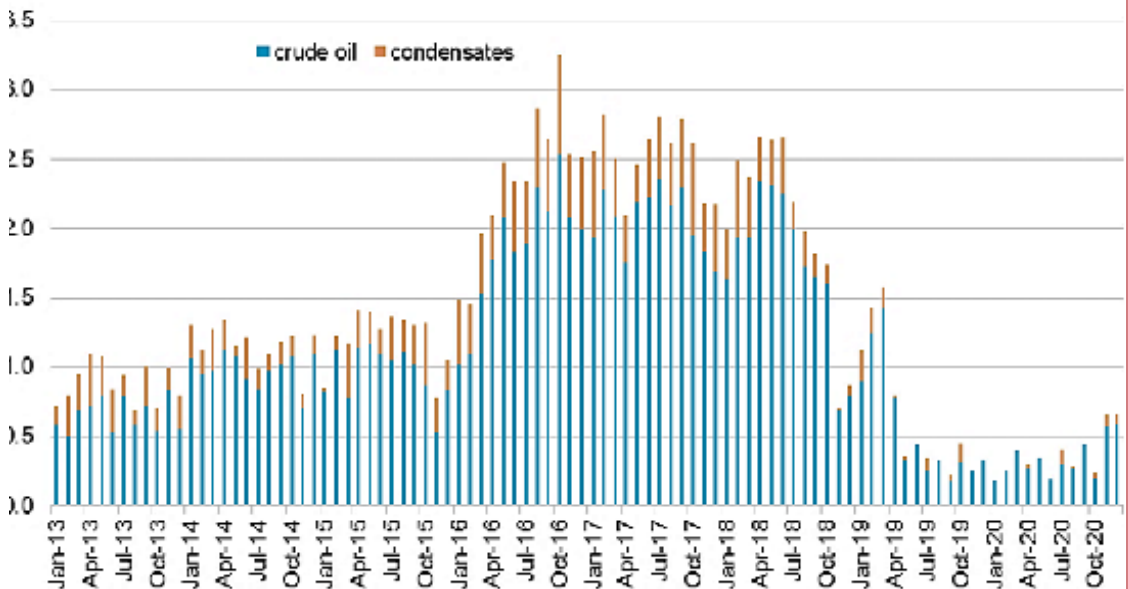
صادرات نفتی به غیر نفتی» ایران در طی این مدت و مقایسه تمامی این نمودارها در کنار هم، به وضوح میتوان متوجه شد که کشور ایران در دسته کشورهای در حال توسعه قرار دارد؛ اما متأسفانه، گریبانگیر دور باطل در چرخه های تجاری و تعادل های سطح پایین در برنامه های توسعه اش شده است، به طوریکه مسئله اداره کشور و تامین حداکثر رفاه اجتماعی توسط دولت (حکومت) به عنوان مرجع اصلی درآمد های ادواری سود جویانی است که از رانت اطلاعاتی مشابهی برخوردارند؛ (به عبارتی رانت اطلاعاتی بخشی از برنامه های توسعه، باعث

پیامدهای منفی در اقتصاد شده است.) با این شیوه شاید توجیهی قابل قبول در خصوص ثروتمندتر شدن ثروتمندان و فقیر شدن فقرا، در طول هر دوره باشد. باری، نگارنده قصد دارد در انتهای این سه پاراگراف این موضوعیت در ذهن مخاطب شکل بگیرد که سیاست های دستوری در اقتصاد ایران خصوصاً در عرصه های واردات و صادرات، نه تنها باعث بهبود اوضاع نشده است بلکه وضعیت را از آنچه که تصور می شود بدتر کرده است. با توجه به وجود رانت های اطلاعاتی در سیستم اقتصادی ایران نیازمند است با یک مثال پیرامون

مبحث ارز، موضوع را بسط و گسترش می دهیم. دوگانگی بین قیمت ارزهای مبادله ای و ثابت نگه داشتن دستوری نرخ آنها به خودی خود پیامد های منفی برای جامعه به بار می آورد. به عنوان مثال جاری بودن دلار با قیمت ۳۰ هزار تومان در بازار و نرخ ارز ترجیحی ۴۲۰۰ (دلار) بر برخی از کالاهای تجاری، باعث به وجود آمدن فساد در بخش های مختلف شده است. واردات کالاهای نامربوط، به جای اقلامی همانند دارو و... در شرایط بحرانی کشور، باعث دوچندان شدن وضعیت بد اقتصادی شده و این امر به دلیل عدم نظارت نهاد های مربوطه رخ داده است.

Figure 4. Iran's monthly crude oil and condensate exports

million barrels per day





بود. (مانند: تورم انتظاری) در تعریف تورم انتظاری آمده است که این نوع از پیش داوری های قیمتی به دلیل هجوم مردم برای خرید و افزایش سطح تقاضای عمومی موجب بالا رفتن قیمت همان کالاها می‌شود، در واقع این هجوم متقاضیان که عمدتاً نه از روی نیاز روزانه‌شان بلکه از ترس افزایش قیمت کالاهایی است که حتی ممکن است پیش از این در سبد مصرفی خانوار جایگاهی نداشته باشد؛ منتج به همان افزایش در سطح عمومی قیمت‌ها و تورم و کاهش سطح اعتماد مردم خواهد شد.

مشخص است که در نهایت رفتار و گفتار عاملان و سیاست‌گذاران ارشد اقتصادی نمی‌تواند مانع حرکت سیل عظیمی از مردم بی اعتماد به توصیه‌هایشان باشد.

ملموس‌ترین نتیجه‌گیری حاصل از دوره‌های اقتصادی طی شده را می‌توان واردات غیر رسمی کالاهای خارجی و یا خروج سرمایه شهروندان برای مسافرت‌هایی پنداشت که منتج به خریدهایی از جنس پوشاک و لوازم منزل خواهد بود. این سیکل‌های تمام ناشدنی در اقتصاد ایران مدام در حال بروز هستند و تصمیم‌گیری‌های اشتباه در خصوص سیاست‌های دستوری منع واردات ۱۳۰۰ کالا درحالی‌بحران ساز شده و می‌شود که بر واردکنندگان کالاها که از ارز ۴۲۰۰ استفاده می‌کنند، نظارتی نباشد.

آشکارا میتوان با تخمین بالایی از صحت این که سیاست‌های انحصاری واردات رخ می‌دهد، اعلام کرد؛ که به دلیل عدم وجود زیرساخت‌های فنی و تکنولوژیک برای صنایع مختلف، مانند نساجی، پوشاک، دباغی، دامداری و... عموماً در نظر گرفتن محلی از فضای رقابتی برای صنایع نوزاد ایران نه تنها قابل تصور نیست بلکه به ضرر تولیدکننده نیز می‌باشد، چرا که مصرف‌کننده با ورود به بازار متوجه تفاوت سطح کیفیت و استانداردهای محصولات جهانی و ایرانی می‌گردد و این ذهنیت موجب عدم انتخاب شدن کالاهای تولید داخل توسط خریدار و خانوار مصرف‌کننده ایرانی می‌شود.



در این مرحله، ثبات نرخ ارز که دوره‌ای میان مدت حدود ۳ سال است به دلیل وجود تحریم‌های متفاوت (بر صادرات انرژی، بیمه، ترانسفر کالاهای و خدمات مالی) میزان ذخایر ارزی بانک مرکزی روند کاهشی خود را پیش گرفته است و به همین خاطر پرش‌های قیمتی با شدت بالایی رخ می‌دهند. در این حالت نرخ ارز کشور وارد تغییراتی شدیدی می‌شود که در صورت عدم اجرای سیاست‌های مذکور (سیاست حمایتی از تولیدکننده و مصرف‌کننده - سیاست ثبات نرخ ارز ترجیحی) حرکت گله‌ای توسط مردم و عدم کنترل و نظارت میدانی توسط مراجع مربوطه را شاهد خواهیم بود که نتیجه آن چیزی جز تغییر در شاخص‌های کلان نخواهد

همچنین مردم برای رسیدن به این ارز ۴۲۰۰ به فعالیت‌های غیراخلاقی و سودجویانه دست زده‌اند. علاوه بر این، نرخ ارز ترجیحی باعث شده است که دور باطلی در روند بازار ارز شکل بگیرد و این موضوع چیزی جز تورم و از بین رفتن رفاه اجتماعی برای جامعه، ایجاد نخواهد کرد.

ثبات نرخ ارز به عنوان یک سیاست به منظور حمایت از کالای داخلی و همچنین حمایت از صنایع نوزاد به همراه سیاست‌های توسعه محور برای خودکفایی در تولید کالاهای استراتژیک با بازکردن مرزهای جغرافیایی به روی بازارهای رقابتی و اعطای وام و تسهیلات ویژه به تولیدکنندگان و صاحبان صنایع در نظر گرفته می‌شود. سوء مدیریت‌ها، تحریم‌ها و نبود زیرساخت کافی باعث این شده است که به موارد بالا جامه عمل پوشانده نشود.

فعالیت سودجویان در شروع دوره‌ی ثبات نرخ ارز در کنار انحصار رانت‌های اطلاعاتی این گروه خاص، موجب آن می‌شود که مجوز واردات کالا و ثبت نمایندگی‌های مجاز از برندهای مطرح جهانی صرفاً و منحصرأ توسط این قشر صورت بگیرد و در اقتصاد انحصار ایجاد کند.

کاشت بحران با مترسک عدالت

مرتضی نوروز پور
کاندیدای دکترای جامعه‌شناسی سیاسی
دانشگاه علامه طباطبائی



نقدی بر لایحه‌ی بودجه‌ی ۱۴۰۱

مقدمه

لایحه‌ی بودجه ۱۴۰۱ با تمام کش و قوس‌ها سرانجام به بهارستان رسید، شاید از نظر بخش گسترده‌ای از جامعه لایحه‌ی بودجه آنچنان موضوع مهمی نباشد چرا که حتی بخش زیادی از تحلیلگران رسانه‌ای نیز به جای نقد و بررسی بودجه عموماً به اظهارنظرهای سیاستمداران اکتفا می‌کنند و حرکات ناپیشی سیاستگذاران را از نیات واقعی آنها مهم‌تر جلوه می‌دهند. مثلاً ممکن است شنیدن این جمله که «من فقر

را چشیده‌ام، نشنیدم» در جامعه بیشتر اثر داشته باشد تا پرسش این سوال که سهم کاهش فقر در بودجه چقدر است! شاید علت این مسائل را باید در رسوخ بخشی از چهره‌های رسانه‌ای، سلبریتی‌های توییتری، تاکتیسین‌ها و کمپین‌ها در میان تحلیلگران و استراتژیست‌ها دانست. عملکرد این توییتری‌ها و تحلیلگران یک‌شبه بیش از آنکه در چارچوب تحلیلگری علمی یا خبرنگاری بگنجد، در چارچوب چهره‌های عشق شهرت و سلبریتی جای می‌گیرد. این افراد که با رشد شبکه‌های

اجتماعی، روزانه بر تعدادشان افزوده می‌شود، عموماً به فرم بیش از محتوا اهمیت می‌دهند و از طرفی، محور زمان در شبه‌تحلیل‌های آنان غایب است. در رویه‌ی این افراد، بررسی وقایع روزانه مهم‌تر است چرا که آنان اطمینان دارند که خط تاریخی وقایع، در بمباران اطلاعاتی گم می‌شود و آنها نیازی ندارند که در رابطه با ادعاهای چندماه قبل خود به کسی پاسخگو باشند. رشد روزانه این افراد در بستر شبکه‌های اجتماعی و غیبت تحلیلگران، استراتژیست‌ها و



تشکل‌های اجتماعی بهترین فرصت برای ظهور سیاستمداران پوپولیست است. سیاستمدارانی که به هیچ چیز پاسخگو نیستند و صرفاً شعار می‌دهند. مثلاً شما می‌توانید زیرساخت اینترنت و قطع اینترنت جهانی را فراهم نمائید و حتی یک‌بار آن را بیازمایید و یک سال بعد که از قدرت کنار گذاشته شده‌اید بگویند: «طرح صیانت از فضای مجازی که در مجلس طرح شده به دنبال انسداد فضای مجازی است»، در صورتی که خودتان زیرساخت قطع اینترنت را فراهم کردید!

یا به عنوان مثال شما می‌توانید دو سال قبل ادعا نمائید که در دوران رکود، فروش دارایی‌های دولت و خصوصی‌سازی به ضرر منافع عمومی است و باعث به تاراج رفتن منابع می‌گردد اما در کمتر از یک سال بعد و زمانی که خودتان در جایگاه وزیر اقتصاد و دارایی قرار می‌گیرید چوب حراج بر اموال ملت بزنید تا بودجه جاری کشور را تامین نمائید! شما این کار را با تکیه بر این فرض انجام می‌دهید که «مردم فراموش‌کارند» و ارتش سایبری فعال در شبکه‌های اجتماعی می‌تواند ذهن‌ها را به سمتی که شما می‌خواهید هدایت کند و کسی ادعای قدیم شما را با واقعیت‌ها و عملکرد امروزتان مقایسه نمی‌کند، همانطور که ادعاهای امروز دیگران با گذشته‌اشان هم‌خوانی ندارد! یا به عنوان نمونه می‌توانید در

سیاست به مثابه‌ی فهم تخصیص منابع تعاریف ارائه شده از سیاست گوناگون و گسترده است. حتی برخی تعریف علم سیاست را سهل‌ممنوع می‌دانند اما هرکدام از این تعاریف دریچه‌ای بر روی واقعیت می‌گشایند. برای بحث اقتصاد سیاسی تعریف هارولد لاسکی از سیاست هم ساده است و هم کاربردی، وی در تعریف علم سیاست می‌گوید: «سیاست یعنی دانستن این که چه کسی می‌برد، چه می‌برد، چه موقع می‌برد، چگونه می‌برد و چرا می‌برد؟» منظور از ارائه این تعریف آن است که ورای تمامی شعارها و حرف‌های سیاستمداران، درک علمی ماهیت سیاست از طریق بررسی شیوهی تقسیم منابع حاصل می‌گردد. منابع قدرت انواع مختلف سخت، نرم و هوشمند دارد که ممکن است حالت سیال داشته و از یکی به دیگری تبدیل می‌شوند اما از

اردیبهشت‌ماه و در ایام تبلیغات انتخابات سخن از مبارزه با فساد و لزوم شفافیت سردهید اما در کمتر از یک سال، بودجه‌ای که به مجلس تحویل می‌دهید تهی از هرگونه جزئیاتی باشد و نام بسیاری از موسسات به اصطلاح فرهنگی که از بودجه عمومی استفاده می‌کنند را سانسور کنید تا کسی از عملکرد آنها سوالی نپرسد!

شاید بتوان هزاران مثال از اینگونه اتفاقات و بازتاب واژگونه‌ی آنها در شبکه‌های اجتماعی و توجیه آنها توسط اینفلوئنسرها و کمپینرها نوشت اما واقعیت این است که تحلیل علمی سیاست با این اظهارنظرهای آنی و سطحی متفاوت است. تحلیل علمی باید مبتنی بر هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی علمی، سامان یابد و روش مورد استفاده از پویایی مکفی برخوردار باشد.

مهمترین منابع تاثیرگذار بر قدرت سخت و نرم در سطح کلان جامعه، منابع عمومی است. شیوهی تقسیم منابع عمومی که در بودجهی یک کشور متبلور می‌شود می‌تواند به صورت عملی شبکه‌ی قدرت، ذی‌نفعان و روابط آنها بایکدیگر را نمایان سازد. در واقع سهم هر قشری از بودجه عمومی می‌تواند سهم آنها از قدرت را بازغمای کند.

به دلیل همین اهمیت، شاید بهتر بود در کلاس‌های درس اقتصاد کلان، علوم سیاسی، حقوق عمومی، جامعه‌شناسی و سایر رشته‌های مرتبط، به جای مباحث صرفاً تئوریک در باب بودجه‌ریزی، قدرت، تخصیص منابع، روابط اقشار اجتماعی و... بخشی از زمان درس به بودجه‌خوانی، درک تبصره‌های آن و تاثیر آنها بر زیست روزمره‌ی شهروندان سپری شود. قص علی هذا، شهروندان چه بدانند

و چه ندانند بودجه‌ی ۱۴۰۱ مانند بودجه‌ی سال‌های گذشته بخش کم و یا زیادی از زندگی آنها را تحت تاثیر قرار خواهد داد، فرقی هم نمی‌کند که در داخل ایران باشید و یا خارج از ایران، حتی روزی که مهاجرت کرده‌اید و به کنسولگری ایران می‌روید که کارت ملی بگیرد و یا به یکی از اعضای خانواده خود برای امور شخصی وکالت بدهید، هزینه‌ای که پرداخت می‌کنید در ذیل درآمدهای بودجه عمومی کشور پیش‌بینی شده است، یا حتی زمانی که به آموزش دانشگاه مراجعه می‌کنید تا مدرک خود را برای مهاجرت آزاد کنید، هزینه‌ی پرداختی همان مبلغی است که در درآمدهای اختصاصی دانشگاه پیش‌بینی شده است. مقصود آنکه، مهم نیست ادعای این را دارید که سیاسی هستید یا نه؛ در ایران بخواهید یا نخواهید همه چیز سیاسی است و حتی اگر

شما به آن کاری نداشته باشید، سیاست با شما کار دارد. دولت با قوانینی که مصوب می‌کند زندگی شما را تحت تاثیر قرار می‌دهد و شما هیچ راه فراری از آن ندارید، حتی اگر در شخصی‌ترین راه‌حل برای فرار از قوانین دولت مهاجرت کنید بازهم دولت و وطن برای شما به پایان نمی‌رسد. دولت و وطن حتی پس از مرگ هم شما را رها نمی‌کند و محل دفن و کفن شما را هم دولت تعیین می‌کند. اما این گستردگی به این معنا نیست که همه‌ی قوانین به یک اندازه زندگی شما را تحت تاثیر قرار می‌دهند. قانون اساسی در یک کشور مادر قوانین است و تمام قوانین از آن نشئت می‌گیرند و پس از آن یکی از مهمترین قوانین، لایحه‌ی بودجه سالیانه است. اما نباید فراموش کرد که در دولت مدرن، قوانین به خودی خود ارزشی



برهمن اساس تلاش نگارنده در این مطلب آن است که به این سوال اساسی پاسخ دهد که بودجه‌ی ۱۴۰۱ چقدر به اولویتهای اصلی کشور پرداخته است؟ باتوجه به مسائل پیش‌گفته، منظور از اولویتهای اصلی، تامین مادیات و خیر عمومی است و نگارنده چون شناخت علمی کافی در رابطه با تامین معنویات از طریق دستگاه دولت ندارد، به آن پرداخته است. در ادامه به مهمترین چالش‌های پیش‌روی کشور و نحوه‌ی پاسخ دولت به آنها از طریق بررسی لویح بودجه خواهیم پرداخت.

بحران آب

علی‌رغم جدی بودن بحران آب، دولت جز تخصیص بخشی از بودجه عمرانی به بخش آب که صرف آب رسانی به روستاها خواهد شد هیچ برنامه‌ای برای مدیریت منابع، آبخوان‌داری، بازچرخانی و اصلاح قیمت آب صنایع ندارد. بودجه وزارت نیرو هم تنها ۲ درصد افزایش داشته که باتوجه به تورم سال جاری می‌توان گفت توان مالی واقعی وزارت حدود ۴۰ درصد کاهش خواهد داشت! اوج ماجرا آنجاست که تعرفه‌ی فروش آب چاه در سال ۱۴۰۱ متمرکعبی ۶۰ تومان خواهد بود. از طرف دیگر دولت برنامه‌ای طراحی کرده است تا برای کشاورزان الگوی کشت طراحی و ابلاغ کند، در صورتی که با واقعی‌سازی

دولت‌ها زمانی که در تامین نیازهای اولیه‌ی شهروندان ناتوان شدند از هم فروپاشیده‌اند چرا که شما نمی‌توانید به طور مثال سوار یک لودر شوید و بگویید من با این لودر می‌خواهم در مسابقه‌ی فرمول یک شرکت کنم، ماهیت لودر کار ساختمانی است! ماهیت شکل‌گیری دولت نیز رتق و فتق امور دنیوی است. هرچند که دولت می‌تواند پس از از تامین این موارد به سایر امور نیز بپردازد اما نباید از وظیفه‌ی اصلی خود غافل شود. از همین جهت کسانی که برای دولت وظیفه‌ی تامین مادیات را قائل نمی‌شوند فلسفه‌ی تشکیل دولت را زیر سوال می‌برند و نادانسته حکم به انحلال آن داده‌اند.

ندارند بلکه آنها ابزار حکمرانی هستند تا هدف دولت که تامین خیر عمومی است محقق شود. نهایتاً قوانین تا آنجایی امکان اجرایی شدن دارند که با این هدف همخوان باشند. شاید یک دولت ادعای این را داشته باشد که هدفش تامین معنویت است و با دنیا و مافیایا بیگانه است، اما چنین دولتی با گذشت زمان نهایتاً با خط‌کش خیر عمومی سنجیده می‌شود، هرچند که در لفظ ادعای این را داشته باشد که هدفش مادیات نبوده است. چرا که نفس شکل‌گیری دولت تامین مادیات و آسایش زندگی روزمره بوده است و دولت نمی‌تواند از این فلسفه بگریزد. شاید برای همین است که ایدئولوژیک‌ترین





بحران سرمایه‌ی اجتماعی

یکی از بحران‌های دولت در سال‌های اخیر کاهش اطمینان ملت به دولت است، این موضوع بویژه پس از دی‌ماه ۹۶، آبان ۹۸، سقوط هواپیمای اوکراینی و ناتوانی در مدیریت کرونا تشدید شده است. مردم تصور می‌کنند که تمامی فشارها و مشکلات مختص به آنهاست و آنها محکوم به حکم حاکمانند. دولت به جای تجدید ساختار و کاهش نابرابری در بودجه ۱۴۰۱ و افزایش اعتماد به تصمیمات سیاستگذاران به نابرابری‌ها دامن زده است.

۶۶

به طور مثال درحالی‌که میانگین حقوق کارکنان دولت در سال آتی به طور میانگین ده درصد افزایش خواهد یافت بودجه سازمانی مانند صداوسیما حدود ۶۰ درصد افزایش داشته است. این زیاده‌خرجی‌ها هیچ تناسبی با ادعای انقباضی بودن بودجه نداشته و به نظر می‌رسد بار کاهش هزینه‌ها

قیمت آب مبتنی بر ارزش اقتصادی، خود به خود الگوی کشت ایجاد می‌شد و کشاورزان به سمت محصولات کم‌آب‌بر و با ارزش بالا هدایت می‌شدند، اما با قیمت ۶۰ تومان بازهم کشت هندوانه در خراسان و کشت برنج در اصفهان خشک و بی آب توجیه خواهد داشت! از طرف دیگر دولت در رابطه با صادرات چین محصولات یارانه نیز قائل شده است به نحوی که سوخت هواپیمایی که برای صادرات محصولات کشاورزی استفاده می‌شود مشمول یارانه خواهد شد و به جای تویخ کشت چین محصولات آن را تشویق نیز می‌کند. مدیریت آب کشور و خروج از ورشکستگی آب جز از طریق کنترل تقاضا ممکن نیست اما دولت به جای کنترل تقاضا بر روی عرضه‌ی آب تمرکز کرده است که نهایتاً منجر به افزایش مصرف خواهد شد و این سیکل هیچ پایانی نخواهد داشت.

بر روی دوش مردم معمولی خواهد بود. این نابرابری‌ها اندک اعتبار باقی‌مانده‌ی دولت را نیز به باد خواهد داد و مردم دولت را به چشم دشمن خواهند نگریست.

از طرف دیگر با آن همه شعارهای که در دوران تبلیغات انتخاباتی برای مبارزه با فساد و افزایش شفافیت داده شد، هیچ برنامه‌ی مدونی برای افزایش شفافیت وجود ندارد. بدیهی است که ایجاد دولت الکترونیک، تسهیل فرآیندها و حذف واسطه‌ها می‌تواند به شفافیت بیشتر و کاهش فساد بیانجامد اما نه تنها در بودجه ۱۴۰۱ خبری از توجه به این مسائل نیست بلکه لایحه‌ی بودجه خود دچار عدم شفافیت شده است، به نحوی که جزئیات جداول بودجه حذف شده است و معلوم نیست که مثلاً اگر به فلان سازمان بودجه‌ای تعلق گرفته، سازمان مزبور این پول را بین کدام موسسات و زیرمجموعه‌ها تخصیص می‌دهد! به نظر می‌رسد که این

با مصائب کنونی تحریم و نبود قطعات توانایی بیش از ۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در حوزه نیروگاهی را دارد؟ تنها امتیازی که دولت برای نیروگاه‌داران قائل شده است، تهاتر هزینه سوخت با مطالبات نیروگاه‌ها از دولت است که در مقابل کوه مشکلات هیچ دردی از صنعت برق کشور درمان نخواهد کرد. از طرف دیگر دولت مقرر کرده است که ده هزار مگاوات نیروگاه اتمی از طریق فاینانس ایجاد گردد.

ضمن تذکر این موضوع که ساخت این مقدار نیروگاه در حالت طبیعی به بیش از ۸ سال زمان نیاز دارد و بحران کنونی برق را درمان نمی‌کند، سوال از تدوین‌کنندگان بودجه آن است که کدام کشور و یا بانک با وضعیت کنونی مبادلات بانکی و مشکلات FATF حاضر است که برای ساخت نیروگاه هسته‌ای به کشورمان

دولت هم برنامه خاصی وجود ندارد. تابستان سالی که گذشت قطعی برق به یک موضوع عصبی‌کننده مبدل شده بود، اما برنامه دولت برای حل این مشکل از هم‌اکنون محکوم به شکست است. دولت مقرر کرده است که ۵۰۰۰ هزار مگاوات نیروگاه از طریق مشارکت بخش خصوصی ایجاد کند. اول آنکه میزان کسری ظرفیت نیروگاهی کشور هم‌اکنون ۱۰ هزار مگاوات است و حتی در صورت تحقق پنج هزارمگاوات مزبور، قطعی برق کماکان برقرار است، علاوه بر آن زمانی که مطالبات نیروگاه‌های بخش خصوصی به موقع پرداخت نمی‌شود و نرخ خرید تضمینی دولت کفاف هزینه‌های بهره‌برداری نیروگاه‌ها را هم نمی‌دهد، چرا بخش خصوصی باید تمایل داشته باشد که در احداث نیروگاه‌های جدید با دولت مشارکت کند؟ اصلاً کدام بخش خصوصی

موضوع به دلیل حساسیت‌های مردم بر روی نام برخی از موسسات باشد. تهیه‌کنندگان بودجه ترجیح داده‌اند به جای ارائه‌ی جزئیات این موسسات، بودجه‌های آنها را در سازمان بالادست تجمیع کنند تا بودجه و نام آنها هم زمان از چشم مردم محفوظ بماند. این عدم شفافیت و غریبه دانستن مردم خود عامل فسادها و نابرابری‌های آتی خواهد شد. از طرف دیگر بعضی از موارد مانند قیر رایگان که از اساس مفسده برانگیز است و نحوه‌ی توزیع و تخصیص آن غیرقابل نظارت است، کماکان در بودجه‌ی سال آتی برقرار است و قرار است سال آتی نیز ۱۵ هزارمیلیارد قیر رایگان توزیع شود. تمام این موضوعات نهایتاً به انحراف منابع و نابودی سرمایه‌ی اجتماعی دولت منتج می‌گردد.

بحران ناکارآمدی

واقعیت آن است که فقدان برخی مسائل در ظاهر کوچک، به تقویت این دیدگاه می‌انجامد که دولت ناکارآمد است. یکی از مولفه‌های سنجش ظرفیت و توانمندی دولت‌ها ارائه‌ی خدمات عمومی است. از تامین آب، برق و حتی پست تا اینترنت و کارهای اداری معمول در همین دسته قرار می‌گیرند. به طور مثال ناتوانی در صدور کارت ملی هوشمند شاید از نظر حاکمان مسئله کوچکی باشد اما از نظر مردم نشانه‌ای از ناکارآمدی است. متأسفانه در حوزه‌ی تقویت و توانمندسازی



وام دهد؟! آیا تدوین‌کنندگان بودجه برای خالی نبودن عریضه و محقق نشدن این موضوعات را طرح کرده‌اند یا به راستی برای جامه عمل پوشاندن به این برنامه‌ها شعبده‌ای بلدند که دیگران از درک آن عاجز هستند! در هر صورت منطق و تجربه نشان از عدم تحقق برنامه‌های دولت در حوزه انرژی و خدمات عمومی دارد. چشم مردم را تقویت خواهد کرد.

بحران اقتصادی

میزان بیکاری در کشور به وضعیت بحرانی رسیده است، از طرف دیگر مشکلاتی همچون تامین مسکن بسیاری از شهروندان را از شهرها به حاشیه‌ی شهرها و از حاشیه‌ی شهرها به ناکجاآباد پرتاب کرده است. برخی از برنامه‌های دولت که در بودجه ۱۴۰۱ متبلور شده نه تنها مرهمی بر این زخم‌ها نیست که آنها را عمیق‌تر خواهد کرد. به طور مثال طبق ارقام موجود در لایحه بودجه، مالیات از اشخاص حقیقی ۲۵ درصد، مالیات از شرکت‌های غیردولتی ۲۱ درصد و مالیات بردرآمد با ۱۶ درصد، بیشترین سهم از لایحه را به خود اختصاص می‌دهند که ارقام پیش‌بینی شده از این منابع با رشد بالای ۶۲ درصد نسبت به بودجه سال ۱۴۰۰، روبه‌رو شده است. تجربه نشان می‌دهد که این فشار مالیاتی که در ظاهر برای سوق‌دادن سرمایه‌ها به سمت تولید اعمال شده است نهایتاً منجر به فشار بیشتر بر شرکت‌های خصوصی خواهد شد، چرا که به دلیل عدم یکپارچگی

سامانه‌های مالی، سرانجام سازمان امور مالیاتی سقفی کوتاه‌تر از شرکت‌های حقوقی خصوصی پیدا نمی‌کند و به جای اشخاص حقیقی فشار را بر آنها افزایش خواهد داد که این موضوع سبب فرار سرمایه خواهد شد و بیکاری را مضاعف خواهد کرد. از طرف دیگر کاهش ۷۵ درصدی یارانه‌ها موجب افزایش فشارهای اقتصادی خواهد شد. دولت تلاش کرده که با تخصیص یارانه‌ها از طریق کمیته‌ی امداد به طبقاتی که در فقر مطلق به سر می‌برند، اقشار حاشیه‌نشین را تقویت کند اما سیاستگذار برای طبقه‌ی متوسط شهری که با چندبرابر شدن هزینه‌ها مواجه خواهد شد هیچ فکری نکرده و این طبقه به طیف ناراضی بزرگ بودجه‌ی ۱۴۰۱ تبدیل خواهد شد که تبعات اجتماعی سنگینی در پی خواهد داشت.

برای طبقه‌ی متوسط شهری همه‌ی راه‌های فرار از فقر بسته خواهد بود، حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی منجر به افزایش هزینه‌های دارو و درمان وی خواهد شد، همچنین حذف این ارز، باعث افزایش تعرفه‌های گمرکی و در نهایت افزایش مضاعف هزینه‌ی تمام شده‌ی کالاهای مصرفی وی می‌گردد و از طرفی حذف یارانه‌ی سوخت صنایع فولاد و سیمان منجر به افزایش قیمت مسکن شهری خواهد شد و برعکس طبقات زیر خط فقر مطلق، از اعطای یارانه مستقیم هم خبری نخواهد بود! این موضوع می‌تواند سطح نارضایتی طبقه متوسط را به حدود غیرقابل‌کنترلی برساند. از طرف دیگر در بودجه‌ی

دولت خبری از ادعای ساخت یک میلیون مسکن هم نیست و گویی سیاستگذار کمر همت بسته است تا طبقه‌ی متوسط شهری را به زیر بکشاند.

سرانجام با نگاهی گذرا به ارقام بودجه و برنامه‌های دولت، می‌توان بودجه‌ی ۱۴۰۱ را آغازگر کاشت نخله جدیدی از بحران‌های اجتماعی و سیاسی دانست و جالب‌تر آنکه سیاستگذار مدعی است که این بودجه عدالت را تامین خواهد کرد.



اما همانطور که مزبور گشت تمام فشار بودجه بر طبقات متوسط و فرودست شهری خواهد بود که آنها را به ناراضیان فعال علیه دولت مبدل می‌کند که می‌تواند تبعات سنگین سیاسی و امنیتی داشته باشد که به هیچ عنوان با مترسک عدالت قابل کنترل نخواهد بود. از طرف دیگر اختصاص سهم ۱۲ هزار میلیاردی به طرح‌هایی همچون جمعیت و تعالی خانواده که به زندگی خصوصی افراد سرکشی می‌کند و روح و روان آنها را مستهلک می‌کند، می‌تواند شدت این نارضایتی‌ها را افزایش دهد. نگارنده در حالی این مطلب را به پایان می‌برد که کلیات بودجه در مجلس رای آورده است و احتمالاً این مباحث مانند سایر نقدها هیچ‌گاه از طرف سیاستگذاران شنیده نخواهد شد و یا زمانی شنیده می‌شود که دیگر دیر خواهد بود و تاثیری نخواهد گذاشت.



معضل کسری بودجه در ایران

پرهام اشرفی گلوجه
دانشجوی کارشناسی اقتصاد
بهشتی



با تحلیلی بر لایحه بودجه ۱۴۰۱

علیرضا کتانی
دانشجوی کارشناسی اقتصاد
علامه طباطبایی



ابتدا با کلیات و مفهوم کسری بودجه در این مقاله شروع می‌کنیم سپس به انواع روش‌های استقرای دولت برای رفع کسری بودجه که در سراسر جهان به عنوان روش‌های معمول تامین مالی دولت محسوب می‌شوند و تمام راه‌های درست و غلطی که دولت‌های پیشین در ایران برای رهایی از کسری بودجه به انجام رسانده بودند را مورد تحلیل قرار می‌دهیم. با نگاهی بر لایحه بودجه ۱۴۰۱ که تغییرات قابل‌بحثی از جانب دولت در آن ایجاد شده است به تاثیراتی که این عوامل بر روی اقتصاد ایران و جامعه خواهد گذاشت نیز گریزی نخواهیم زد.

مفهوم کسری بودجه

کسری بودجه چیست؟ همه ما در زندگی مالی خود درآمد‌ها و هزینه‌هایی داریم. هزینه ما می‌تواند شامل خوراک، پوشاک، لوازم بهداشتی و مواردی از این دست باشد. این هزینه‌ها نیاز به منابع درآمدی نیز دارند. برای

و پیش از ورود به سال جدید مالی سندی شامل پیشبینی‌اش از درآمد‌ها و مخارج به عنوان برنامه‌ای برای اجرا کردن در طول سال ارائه می‌دهد که به بودجه معروف است. لایحه بودجه نخست به مجلس می‌رود و پس از طی کردن مراحل با تصویب مجلس به عنوان سند

مثال ممکن است پس‌انداز گذشته خود را در بازارهای مالی سرمایه‌گذاری کرده باشیم و از آن سودهایی کسب کنیم یا ممکن است شغل دائم یا موقتی داشته باشیم که به صورت ماهانه درآمد ثابتی را برای ما ایجاد کند. دولت نیز همچون یک فرد دارای مخارج و درآمدهایی است

قانونی بودجه در دستور کار دولت قرار می‌گیرد. در این سند به ظاهر دخل و خرج‌ها با هم متعادل و به لحاظ حسابداری ترازاند اما در عمل بسیاری از درآمد‌ها محقق نمی‌شوند و گاهی حتی مخارجی فراتر از آنچه در بودجه قرار گرفته به دولت تحمیل می‌شود. با بروز این عدم تعادل‌ها وضعیتی در عمل پدیدار می‌شود که به آن کسری بودجه می‌گویند.

کسری بودجه به معنای ساده یعنی عدم برابری میان درآمد‌ها و مخارج.



در مقابل کسری بودجه چه می‌توان کرد؟ وقتی مخارج شما از درآمدهایتان فراتر برود چه می‌کنید؟ یک راه حل ساده کم کردن مخارج غیر ضروری است. مخارجی که نیاز فوری به آنها وجود ندارد و می‌توان آنها را حداقل تا مدتی به تاخیر انداخت. این روش توسط دولت‌های مختلف در ایران استفاده شده است اما مشکل این روش در اینجاست که وقتی هزینه‌هایی که در کوتاه مدت ضروری بنظر نمی‌آیند بارها و بارها به تاخیر انداخته می‌شوند در بلندمدت انباشت این هزینه‌ها دولت‌های آینده را با انبوهی از هزینه‌ها مواجه می‌سازد که امکان استفاده از این روش را سخت تر و سخت تر می‌کند. بیماری را تصور کنید دچار سنگ کلیه شده است و در مراحل اولیه بیماری قرار دارد. او می‌تواند با اندکی ورزش و استفاده از داروهایی خاص مشکل خود را حل کند و به زندگی عادی خود برگردد اما او در ایام امتحانات دانشگاه متوجه بیماری خود شده است و باید همراه

دلیل عدم توجه دولت‌ها و برخی ایرادات شرعی اظهار شده در مورد این سازوکارها سال‌ها امکان استفاده از این سازوکارها در کشور وجود نداشته است. برای مثال فروش اوراق قرضه تا مدتها برای دولت‌ها ممنوع بود و در سال‌های اخیر از اوراق خزانه اسلامی به عنوان جانشین اوراق قرضه متعارف در کشورهای خارجی استفاده شده است.

انواع روش‌های استقراضی

بطور کلی می‌توان چند روش استقراضی را برای رفع کسری بودجه در نظر گرفت:

استقراض از بانک مرکزی: در این روش دولت به صورت مستقیم دستور به چاپ پول توسط بانک مرکزی و قرض دادن آن به دولت می‌کند. استقراض در این روش به طور مستقیم منجر به افزایش بدهی دولت به بانک مرکزی و همینطور افزایش پایه پولی می‌شود. همچنین افزایش پایه پولی می‌تواند منجر به افزایش شدید نقدینگی در کشور و کاهش سطح رفاه عمومی گردد. این روش سال‌ها در کشور ما به ظاهر غیر قانونی است اما دولت‌ها با دور زدن قانون و استقراض از بانک‌های دیگر به جای بانک مرکزی منجر به افزایش پایه پولی می‌شوند و این نوع از تامین مالی علت بخش مهمی از تورم کنونی در جامعه ما است.

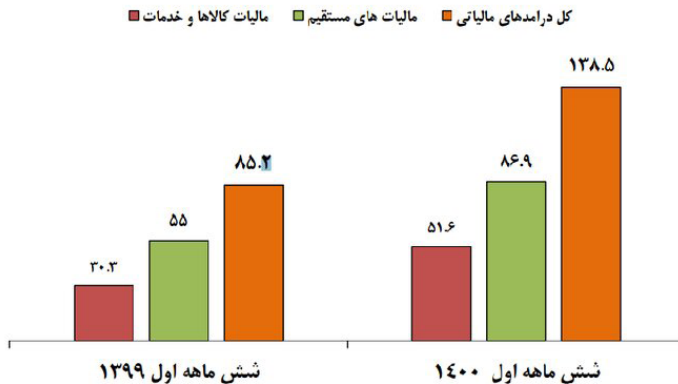
استقراض خارجی: در این روش دولت از نهادهای مالی جهانی یا وابسته به کشورهای خارجی مبلغ مورد نیاز خود را قرض می‌کند و کسری عملیاتی خود را رفع می‌کند. مشکل مهمی که

با رسیدگی به بیماری، سخت درس بخواند. او با خود فکر میکند: «می‌توانم ورزش را تا پایان امتحانات به تاخیر بیندازم. مگر بیماری تا بحال مشکل خاصی برایم ایجاد کرده که چند هفته تاخیر آن را تشدید نکند؟» او درمان خود را به تاخیر می‌اندازد و چند هفته بعد با این پرسش مواجه می‌شود که وقتی می‌شود بدون هیچگونه عواقب چند هفته درمان را به تاخیر انداخت چرا چند هفته دیگر درمان را به تاخیر نیندازم؟ چرا بخاطر بیماری خود را رنجیده خاطر سازم؟ به این ترتیب او در مارپیچ بی‌پایان از تبلی و تاخیر وارد می‌شود. او بیماری خود را مدت‌ها بدون درمان رها میکند و بیماری تا جایی پیشرفت می‌کند که دیگر با ورزش یا داروهای اندک قابل درمان نیست. او باید خود را به تیغ جراحان بسپارد. این وضعیتی است که کم و بیش دولت ایران با آن مواجه شده‌اند. انبوه پروژه‌های عقب افتاده، بودجه‌های عمرانی پرداخت نشده و مخارجی که بدون تغییر از سالی به سال دیگر منتقل می‌شود باعث شده است استفاده از این روش برای دولت‌ها بسیار سخت شده باشد.

روش دیگر برای رفع کسری بودجه استقراض است. همانطور که وقتی درآمد‌ها و مخارج‌ها با هم به تعادل نمی‌رسند با عدم امکان تغییر در سمت مخارج چاره‌ای جز استقراض و افزایش موقت سمت درآمد‌ها وجود ندارد. این موضوع لزوم ایجاد ابزارهای مناسب برای عملیات استقراض در بانک مرکزی و بطور کلی سیستم مالی کشور را یادآور می‌کند. متأسفانه به



درآمدهای مالیاتی طی نیمه نخست ۱۳۹۹-۱۴۰۰ هزار میلیارد تومان



بودجه را با سال‌های قبل متمایز می‌کند رشد بالای درآمدهای مالیاتی دولت می‌باشد به صورتی که درآمدهای مالیاتی در بودجه پیشنهادی، ۵۳۲ هزار میلیارد تومان خواهد بود که در مقایسه با درآمد‌های مالیاتی سال جاری که ۳۲۹ هزار میلیارد تومان است رشدی معادل ۶۱ درصد را شاهد هستیم. با تحلیل و تفسیر این اعداد و پیش‌بینی‌های انجام شده مبنی بر نرخ رشد اقتصادی در سال ۱۴۰۱ متوجه افزایش نسبت مالیات به تولید ناخالص داخلی از محدوده ۵,۴ درصد به ۷ درصد خواهیم شد. اثراتی که این افزایش درآمد‌های مالیاتی دولت بر بعد‌ها گوناگون اقتصادی و اجتماعی جامعه می‌گذارد متفاوت است. در این لایحه بیشترین رشد در حوزه اشخاص حقوقی بوده و کمترین میزان رشد مالیات بر ثروت بوده است. با توجه به آمار و ارقام به دست آمده از گزارش مصارف و منابع بودجه‌های

افزایش درآمد‌های قابل برنامه‌ریزی همچون مالیات و کاهش مخارجی مانند تعدیل کارمندان ندارد. در ادامه نگاهی به گزارش بودجه سال قبل و لایحه بودجه سال آینده خواهیم انداخت و وضعیت کسری بودجه در سال قبل و سال آینده را ارزیابی خواهیم نمود.

کلیات لایحه بودجه و منابع آن در ۱۴۰۱

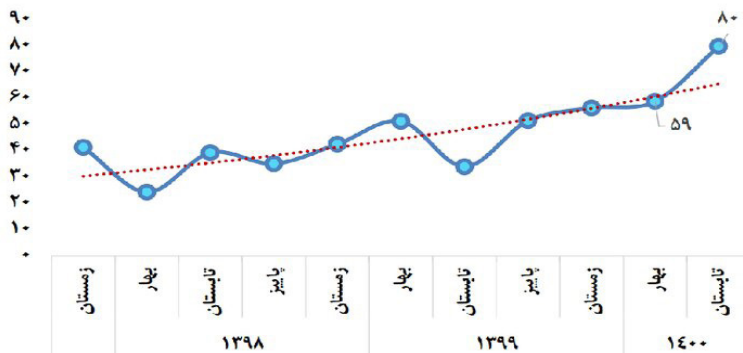
با توجه به اطلاعاتی که از لایحه بودجه ۱۴۰۱ استخراج می‌شود، میتوان این بودجه را انقباضی خواند زیرا نسبت به سال پیشین با رشد بسیار کمتری مواجه هستیم به گونه‌ای که مصارف دولت با رشدی ۵ درصدی و درآمد‌های دولت با رشدی ۴۶ درصدی مواجه بوده است. درآمد‌های دولت بصورت کلی به درآمد‌های مالیاتی، واگذاری دارایی‌های سرمایه‌ای و واگذاری‌های دارایی‌های مالی خلاصه می‌شود. یکی از عواملی که این

در این روش بوجود می‌آید ناتوانی دولت‌ها در تامین ارز مورد نیاز برای بازپرداخت بدهی خارجی دولت‌هاست. باتوجه به وضعیت تحریم و درمضیقه قرار گرفتن دولت‌های فعلی در تامین ارز و همین‌طور ایجاد وابستگی خارجی این روش چندان در کشور ما مورد استفاده قرار نمی‌گیرد.

انتشار اوراق قرضه: در این روش دولت‌ها اوراق مالی منتشر می‌کنند که دارای قیمت مشخص و بهره ثابتی است که با رسیدن زمان سررسید پرداخت می‌شود. ایراد کلی این روش این است که با افزایش بدهی دولت بار هزینه‌های فعلی دولت به آیندگان انتقال می‌یابد. این اوراق به عنوان یکی از منابع درآمد بدون ریسک در سرتاسر دنیا شناخته می‌شود به همین خاطر صندوق‌های بازنشستگی، بیمه و به طور کلی سرمایه‌گذاران ریسک‌گریز که به دنبال درآمدی ثابت برای سال‌های آتی خود می‌گردند از این اوراق استقبال می‌کنند اما در ایران به دلیل تورم بالا و ناتوانی دولت برای ارائه اوراقی با بهره بالاتر از تورم از این اوراق در بازار استقبال زیادی نمی‌شود. بدین ترتیب دولت به ناچار مجبور به استفاده از روش‌های دیگر می‌شود که بسیار خطرناک‌تر و تورم‌زاتر از روش اوراق قرضه هستند.

آنچه تا به اینجا ذکر شد روش‌هایی بود که دولت در کوتاه مدت می‌توانست با استفاده از آنها به رفع مشکل کسری بودجه خود بپردازد اما در بلندمدت دولت‌ها چاره‌ای جز

روند فصلی درآمدهای مالیاتی از زمستان ۱۳۹۷ تا تابستان ۱۴۰۰ (هزار میلیارد تومان)



به علت تحریم های بین المللی وضع شده روی اقتصاد ایران برابری کرده و هم هزینه های روز افزون دولت ناشی از افزایش حجم دولت و زیرمجموعه های دولت را پاسخگو باشد.

مطلب بعدی درباره تحقق یا عدم تحقق سیاست های مالیاتی مطرح شده جدید می باشد. و سوالی که در ذهن ما به وجود می آید این است که آیا دولت ایران اصلا زیرساخت های مناسب جهت دریافت این مالیات پیش بینی شده را دارا می باشد؟ زیرا همانطور که قبل تر اشاره کردیم سهم درآمد های مالیاتی در تامین مصارف بودجه در طول سال های اخیر در اقتصاد ایران غالباً از ۳۰ درصد تجاوز نکرده است. مشخصاً این موضوع را تجربیات و مشاهدات آینده ما مشخص خواهند کرد زیرا نمیتوان نظر قطعی درباره حصول یا عدم حصول درآمد های مالیاتی پیش بینی شده توسط دولت داد. اما طبق تجربه پیشین تحقق افزایش های چشمگیر در مالیات کاری مشکل می باشد. آن هم برای اقتصادی که قصد دارد برای تامین منابع بودجه خود مالیات را جایگزین درآمد نفتی کند که سالها به آن تکیه کرده است.

مصارف بودجه

از مهم ترین بخش های مصارف بودجه می توان به پرداخت حقوق کارمندان و بازنشستگان اشاره نمود که با ورشکستگی های پی در پی صندوق های بازنشستگی فشار این

افزایش شدید نقدینگی و در نتیجه شرایط اقتصادی ناپایداری که در آن به سر می بریم شده است. پس با مطالب بیان شده به این موضوع پی می بریم که دولت با افزایش درآمدهای مالیاتی خود قصد پوشاندن شکاف بین منابع و مصارف بودجه که ناشی از حذف درآمد های حاصل از فروش نفت می باشد را دارد. به عبارتی دیگر دولت در نهایت به راهکاری بلند مدت برای کسری بودجه در ایران فکر می کند که ممکن است منجر به اقتصادی با پایداری بیشتر شود. اما مسئله که در اینجا مطرح می شود این است که آیا شکاف بسیار بزرگی که در تراز عملیاتی دولت وجود دارد با اخذ مالیات قابل پر شدن می باشد؟ آیا راهکار افزایش مالیات و تحمیل مالیات سنگین بر اقتصاد کشور در شرایط فعلی به صلاح جامعه می باشد؟ آن هم در مقیاسی که بتواند هم با درآمد های نفتی حاصل نشده

سالهای گذشته به این نتیجه می رسیم که همواره تنها ۳۰ الی ۴۰ درصد مصارف دولتی از طریق اخذ درآمدهای مالیاتی محقق شده اند و دولت ها همواره بودجه را فراتر از ظرفیت مالیاتی کشور تنظیم کرده اند. این به دلیل وجود درآمد های مازاد دولت از طریق فروش نفت و غیره بوده است. اما مشکلی که در سال های اخیر با آن مواجه بوده ایم کاهش شدید فروش نفت توسط دولت (واگذاری دارایی های سرمایه ای) از لیست منابع عمومی بوده است که منجر به ایجاد کسری تراز عملیاتی شدید در بودجه دولت شده است.

در طی چند سال گذشته، راهکار های دولت های مختلف بصورت کلی بسیار کوتاه بینانه و به دور از عاقبت اندیشی به استقراض از بانک مرکزی خلاصه می شد که به نظر یکی از محدود راه کار های تعجیلی در شرایطی که اقتصاد ایران قرار گرفته بود، می آمد. که باعث



حذف سیاست ارز ترجیحی می‌تواند در زمینه‌های پرداخت یارانه‌ها و هزینه‌های گوناگون دولتی مورد استفاده واقع شود.

حتی با وجود افزایش حقوق کارمندان وضعیت معیشتی جامعه نسبت به سال پیش افت خواهد کرد. که تلفیق این پدیده با سیاست‌های مالیاتی باعث کاهش رفاه جامعه و سطح درآمد قابل مصرف خواهند شد.

حذف ارز ترجیحی

نکته دیگری که سزاوار بیان می‌باشد حذف ارز ۴۲۰۰ از برنامه‌های دولت می‌باشد. سیاست ارز ۴۲۰۰ در راستای مهار تورم و در نظر گرفتن قشر محروم جامعه بنا گذاشته شده بود که با توجه به اینکه اثر بخشی مورد نظر از طریق این سیاست در راستای اهداف آن صورت نگرفت و نتیجه‌ای به غیر از اتلاف کلان منابع ارزی دولت، ایجاد رانت و فساد اقتصادی نداشت. این حذف ارز ۴۲۰۰ با این که مشکلات و معایبی نیز دارد اما اگر هدفمند هدایت شود، نقش قابل توجهی در جبران کسری بودجه دولت ایفا خواهد کرد. منابع ارزی آزاد شده از طریق

بخش بر روی دولت روز به روز بیشتر و بیشتر می‌شود. در لایحه بودجه ۱۴۰۱ رشد این قسمت معادل ۱۰ درصد می‌باشد که اگر با نگاهی تحلیلی به فزاینده نگاه کنیم متوجه کاهش رفاه جامعه کارمندان و بازنشستگان خواهیم شد حال چرا با وجود رشد حقوق کارمندان و بازنشستگان ما وضعیت معیشتی این قسم را بدتر و با سطحی کمتر از سال قبل پیش بینی می‌کنیم؟ علت این پدیده تورم افسار گسیخته در اقتصاد ایران می‌باشد. با توجه به این که تورم سالانه در اقتصاد ایران طبق امار اعلام شده توسط بانک مرکزی در حوالی ۵۰ درصد می‌باشد.

در نهایت باید به این موضوع پی برد که مسیری بسیار سخت برای تحقق اهداف در زمینه جبران کسری بودجه در انتظار ماست. و مشکل اصلی به نظر می‌رسد که هزینه‌های گزاف دولتی و افزایش روز افزون حجم دولت در اقتصاد ایران می‌باشد.



تغییرات کلیات لایحه بودجه ۱۴۰۱ به نسبت سال ۱۴۰۰



دور زدن تحریم ها

آیا رمز ارز ها می توانند در شرایط فعلی ایران ابزاری برای رفع تحریم ها باشند؟

ارشیا حسین زاده
کارشناسی مدیریت دولتی
شهید بهشتی



به فشار حداکثری نیز شهرت یافت، اقتصاد ایران در سراشی سقوط قرار گرفت. در نتیجه سوء مدیریت دولت و مسائل ساختاری، تولید ناخالص داخلی (شاخص GDP) جمهوری اسلامی ایران به میزان ۵,۴ درصد در سال ۲۰۱۸ و ۷,۶ درصد در سال ۲۰۱۹ کاهش یافت. همچنین اعلام دوباره این تحریم ها تقاضا برای نفت ایران و صادرات اقلام دیگر را کاهش داد، این سوء مدیریت ها و تحریم ها و علل های دیگر دست به دست هم باعث رخداد موارد دیگری نیز شده اند: درآمد دولت برای تامین مالی پروژه های زیربنایی

(شاخص GDP) و به طور کلی وضعیت بد اقتصادی، برخی از ایرانیان را وادار کرده است تا در ارزهای دیجیتال به عنوان یک دارایی، سرمایه گذاری و یا به عنوان یک روش پرداخت از آن استفاده کنند. با نگاهی به وضعیت وخیم اقتصادی ایران، می توان درک کرد که چرا دولت و مردم به طور فزاینده ای به دارایی هایی مانند ارز دیجیتال روی می آورند. زمانی که ترامپ در سال ۲۰۱۸ از برنامه جامع اقدام مشترک، برجام یا همان «توافق هسته ای ایران» خارج شد و تحریم های کوبنده ای را علیه ایران، به صورت مجدد اعمال کرد که

مقدمه

در سال های اخیر، دولت ایران و ایرانیان به دنبال استفاده از ارزهای رمزیابیه، برای مشارکت در تجارت بین المللی بدون اتکا به سیستم بانکی تحت تسلط ایالات متحده آمریکا، بوده اند. سیستم بانکی که در سال های اخیر به دلیل تنش های سیاسی بین دو کشور مذکور و قدرت اقتصاد گسترده ایالات متحده به وسیله تحریم ها بر روی ایرانیان بسته شده است. لازم به ذکر است که تحریم ها، انزوا از سیستم مالی جهانی، تورم، نرخ بیکاری بالا، رشد اقتصادی پایین

با اینکه نقل و انقالات گسترده مالی انجام می‌شود اما قابل شناسایی نیستند و فقط هویت شما به عنوان تعدادی عدد غیرقابل شناسایی می‌باشد. بنابراین همه اطلاعات افراد را مشاهده می‌کنیم اما هویت افراد ناشناخته است.

دو ویژگی مهم غیرمتمرکز بودن و مخفی بودن؛ باعث شده که ارزهای دیجیتال بلوکه نشوند و همچنین کسی هم نتواند جلوی انجام تراکنش شما را بگیرد. طبیعتاً این دو ویژگی باعث می‌شود که این ارز اول از همه مورد اقبال خلاقان برای پول شویی و انجام دادن معاملات قرار بگیرد تا بتوانند قوانین را دور بزنند در همین راستا، نتایج یک تحقیق نشان داده ۴۶ درصد تراکنش‌ها مرتبط با بیتکوین مربوط به فعالیت‌های مجرمانه بوده است.

در دنیا کمتر از ۱۰ کشور مثل بولیوی، بنگلادش، اکوادور و ... بیت کوین را غیر قانونی اعلام کرده‌اند. اما در بسیاری از کشورهای پیشرفته مجاز و مقررات خاص خود را دارا می‌باشند.

در دوره ریاست جمهوری اوباما تحریم‌ها بر خرید و فروش اعمال نمی‌شد بلکه فقط در نقل و انتقال پول توسط بانک‌ها اعمال می‌شد اما در تحریم‌های جدید اوفک بر ممنوع بودن خرید و فروش با ایران تأکید کرده است. اکثر کشورهایی که با ایران معامله می‌کنند وحشت از خرید و فروش دارند و مسئله نوع پرداخت برایشان مهم نیست.

واردات کالا و تجارت عمومی را برای کشور دشوار کرده است. از همین جهت، دولت و شهروندان به طور یکسان به استفاده از ارزهای دیجیتال به عنوان یک راه حل بالقوه پرداخته‌اند. نکته حائز اهمیت این است که ارزهای دیجیتال منبع مالی ایران و ایرانیان برای بقای اقتصاد کشور قرار گرفته است.

اولین استفاده ارز دیجیتال می‌تواند استفاده از آن به عنوان روشی برای نقل و انتقال مالی باشد، اما چرا ما، نتوانستیم عملکرد مناسبی در این باب داشته باشیم؟

اگر شما تراکنشی در یک فروشگاه انجام بدهید این تراکنش به بانک مقصد می‌رود و در آنجا بررسی و پردازش می‌شود (آیا موجودی شما کافی می‌باشد؟) و بر اساس آن به شما اجازه خرید داده می‌شود. ایده ارز دیجیتال از آنجا شروع شد تا یک نظام پرداختی جدید تاسیس گردد تا مرکز اطلاعات و مرکز پردازش تراکنش‌ها، فقط در دست بانکها و دولتها نباشد و مردم نیز، بتوانند به صورت عمومی و آشکارا به اطلاعات دسترسی داشته باشند.

یکی از مزیت‌های مهم ارز دیجیتال ناشناس بودن آن است اما در مقابل وقتی شما از عابر بانک استفاده می‌کنید بانک حساب شما و فروشنده را کاملاً شناسایی می‌کند سپس انتقال می‌دهد. اما در شبکه ارز دیجیتال

و پرداخت هزینه‌های عمومی، بیش از ۵۰ درصد از سال ۲۰۱۸ کاهش یافته است.

از نقش تورم و تضعیف پول ملی که به اقتصاد و سطح رفاه مردم بیشترین تأثیر و آسیب را رسانده است نیز، نمی‌توان غافل بود. به عنوان مثال، قیمت مواد غذایی در اردیبهشت ماه به بیش از ۴۳ درصد افزایش یافته است و مطالعات نشان می‌دهد که خانوارهای ایرانی حتی رژیم غذایی خود را برای کاهش مصرف گوشت قرمز، مرغ، لبنیات و سایر محصولات غذایی، تغییر داده‌اند.

واحد پول کشور، ریال، در سال‌های اخیر افت چشمگیری داشته است. تنها در سال ۲۰۲۰، حدود ۵۷ درصد از ارزش خود را در مقایسه با دلار از دست داده است.

تحریم‌ها همچنین ارتباط ایران با سیستم مالی جهانی را قطع کرده‌اند و در نتیجه توانایی کشور برای تجارت بین‌المللی را با مشکل مواجه کرده‌اند. شرکت‌هایی مانند پی‌پال، ویزا، مسترکارت و سایر سیستم‌های پرداخت آنلاین در ایران خدمات ارائه نمی‌دهند و این امر، انتقال پول و خرید آنلاین را برای ایرانیان دشوار می‌کند. کاهش ذخایر ارزی و تردید شرکت‌های خارجی در تجارت، غیر از صادرات،

یعنی از دو منتهج مشکلات معامله و مشکلات پولی-مالی مبادله برای ایران دشوار شده است. با این شرایط اگر با شرکت خارجی معامله ای صورت گرفت، درخواست فاکتور با نوع پرداخت ارز دیجیتال ممکن نیست به دلیل اینکه گمرک و وزارت بازرگانی ایران ارز دیجیتال را قبول نمی کند و اگر کالا وارد شود قاچاق محسوب می شود چراکه ارز دیجیتال را ارز قانونی نمی دانند.



اگر هم این مراحل طی شد و ما به فروشنده خارجی ارز دیجیتال پرداخت کردیم، طبیعتاً فروشنده خارجی برای تبدیل کردن بیت کوین را به صرافی کشور خود می برد و در این حال قطعاً دولت از او خواهد پرسید که این حجم از بیت کوین را از کجا آورده است؟ بنابراین لازم است که دولت آن کشور نیز با ایران همکاری داشته باشد.

(که همکاری با دولت ایران به دلیل تحریم ها دور از ذهن به نظر می رسد).

حتی اگر فروشنده خارجی نخواهد ارز دیجیتال خود را تبدیل کند و بخواهد دوباره با بیت کوین خود با کسی دیگری معامله کند. بازم مشکل وجود دارد. دولت های اروپایی به اطلاعات میزان تولید و موادهای اولیه موجود در کارخانه ها دارند و قطعا آنها را بازخواست می کنند که کالای خود را چگونه استفاده کرده اند و در کجا فروخته اند.

عیب دیگر، بانکی است که فروشنده خارجی در آن حساب دارد و می تواند از منشا ارز دیجیتال از او بازخواست و پرس و جو کند. چراکه به خاطر شرایط تحریمی برای بانک خارجی مهم است که پول از کجا آمده است.

کاربرد دوم ارز دیجیتال این است که می تواند تولید ارزش از طریق استخراج رمز ارز داشته باشد.

استخراج ارز دیجیتال به زبان ساده فرآیندی است که طی تلاش سیستم های ماینینگ برای حل معادلات پیچیده ریاضی و انجام تراکنش های بلاکچین، به دریافت ارز دیجیتال به عنوان پاداش به این تلاش سیستم منتهی می شود. به تراکنش های ارزهای دیجیتال که در بسته های داده جمع می شوند، بلاک گفته می شود و پردازش به موقع این بلاک ها برای صحت انجام فرآیند تراکنش الزامی می باشد. از آنجا که هیچ نهاد مرکزی وجود ندارد که بتواند تمامی فرآیند پردازش را به صورت صحیح انجام دهد، کامپیوترها این مسئولیت را عهده دار می شوند که به این



دارند. اما بزرگترین مشکل استخراج رمز ارز میزان مصرف انرژی آن است در مقام مقایسه استخراج بیت کوین معادل حدود ۰.۵ درصد از کل مصرف انرژی جهان برق مصرف می‌کند و تقریباً هفت برابر کل مصرف انرژی سالانه گوگل است.

همچنین استخراج بیت کوین صنعتی با ماشینهای تخصصی، سرورها و دیتاسنترهای عظیم نیازمند ظرفیت سرمایشی کافی برای جلوگیری از داغی بیش از حد دستگاه‌ها است که خود این امر نیز باعث مصرف بیش از پیش برق و فشار آوردن به نظام عرضه برق می‌شود.

یکی از دلایل قطعی برق و آلودگی شدید هوا که در تابستان امسال گریبانگیر شهرهای بزرگ ایران شد هم همین مسئله بود.

اگرچه ایران دارای برخی از بزرگترین ذخایر نفت و گاز در جهان است اما سرمایه‌گذاری ناکافی در بخش انرژی، سوء مدیریت و مسائل دیگر شرکت‌ها توانیر را وادار کرد که برای تولید به استفاده از سوخت بسیار آلاینده‌ای که «مازوت» نامیده می‌شود، روی بیاورد که عامل اصلی آلودگی هوا و همچنین دیگر تخریب‌های

استخراج کنندگان را ملزم می‌کند تا خود را معرفی کنند، تعرفه‌ای بالاتر (اما هنوز بسیار پایین) برای برق بپردازند و ارزهای دیجیتال استخراج‌شده خود را به بانک مرکزی ایران بفروشند. چشم انداز انرژی ارزان برای استخراج بیت کوین، سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی قابل توجهی را جذب کرد. قبل از اینکه ایران ارزهای دیجیتال را ممنوع یا تنظیم کند، مکانی بسیار جذاب برای استخراج بود، زیرا دولت به برق داخلی آن یارانه می‌داد. استخراج رمزنگاری به سرورهای محاسباتی به عنوان هزینه سرمایه‌ای و برق به عنوان هزینه عملیاتی نیاز دارد، بنابراین بهترین مکان‌ها برای استخراج، مکان‌هایی هستند که برق ارزان قیمت

کار استخراج می‌گویند. در واقع ماینرها کامپیوترهای خود را در اختیار شبکه می‌گذارند تا به پردازش و محاسبات شبکه کمک کنند و زمانی که یک بلاک داده به درستی ماین می‌گردد و معیارهای الگوریتم و ریاضی آن تعیین می‌گردد، ماینرها پاداشی از کوین‌ها و درصدی از کارمزد تراکنش بلاکی که پردازش کرده‌اند را دریافت خواهند کرد که همان ارز دیجیتالی است که می‌خواهند استخراج کنند. استخراج به منظور تایید تراکنش‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد و باعث تولید کوین جدید می‌شود.

در سال ۱۳۹۸ دولت استخراج دارایی‌های رمزنگاری شده را به رسمیت شناخت و بعداً مجوزهایی ایجاد کرد که



محیط زیستی بوده است.



در کل میتوان گفت استفاده از ارزهای دیجیتال برای دور زدن تحریم ها راه قابل استفاده ای نیست زیرا از طرفی استخراج آنها به زیرساخت هایی نیاز دارد که در ایران موجود نیست و از طرفی دیگر این ارزها هنوز به آن شدت در معاملات جهانی طرفدار نیستند.

منابع

- "press-news" از "bitcoin: a dirty solution to iran's economic troubles?"
- "the new york times" از "how bitcoin could help iran undermine u.s. sanctions?"
- "radio-farda" از "imf says iran's gdp will decline by six percent in 2020."
- "reuters" از "Iran's rial falls to new low, as coronavirus deaths hit new high."
- استیو هانکه در مصاحبه با خبرگزاری ایسنا، "آیا پذیرش ارزهای دیجیتالی کمکی به اقتصاد ایران خواهد کرد؟"



تأثیر کم آبی بر اقتصاد کشور



فاطمه جمور
دانشجوی کارشناسی اقتصاد
شهید بهشتی

«آب هست ولی کم هست»

عنوان عوامل موثر بر بحران کم آبی مانند جغرافیای منطقه، هدر رفت آب در کشاورزی، استفاده غیراصولی از آب های زیرزمینی، افزایش مصرف آب در واحدهای مسکونی و نبود زیرساخت مناسب در لوله کشی عنوان شده است و تحقیقات و بررسی ها همچنان ادامه دارد. حجم منابع آبی تجدیدشونده کشور (میزان آبی که هر سال بر اثر بارندگی، قابل تولید است) شاخص دیگری است که می‌تواند خشکسالی و کم‌آبی را توصیف کند. بررسی حجم منابع آب تجدیدشونده در کشور نشان‌دهنده روند کاهشی و مستمر در این بخش است. در

افزایش دما و کاهش سرانه آب تجدیدپذیر در چهار دهه گذشته از ۳۸۵۷ مترمکعب به ازای هر نفر، به ۱۲۹۴ مترمکعب به ازای هر نفر (سرانه آب تجدیدپذیر کمتر از ۱۷۰۰ مترمکعب نشان‌دهنده تنش آبی و کمتر از هزار مترمکعب یعنی بحران آبی)، افت شدید سفره‌های آب زیرزمینی کشور و کاهش کیفیت منابع آبی نیز از جمله دلایلی هستند که خشکسالی را در کشور تشدید کرده‌اند. مطابق یافته‌های این گزارش، افت سرانه آب تجدیدپذیر به ۹۷۶ مترمکعب به ازای هر نفر در ۲۰ سال آینده محتمل است. تا کنون عوامل بسیاری را تحت

در سال های اخیر اصطلاحی با رنگ و بوی نگران کننده جایی میان تیت‌های پرمخاطب و تراز اول رسانه ها و مقالات علمی و غیره به خود اختصاص داده است «کم آبی»! چیزی که اهمیت این موضوع را از سایرین متمایز میکند پیامدهای همه جانبه کمبود آب در همه ابعاد اعم از اجتماعی، سیاسی، بهداشتی، اقتصادی و ... می باشد. درجه اهمیت این موضوع مسئولان و صاحب نظران را وادار به بررسی علل و ارائه راه حل های علمی و اجرایی کرده است. میزان بارندگی در ۲۰ سال گذشته ۲۰ درصد کاهش یافته است.

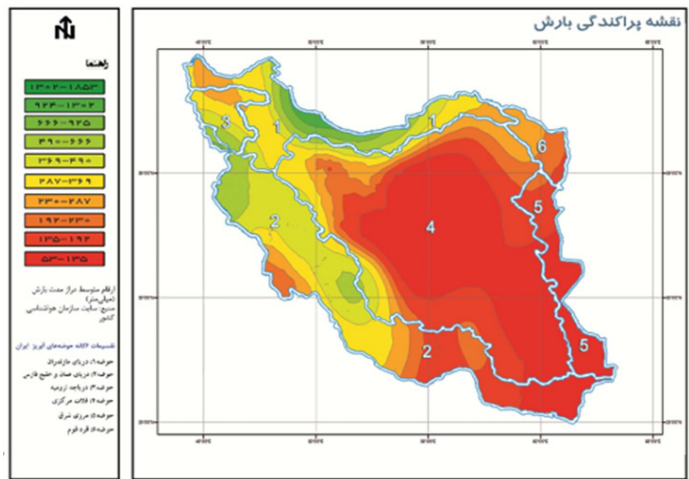
حالی که در سال ۱۳۷۳ خورشیدی، میزان آب تجدیدشونده کشور ۱/۱۳۰ میلیارد مترمکعب بوده است، این میزان در سال ۹۹ با روندی کاهشی به ۴/۱۰۳ میلیارد مترمکعب رسیده است.

و خشکسالی ۲ مورد اول در معرض تهاجم اقتصادی و تولیدی بیشتری قرار میگیرند که به شرح اقتصادی و اهمیت آن پرداخته خواهد شد.

۱- اهمیت بخش کشاورزی در اقتصاد

کشاورزی در ایران یکی از مهم‌ترین بخش‌های اقتصادی است که حدود ۹ درصد از تولید ناخالص داخلی و میانگین ۷ درصد توازن اقتصادی کشور را به خود اختصاص می‌دهد، همچنین محل اشتغال حدود ۱۷ درصد از شاغلان کل کشور است و بیش از ۱۸ درصد صادرات غیر نفتی مربوط به این بخش است و تولید محصولات کشاورزی در ایران نیز در سال ۱۳۹۹ بیش از ۱۲۰ میلیون تن بوده است. تولید و اشتغال در این بخش مهم، به عوامل اقلیمی از جمله بارش وابسته است و تغییر در میزان بارش بر میزان تولید و اشتغال اثرگذار است.

در سال جاری زراعی ۱۳۹۹ تا ۱۴۰۰ سطح زیر کشت محصولات زراعی حدود ۱۲ میلیون هکتار گزارش شده که در این بین سطح زیر کشت



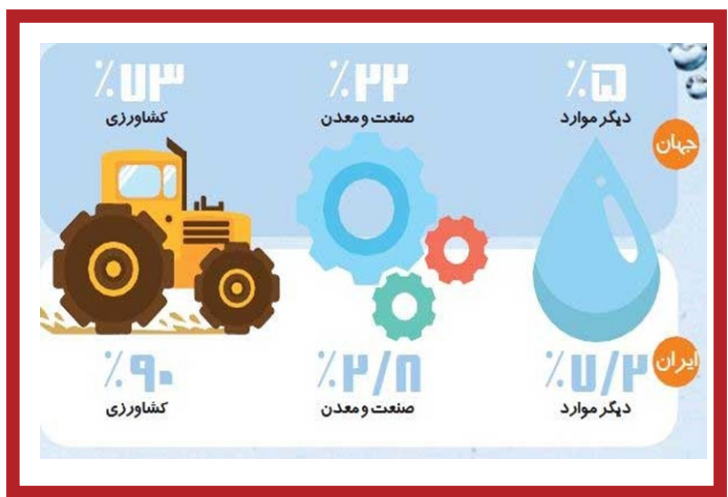
****صنعت کشاورزی در التهاب بحران آب**

در ادامه به بررسی نقش کم آبی در اقتصاد کشور میپردازیم:

****چنگال کم آبی گریبان گیر**

اقتصاد کشور

اقتصاد یکی از مواردی است که در چند سال اخیر متاثر از بحران کم آبی شده است. با توجه به امار منتشره در رابطه با درصد مصرف آب در بخش‌های مختلف کشور: ۹۰ درصد بخش کشاورزی حدود ۲ درصد بخش صنعت و ۸ درصد بخش خانگی با این احتساب در هنگام کم آبی



و بیش از چهار میلیون تن علوفه را وارد کند

ارزش تجارت محصولات غذایی و کشاورزی ایران در سال ۱۳۹۲-۱۳۹۱ بالغ بر ۱۸ میلیارد و ۴۱۲ میلیون دلار بوده و از این مقدار ۵٫۲ میلیارد دلار مربوط به صادرات غذایی و کشاورزی و ۱۳ میلیارد و ۲۱۴ میلیون دلار نیز مربوط به واردات محصولات غذایی و کشاورزی کشور بوده‌است.

یکی از بزرگترین صادرکننده‌های سیب دنیا تبدیل شود، بالاترین میانگین تولید سیب مالینگ در دنیا متعلق به کشور اتریش با ۸۴ تن در هکتار است.

با عنایت به این امار توجه به بخش صادرات اقتصادی محصولات کشاورزی حین بحران کم‌ابی ضروری می‌باشد.

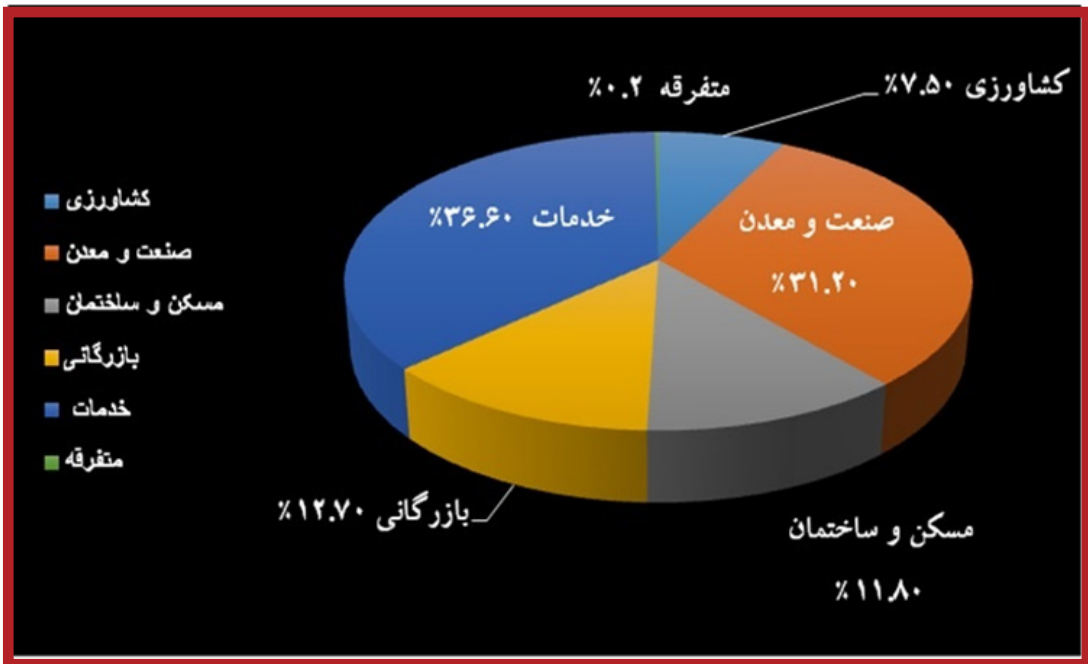
انها بخش تولید اقتصادی و تجارت محصولات است.

ضرر ناشی از کم‌ابی و خشکسالی

وزارت کشاورزی میزان خسارت در بخش کشاورزی ناشی از خشکسالی را ۶۷ هزار میلیارد تومان اعلام کرد و بر اساس اعلام دفتر امور مراتع سازمان جنگل‌ها، مراتع و آبخیزداری، خشکسالی باعث شده که علوفه قابل برداشت در مراتع کشور نسبت به میانگین بلندمدت ۴۰ درصد کاهش پیدا کند. این امر می‌تواند بر افزایش قیمت علوفه و گوشت تأثیرگذار باشد همچنین.

کمیسیون کشاورزی مجلس شورای اسلامی نیز اعلام کرده که امسال دولت مجبور است بیش از پنج میلیون تن گندم، سه میلیون تن جو

گندم از محصولات زراعی مهم و استراتژیک بیش از شش میلیون هکتار بود که حدود ۷۰ درصد آن به صورت دیم کشت شده و تولید در آن به طور مستقیم وابسته به بارش است. میزان بارش‌ها در سال زراعی جاری نسبت به میانگین بلندمدت حدود ۴۱ درصد و در مقایسه با مدت مشابه سال قبل ۵۴ درصد کاهش داشته است. علاوه بر کاهش بارش، به دلیل تغییر اقلیم؛ الگوهای بارش، توزیع زمانی و مکانی بارندگی‌ها نیز تغییر یافته و امسال شاهد افزایش شدید درجه حرارت در اوایل بهار نیز بودیم که میزان تبخیر و تعرق را افزایش داد آب نیاز اولیه و شالوده بنیادین صنعت کشاورزی است. با بروزاین مسئله صنعت کشاورزی از چند لحاظ مورد تهاجم جدی قرار می‌گیرد که مهمترین



۲- صنعت

با توجه به امار مصرف آب صنایع مختلف در ایران بین ۲ تا ۳ درصد بوده بیشترین سهم آن متعلق به دو صنعت بزرگ تولید محصولات شیمیایی و تولید انرژی هیدرولیکی میباشد. به بررسی چند صنعت اساسی در اقتصاد ایران و تاثیرات کم آبی بر آنها میپردازیم:

الف) تالطم تولید محصولات شیمیایی در برهه کمبود آب

بررسی و تحلیل میزان مصرف آب در صنایع مختلف نشان می دهد که در سال های اخیر تولید مواد و محصولات شیمیایی بیشترین مصرف آب در بخش صنعت را به خود اختصاص داده اند. صنعت پتروشیمی به عنوان یکی از صنایع مادر و راهبردی، سالانه ۳۳۵ میلیون مترمکعب آب مصرف می کند. از این مقدار، ۴۷ درصد معادل ۱۵۷ میلیون مترمکعب سهم مجتمع های مستقر در عسلویه است که از منابع آب خلیج فارس برداشت می شود. هاب ماهشهر نیز با سهم ۳۴ درصد معادل ۱۱۵ میلیون مترمکعب آب مورد نیاز خود را از کارون برداشت می کند بنابراین تنها ۶۳ میلیون مترمکعب از آب مورد نیاز صنعت پتروشیمی یعنی کمتر از ۱۹ درصد از منابع آب های سطحی و زیرزمینی تأمین می شود، اما آیا این مقدار آب که در صنعت پتروشیمی استفاده می شود.

بر اساس آماري که وزارت صنعت، معدن و تجارت از مصرف آب در بخش های مختلف صنعتی ارائه کرده است،

بیشترین میزان مصرف آب در سال ۱۳۹۰ مربوط به صنایع تولید مواد و محصولات شیمیایی است که ۴۰ درصد از آب مصرفی بخش صنعت را به خود اختصاص داده است.

با این احتساب کمبود آب چرخه صنعت بزرگ تولید محصولات شیمیایی را مختل خواهد کرد.

ب) تولید انرژی آبی

در جهان امروز که تولید انرژی از مسائل حائض اهمیت به شمار می رود یکی از رایج ترین روش های تولید انرژی تولید انرژی آبی است. انرژی هیدرولیک یک قدرت است که انرژی یا نیرویی است که از حرکت آبی به دست می آید و میتواند برای اهداف مفید مهار شود. انرژی آبی از منابع طبیعی انرژی است که این انرژی به علت سرعت و حرکت جریان آب اتفاق می افتد با ایجاد سد جلو رودخانه ها میتوان انرژی جنبشی را به انرژی پتانسیل تبدیل کرد.

غییرات اقلیمی با ممانعت از استفاده از برق آبی به عنوان یکی از اشکال انرژی پاک، تهدیدی برای بلندپروازیهای جهانی برای مبارزه با گرمایش جهانی است. برق آبی بزرگترین منبع انرژی پاک جهان است و طبق اعلام آژانس بین المللی انرژی، در ۱۶ درصد از تولید برق جهان سهم دارد.

به دنبال خشکسالی های چند سال اخیر تولید برق آبی به روند نزولی خود ادامه داد و در تابستان سال جاری به ۳/۴ میلیارد کیلووات ساعت رسید که افت ۲/۹ درصدی را نشان می دهد. با در نظر گرفتن تنها چند مورد از

صدها مواردی که بحران کم آبی به اقتصاد کشور لطمه میزند باید به دنبال راهکارهایی جهت حل و یا کم کردن اثر این معضل بر صنایع اقتصادی کشور باشیم.

**راه کارهای پیشنهادی برای مقابله با اثر منفی بحران کم آبی بخش اقتصادی

-امیدواری به کشاورزی پایدار با مدیریت منابع آبی

ایجاد یک شبکه مدیریتی و ساماندهی حوزه ها و بخش های کشاورزی می تواند در آینده بسیاری از کمبودهای حقایبه کشاورزان استان را در فصول مختلفی همچون تابستان و پاییز برطرف کند. به اعتقاد کارشناسان بخش کشاورزی شیوه هایی چون بهره گیری از روش های نوین آبیاری مثل قطره ای و تحت فشار به جای استفاده از روش های سنتی، تغییر الگوی کشت، با بهره گیری از بذره های مقاوم بیشتر در مناطق خشک و کم آب و ضرورت تصویب طرح جمع آوری آب باران در کشور تدابیری هستند که می توان توسط آنها در زمینه استفاده از منابع آبی برای بخش کشاورزی مدیریتی را فراهم کرد.

حل پر انرژی برای کمبود آب بوده است. به طور معمول، خاورمیانه از ذخایر بزرگ انرژی خود برای ساخت نیروگاه‌های نم‌زدایی سرمایه‌گذاری کرده است اما عربستان سعودی با اعلام اخیر خود برای استفاده از نیروگاه‌های خورشیدی می‌تواند نوع جدیدی از نم‌زدایی را تقویت کند. بریتانیا با تسهیلات در مقیاس کوچک برای کشاورزی رویکرد متفاوتی در پیش گرفته است اما این نوآوری‌ها، منبع مورد نیاز دیگر یعنی اهمیت آزمایش‌های تکنولوژیک را آشکار می‌سازد.

-توجه به احیای قنات‌ها

ایجاد سازمان احیاء قنات در وزارت نیرو و یا وزارت جهاد کشاورزی به منظور احیاء و حمایت از فرهنگ ساخت و نگهداری قنات به عنوان یک دانش کاملاً بومی و البته با استفاده از دانش و ابزار نوین.

-الزام تدابیر برای بخش صنعت

الزام کارخانجات به‌ویژه کارخانجات پرمصرف مانند؛ صنایع فولاد و نیروگاهها، برای بازیافت و ایجاد چرخه آب مصرفی در مجموعه خود.

-توسعه کارخانه‌های انرژی نم‌زدای موثر

تا به امروز، نم‌زدایی یک راه

-افزایش سیستم‌های نوین آبیاری

استفاده از سیستم‌های نوین آبیاری در بخش کشاورزی می‌تواند در کاهش مصرف آب بسیار تاثیر گذار باشد در بسیاری از کشورها ۷۰٪ آب در حوزه کشاورزی استفاده می‌شود و هر اندازه بهره‌وری افزایش یابد در مصرف کل صرفه جویی خواهد شد، این روش در بسیاری از کشورها از جمله استرالیا، آسیای مرکزی و جنوب غرب آسیا به عنوان یک راهکار عملی استفاده شده و نتیجه خوبی حاصل شده است کارشناسان خبره جهانی می‌گویند که در برخی موارد مثلاً در کالیفرنیا راه اندازی چنین سیستم‌هایی انقلاب بزرگی در تولید محصولات کشاورزی ایجاد کرده است



بحران آب؛ هشداري که بايد جدی گرفته شود .
با وجود اینکه نزدیک به ۷۰ درصد از سطح زمین را آب فرا گرفته است ولی بحران آب در بسیاری از کشورهای جهان از جمله کشورهای واقع در کمربند خشک زمین مثل ایران، روز به روز ابعاد پیچیده تری به خود می گیرد.
«جنگ آینده جنگ آب است»؛ «در جهان حدود یک میلیارد نفر به آب آشامیدنی سالم دسترسی ندارند»؛ «روزانه ۵۰ هزار نفر در جهان بر اثر مصرف آب غیر بهداشتی جان خود را از دست می دهند»؛ «تا سال ۲۰۵۰ میلادی بیش از نیمی از کشورها در سراسر دنیا در تامین آب آشامیدنی مورد نیاز خود با بحران روبرو خواهند شد»؛ تمام این جمله های هشدار دهنده، بیانگر آن هستند که بحرانی جدی با نام «بحران آب» در حال گسترش و پیچیده تر شدن است.

۶۶

اصطفا علی



از گورخوابی تا بی‌آرتی خوابی

نگاهی به ریشه‌های اقتصادی و اجتماعی بحران مسکن در تهران

مجتبی اصغری

دانشجوی ارشد توسعه و سیاست‌گذاری
اجتماعی، دانشگاه تهران



هزینه‌های سرسام‌آور خرید مسکن و اجاره‌نشینی آشکارا به کاهش کیفیت زندگی، نازل‌شدن کیفیت رژیم غذایی و به طور کلی، افزایش فقر در بین شهروندان تهرانی دامن زده است. رشد مهاجرت اجاره‌نشینان تهران به جنوب و حاشیه این شهر و پیدایش گورخوابی، پشت‌بام‌خوابی، اتوموبیل‌خوابی و ... گواهی عینی بر افزایش این فقر و محرومیت است.

تأمین خوراک، پوشاک، مسکن، مراقبت‌های پزشکی و خدمات اجتماعی است»، امروز همه ملل، جوامع و دولت‌ها حق شهروندان در برخورداری از مسکن و سرپناه مناسب برای زندگی را به رسمیت می‌شناسند و در جهت تحقق آن تلاش می‌کنند. در کنار این فهم جهانی و همگانی از حق مسکن، مسئولیت جمهوری اسلامی ایران برای تأمین مسکن شهروندانش، دست کم از سه جهت، سنگین‌تر به نظر می‌رسد: اولین نکته، اصل ۳۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی

ماشین‌خوابی، پشت‌بام‌خوابی و ... سوق می‌دهد. ابتدا باید به عنوان مقدمه بیان داشت که مسکن یکی از حقوق اولیه انسانی و ضروری‌ترین نیازهای زندگی است. در قاعده هرم مازلو، خوراک، پوشاک و مسکن به عنوان اساسی‌ترین نیازهای زیستی معرفی شده‌اند. در ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز آمده است: «هر انسانی سزاوار یک زندگی با استانداردهای قابل قبول برای تأمین سلامتی و رفاه خود و خانواده‌اش، از جمله

از سال ۱۳۹۵ که روزنامه شهروند از گورخوابی خبر داد، تا سال ۱۴۰۰ که سایت تجارت نیوز از بی‌آرتی‌خوابی در ازای شبی ۲۵ هزار تومان پرده برداشت، بحران مسکن در تهران عمیق‌تر شده است. در این یادداشت به مرور وضعیت مسکن در تهران و ریشه‌های این بحران می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که گرانی سرسام‌آور سرپناه در تهران، چگونه مردم را به زندگی در سکونتگاه‌های فرودست، بی‌آرتی‌خوابی، گورخوابی،

ایران است که می‌گوید: «داشتن مسکن متناسب با نیاز، حق هر فرد و خانواده ایرانی است. دولت موظف است با رعایت اولویت برای آنها که نیازمندترند به خصوص روستائین و کارگران زمینه اجرای این اصل را فراهم کند.»، دومین نکته تأکیدات دین

است» (کتابخانه اینترنتی احادیث شیعه، بی‌تا). نکته سوم، تأکیدات بنیانگذار جمهوری اسلامی است که در موارد متعدد از جمله در نامه ۲۱ فروردین ۱۳۵۸ خطاب به ملت ایران می‌گوید: «در رژیم منفور پهلوی مسئله مسکن یکی از مصیبت‌بارترین مشکلات

محروم خدا باید از این موهبت الهی استفاده کنند. همه محرومان باید خانه داشته باشند. هیچ کسی در هیچ گوشه مملکت نباید از داشتن خانه محروم باشد. بر دولت اسلامی است که برای این مسئله مهم چاره‌ای بیندیشد و بر همه مردم است که



قیمت مسکن در سال ۱۴۰۰ نسبت به سال ۱۳۹۲، ۸ برابر افزایش داشته است.

اسلام در زمینه حق مسکن مسلمانان است و از آنجایی که جمهوری اسلامی خود را مقید به تحقق آموزه‌های اخلاقی و دینی اسلام می‌داند، باید به این تأکیدات متعهد باشد. اسلام با وجود سویه‌های زاهدانه، نه تنها منزل فراخ را سرزنش نکرده بلکه آن را تحسین کرده است. پیامبر اسلام(ص) فرموده است: «مِن سَعَادَةِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ الْمَسْكَنُ الْوَاسِعُ». از خوشبختی مرد مسلمان، داشتن مسکن فراخ

اجتماعی مردم ما بود. بسیاری از مردم در اسارت تهیه یک قطعه زمین و داشتن یک لانه بودند، و چه بسا تمام عمرشان را زیر بار بانک‌ها و سودجو غارتگران به سر می‌بردند تا بتوانند پناهگاهی را برای خود و فرزندان‌شان دست و پا کنند... نظام اسلام چنین ظلم و تبعیضی را تحمل نخواهد کرد؛ و این از حداقل [حقوق] هر فرد است که باید مسکن داشته باشد. مشکل زمین باید حل شود و همه بندگان

در این مورد همکاری کنند.» (صحیفه امام، ج ۶، ص ۵۱۸) بر اساس این ضرورت‌های قانونی، اسلامی و انقلابی، هر یک از مجالس و دولت‌های مستقر در جمهوری اسلامی، به تصویب قوانین و اجرای طرح‌هایی در زمینه مسکن اقدام کرده‌اند. از دهه ۸۰ شمسی نیز تأمین مسکن مناسب و با کیفیت برای اقشار کم‌درآمد و کاهش سکونتگاه‌های غیر رسمی و نوسازی و بهسازی بافت فرسوده، به طور خاص

در اسناد بالادستی نظام همچون سند چشم‌انداز و برنامه‌های پنج‌ساله توسعه مورد توجه قرار گرفته است اما به نظر می‌رسد به دلایلی که در ادامه اشاره خواهد شد، چندان موفقیت چشمگیری حاصل نشده است. بعضی کارشناسان معتقدند مقطعی‌بودن سیاست‌ها، نبود برنامه مدون و دورغای بلندمدت از چگونگی رفع مشکل مسکن، نبود اطلاعات و آمار شفاف و دقیق از نحوه اجرای سیاست‌ها و میزان کارایی آن‌ها و موانع احتمالی بر سر اجرای آنها مانند کمبود منابع مالی و فقدان دانش لازم و همچنین مشکلات سیستم نهادی از دلایل عدم موفقیت در طرح‌های مربوط به مسکن است.

در کنار فهم جهانی و همگانی از حق مسکن، مسئولیت جمهوری اسلامی ایران برای تأمین مسکن شهروندان، دست کم از سه جهت، سنگین‌تر به نظر می‌رسد: اول، از جهت اصل ۳۱ قانون اساسی، دوم از جهت تأکیدات دینی و سوم از جهت تأکیدات بنیانگذار انقلاب.

۶۶

نسبت بحران مسکن در تهران و فقر شهری

بر اساس بسیاری از گزارش‌های رسمی و تحلیل کارشناسان، بحران مسکن در ایران وارد مرحله تازه‌ای شده است. بر اساس گزارش بانک مرکزی، متوسط قیمت خرید و فروش یک متر مربع زیربنای واحد مسکونی معامله‌شده از طریق بنگاه‌های معاملات ملکی

شهر تهران در مهرماه سال جاری ۳۱ میلیون و ۶۰۰ هزار تومان بوده و نسبت به ماه مشابه سال قبل ۱۸،۴ درصد افزایش داشته است. (پایگاه اطلاع‌رسانی بانک مرکزی، ۸ آبان ۱۴۰۰) این امر بدان معنی است که اگر یک آپارتمان ۷۵ تا ۸۰ متری را به عنوان نیاز در حد متوسط یک خانوار تهرانی در نظر بگیریم. این خانوار برای تهیه مسکنی در حد متوسط باید رقمی حدود ۲،۵ میلیارد تومان بپردازد. با مقایسه این رقم با متوسط درآمد یک خانوار تهرانی به عمق فاجعه پی می‌بریم. طبق محاسبات مرکز آمار ایران متوسط درآمد ماهانه یک خانوار شهری در سال ۱۳۹۹ در حدود ۶ میلیون تومان بود (درگاه ملی آمار ایران، ۱۴ آذر ۱۴۰۰) که این رقم با احتساب ۱۵ درصد افزایش، درآمد یک خانوار تهرانی در سال ۱۴۰۰ بطور متوسط رقمی معادل ۷ میلیون تومان می‌شود لذا اگر یک خانوار تهرانی، تمام درآمد ماهیانه خود را پس‌انداز کند، ۲۹ سال زمان لازم دارد تا قدرت خرید یک مسکن منطبق بر نیاز متوسط را پیدا کند. حال اگر ترکیب هزینه‌های خالص سالانه یک خانوار شهری را که توسط کارشناسان در سال ۱۴۰۰ تخمین زده می‌شود) یعنی ۴۰ درصد هزینه‌های خانوار تهرانی به هزینه‌هایی غیر از مسکن اختصاص می‌یابد) لحاظ کنیم، آنگاه زمان انتظار خانواده مورد نظر برای خرید مسکن بطور تقریبی تا ۴۶ سال افزایش می‌یابد. البته اگر در این ۴۶ سال هیچ هزینه مسکنی نداشته باشد و به رایگان در جایی سکونت کند. اجاره‌بها نیز وضعیت بغرنجی دارد؛

اجاره‌بها در سال ۱۴۰۰، در تهران ۳۵ درصد و در کل کشور حدود ۳۹ درصد نسبت به سال قبل افزایش یافته است. در مناطق برخوردار و نیمه برخوردار تهران نیز شواهد گویای افزایش ۵۰ تا ۷۰ درصدی و بعضاً ۱۰۰ درصدی اجاره‌بهاست. در حالی که بر اساس مصوبه ستاد ملی مبارزه با کرونا صاحبان املاک حق ندارند در شرایط کرونا بیش از ۲۵ درصد بر اجاره‌بها بیفزایند. اگر بخواهیم بدانیم بحران مسکن در تهران چگونه به فقر شهری دامن می‌زند لازم است وزن اجاره‌بهای مسکن در سبد هزینه خانوار را بررسی کنیم که یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد این وزن به بالاترین میزان تاریخی خود رسیده است. اجاره‌نشین‌ها در نیمه دهه ۸۰، حدود ۲۸ درصد از هزینه‌های زندگی را برای اجاره‌بها پرداخت می‌کردند که با توجه به سقف متعارف سهم مسکن در سبد هزینه‌ها (یعنی ۳۰ درصد) آن زمان یکی از دوره‌های کم‌فشار بازار اجاره محسوب می‌شد. اما در حال حاضر هزینه اجاره به ابرهزینه بوده خانوار تبدیل شده است. در تهران سال ۱۴۰۰، اجاره‌بها بیش از ۶۰ درصد هزینه خانوارها را می‌بلعد. با این مقدمه اگر یک خانوار ساکن تهران، از مواهب یک ارث کلان، یک بیزینس اقتصادی بسیار پرسود یا یک وام اقتصادی بسیار کلان بهره‌مند نشود، تقریباً محال است که در عمر مفید خود بتواند صاحب خانه شود. اجاره‌نشینی و پرداخت هزینه‌های سرسام‌آور آن نیز آشکارا به افزایش حاشیه‌نشینی، کاهش کیفیت زندگی، نازل شدن کیفیت رژیم غذایی و در



ISNA PHOTO

Majid Khahi

بحران مسکن در تهران و بی‌آرتی‌خواهی بی‌خانمان‌ها

نهایت افزایش فقر در بین شهروندان تهرانی دامن زده است. رشد مهاجرت ساکنان تهران به جنوب و حاشیه شهر و پیدایش گورخوابی، پشت‌بام‌خوابی، اتوموبیل‌خوابی و ... گواهی عینی بر افزایش این فقر و محرومیت است.

مکانیزم‌های ایجاد بحران مسکن در تهران

در بخش دوم نوشتار، به معرفی چهار مکانیزم اصلی اقتصادی و اجتماعی تشدیدکننده بحران مسکن در تهران می‌پردازیم که به نظر می‌رسد بیش از هر عامل دیگری در تشدید این بحران مؤثر هستند:

۱- بحران در اقتصاد کلان: در شرایطی که اقتصاد کلان کشور عمدتاً مبتنی بر رانت نفت و غیرمولد و تحت تحریم باشد، هرگونه افزایش نقدینگی که دولت‌های مختلف به آن دامن زده‌اند، منجر به افزایش سرمایه‌گذاری و عایدی در بخش مستغلات و مسکن می‌شود. لذا قیمت آن روز به روز بالاتر می‌رود بدون آنکه نیاز مصرفی مؤثری این افزایش قیمت را تشدید کرده باشد.

همچنین تا زمانی که تصویب قوانین و اجرای آن و توزیع منابع کشور در دست گروه‌های الیگارشسی و سیاسی خاص باشد و اقتصاد کلان به طور علمی، شفاف و دموکراتیک راهبری نشود، شاهد تعارض منافع و جلوگیری از تصویب قوانین مالیاتی کارآمد در حوزه مسکن خواهیم بود.

۲- بحران در اقتصاد خانوار: متوسط درآمد خانوارهای تهرانی، ماهیانه حدود ۷ میلیون تومان است. در شرایط رکود تورمی و در شرایطی که به گفته رئیس کمیته امداد، خط فقر در کشور، ۱۰ میلیون تومان و در تهران، ۱۲ میلیون تومان برآورد شده است، این درآمد متوسط بسیار ناچیز محسوب می‌شود؛ لذا طبیعی است که اقتصاد خانوار توانایی خرید مسکن یا پرداخت آسان

اگر یک خانوار تهرانی، تمام درآمد ماهیانه خود را پس‌انداز کند، ۲۹ سال زمان لازم دارد تا قدرت خرید یک مسکن منطبق بر نیاز متوسط را پیدا کند. حال با توجه به اینکه ۴۰ درصد هزینه‌های خانوار تهرانی به هزینه‌هایی غیر از مسکن اختصاص می‌یابد، آنگاه زمان انتظار خانواده مورد نظر برای خرید مسکن بطور تقریبی تا ۴۶ سال افزایش می‌یابد.

اجاره‌بها را نداشته باشد و به ورطه فقر و محرومیت کشیده شود.

۳- رواج فرهنگ نئولیبرال: جهان‌بینی نئولیبرالی از سال ۱۳۶۸ به بعد در اقتصاد کلان و سبک زندگی ایرانی رسوخ کرد. دولت هاشمی رفسنجانی در خلال سال‌های ۶۸ تا ۷۶ به اجرای داوطلبانه طرح بانک جهانی مبنی بر «تعدیل ساختاری» اقدام کرد و برخی از مهم‌ترین سیاست‌های نئولیبرالی همچون گسترش خصوصی‌سازی کارخانه‌ها و آزادسازی قیمت‌ها اجرا شدند. در نتیجه رویکرد کوچک‌سازی دولت و خصوصی‌سازی، روند کالایی‌شدن مسکن، آموزش و سلامت در ایران شروع شد. روند کالایی‌شدن مسکن در تهران نیز تحت تأثیر فرهنگ اقتصادی نئولیبرال از دوران شهرداری «غلامحسین کرباسچی» (۱۳۷۷-۱۳۶۸) آغاز شد و طبق مشاهدات، در دوران شهرداری «محمدباقر قالیباف» (۱۳۹۶-۱۳۸۴) با قوت ادامه پیدا کرد. اگر جهان‌بینی نئولیبرالی بر نگرش مدیران و سیاست‌گذاران کشور در دهه ۷۰ حاکم می‌شد، آن‌ها هرگز اجازه فروش غیرمجاز تراکم، تخریب باغات و واگذاری نبض بازار مسکن به بخش خصوصی، سرمایه‌داران، انبوه‌سازان، سوداگران و دلالان را نمی‌دانند. کما اینکه در دهه ۶۰ شمسی که هنوز سیاست‌های نئولیبرالیستی توسط بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ترویج نشده

بود و در ایران، دولت چپ‌گرای موسوی (۱۳۶۸-۱۳۶۰) حاکم بود، مسکن هرگز کالا نبود و بین عرضه و تقاضای مصرفی رابطه متوازن وجود داشت.

۴- سیاست‌گذاری اجتماعی ناکارآمد در زمینه مسکن: در بخش مسکن، مجموعه برنامه‌های اقتصاد و دخالت دولت در بازار زمین و مسکن باید با مجموعه اقدامات تأمین اجتماعی هم‌خوانی داشته باشد و پوشش لازم را برای اعضای جامعه در زمینه مسکن ایجاد کند. در ایران، پیوند بین نظام‌های برنامه‌ریزی مسکن و تأمین اجتماعی ضعیف است. یکی از روش‌های تأمین اجتماعی در حوزه مسکن، ساخت مسکن ارزان‌قیمت اما با کیفیت برای اقشار کم‌درآمد و محروم است. بهترین حالت این است که ساخت مسکن اجتماعی با برنامه‌های بازآفرینی شهری (احیای بافت فرسوده) همراه شود.

شاید جدی‌ترین و مهم‌ترین طرح مسکن‌سازی برای اقشار کم‌درآمد طرح مسکن مهر در دولت محمود احمدی‌نژاد (۱۳۹۲-۱۳۸۴) بود که اگرچه بسیاری از افراد فاقد مسکن را صاحبخانه کرد اما از آنجا که این طرح از خط اعتباری بانک مرکزی استفاده کرد و حدود ۴۰ درصد پایه پولی را افزایش داد، نقدینگی چند برابر شد. نقدینگی منشأ تورم است و تورم عمومی خواه ناخواه به دارایی‌هایی مثل مسکن وارد می‌شود. افزایش نقدینگی و تورم

باعث شد بسیاری از خانوارها برای ورود به بازار مسکن ناتوان شوند.

البته باید توجه کرد که مکانیزم آخر تا حد زیادی تابع سه مکانیزم قبلی است و تا زمانی که اقتصاد کلان و خانوار سامان نگیرد و تا زمانی که جهان‌بینی نئولیبرال بر مدیران و نهادهای شهر حاکم باشد، هرگونه سیاست‌گذاری اجتماعی در حوزه مسکن، حتی با بهترین برنامه‌ریزی و اجرا، نمی‌تواند از بازتولید بحران بی‌مسکنی یا بدمسکنی جلوگیری کند. همانطور که مسکن مهر نتوانست از بحران فزاینده مسکن جلوگیری کند و به نظر می‌رسد نهضت ملی ساخت مسکن در دولت «رئیس‌ی» نیز نتواند از پس مهار این بحران برآید. در کنار مکانیزم‌های اشاره‌شده، برخی کارشناسان از کمبود ساخت مسکن و افزایش جمعیت شهرنشین به عنوان عوامل بحران‌زا نام برده‌اند که در این نوشتار به عنوان مکانیزم اصلی شناسایی نشدند؛ زیرا با توجه به بسیاری از آمارها و برآوردها تعداد خانه‌های خالی در تهران از نیاز موجود هر خانوار به مسکن بیشتر است و کمبود مسکن، حداقل برای تهران، معضل نیست.



انقلاب به مثابه کانون خلق انتظارات

رهیافتی به نومی‌دی و رادی‌کالیسم اجتماعی در ایران با نگاه به نظریه‌ی جیمز دیویس



امیر عزتی

دانشجوی کارشناسی حقوق
پردیس فارابی دانشگاه تهران

عبور از بحران‌های مدیریتی در بزنگاه‌های تاریخی، فعلی مستلزم تفکر انضمامی در باب «مردم» و خواست و انتظارات آنهاست. اینجاست که مواجهه‌ی تجربی با اجتماع و مطالعه‌ی وضعیت روانی آن اهمیت می‌یابد.

مطالعات تجربی در حوزه‌ی روان‌شناسی اجتماعی، جامعه‌ی ایران را جامعه‌ای فرورفته در نومی‌دی، و سرشار از تکانشگری‌های احساسی و رادیکال نشان می‌دهد. در این میان پرسش این است که چگونه می‌توان به برقراری نسبی میان عملکرد حاکمیت و شرایط اجتماعی-روانی

و عملی خود و به دلایلی همچون سنگ‌اندازی دشمن و کارشکنی برخی کارگزاران، توان رویارویی با برخی پیچیدگی‌های مدیریت کلان سیاسی را پیدا نکرد در نتیجه بسیاری از برنامه‌ها و ایده‌آل‌های انقلابی در قلمروی اقتصاد، اجتماع، فرهنگ، و سیاست امکان تحقق نیافتند.

از دهه‌ی هفتاد شمسی تاکنون، توده‌ی مردم و اقشار و اصناف مختلف جامعه به خصوص زنان، دانشجویان، معلمان، کشاورزان، و فعالان محیط زیست- نارضایتی خود را با برگزاری تجمعات اعتراضی پیرامون موضوعات مختلف نشان داده‌اند. حاکمیت، با توجه به بضاعت نظری

جامعه‌ی امروز اندیشید؟ آیا می‌توان «انتظارات مردمی» را نقطه عطف این نسبت دانست و از این طریق به شکاف میان دولت و ملت، نوامیدی اجتماعی، و انقلابیگری

نظریه‌ای در باب انقلاب
نظریه‌پردازی درباره‌ی انقلاب، متضمن پرسش از اتمسفری است که تفکر انقلابی در آن خلق یا بازتولید می‌شود.

مدل‌های مارکسیستی، از بر هم خوردن ترازمندی زیربنا و روبنا بر می‌آید و به مثابه لوکوموتیوی است که با نابودی سیستم سرمایه‌داری و سرنگونی طبقه‌ی بورژوازی، این ترازمندی را به تاریخ باز می‌گرداند. مارکس با زیربنا قرار دادن مؤلفه‌های مربوط به تولید، نگرشی ماتریالیستی و سرمایه‌محورانه را ترجمان تفکر انقلابی ساخت. اما در برخی مدل‌های آنارشیستی، شیوه‌ی تولید در ایجاد تفکر انقلابی واجد مرکزیت و محوریت نیست، بلکه دولت‌هراسی و اقتدارگریزی به منزله محرک اصلی جنبش‌های انقلابی تبدیل می‌شود. چنانکه باکونین (آنارشیست روس) با استیلا سیاسی پرولتاریا مخالفت کرد و از انجمن بین‌المللی کارگران اخراج گردید.

برخی نظریه‌پردازان متأخر، خلق تفکر انقلابی را در نسبت وثیقی با «انتظارات مردمی» مطالعه کردند. از جمله «جیمز چاونینگ دیویس» آمریکایی که با فرمول «منحنی جی» به تبیین دلیل وقوع انقلاب‌ها پرداخت. این نظریه توضیح می‌دهد که شکاف میان انتظارات مردم و دریافت‌های آنان (ارضای انتظارات) چگونه به نوامیدی و رادیکالیسم اجتماعی می‌انجامد. دیویس با الهام از نظرات «الکسی دو توکوویل» فرانسوی، انقلاب



الکسی دو توکوویل (۱۸۰۵-۱۸۵۹)، از مهم‌ترین متفکران فرانسوی قرن نوزدهم است که تأثیر بسزایی در شکل‌دهی به لیبرالیسم سیاسی داشت.

نظریه‌پردازان انقلاب، «بنیاد تفکر انقلابی» را ابرژهای فهم خود قرار می‌دهند و چنین طرح مسئله می‌کنند که «انقلاب‌ها چرا رخ می‌دهند؟»، و «چه می‌شود که آلترناتیو رفرم، رضایت‌بخشی خود را برای انقلابیون از دست می‌دهد؟». به عنوان نمونه، انقلاب در

پیوندی زد؟ اگر چنین بتوان تصور کرد، چطور می‌توان در مقام تبارشناسی امیدها و انتظارات جامعه‌ی ایران بر آمد، کانونی برای خلق و نشر و نمای آنها یافت، و فراز و فرودهایشان را توضیح داد؟

When Men Revolt and Why

Davies, James Chowning

Note: This is not the actual book cover

«چه وقت آدمیان انقلاب می‌کنند و چرا؟»
دیویس در این کتاب نظریه‌ی خود درباره‌ی انقلاب را شرح می‌دهد.

را پاسخی ذهنی و روان شناختی به دوره‌ای کوتاه از رکود اقتصادی پس از دوره‌ای طولانی از رشد اقتصادی دانست. او توضیح داد که اگر فاصله‌ی انتظارات مردم با میزان ارضای این انتظارات در عمل، به اندازه‌ای غیرقابل تحمل برسد، نارضایتی مردم به خشم تبدیل می‌شود و رنگ انقلاب به خود می‌گیرد. این نظریه ریشه در پاره‌ای از مطالعات روان‌شناختی دارد که خشونت را در پیوند با ناکامی و شکست قرار می‌دهند. بدین نحو که انقلاب به مثابه امری خشن و رادیکال، از عدم ارضای انتظارات مردم - که نوعی ناکامی روان‌شناختی محسوب می‌شود - سرچشمه می‌گیرد. در فضای مارکسیستی، فقرا در صورتی فقیر می‌مانند که قدرت لازم برای برافکنی نظام مالکیت خصوصی و سرنگون کردن بورژوازی را نداشته باشند. اما در نظریه‌ی دیویس، «اراده» نیز افزون بر قدرت موضوعیت پیدا می‌کند: فقرا در صورتی فقیر می‌مانند که به فقیر بودن عادت کرده باشند و تصور و درکی واقعی از رفاه و الگوی زیست «مرفه‌الحال» نداشته باشند. به بیانی دیگر، تفکر انقلابی در فضای محرومیت مطلق خلق نمی‌شود. فقیر

مطلق هرچند نیرومندی لازم را داشته باشد، هیچگاه به فکر انقلاب نمی‌افتد، مگر آنکه با رفاه تماس پیدا کند و به شرایط «محرومیت نسبی» دگرسان شود. چنانکه توکویل معتقد بود: «ظلم و ستم طاقت‌فرسا، تنها زمانی منجر به شورش می‌شود که بارقه‌ای از نور در انتهای تونل

وجود داشته باشد.»
اگر این نظریه را در برابر فضای انقلاب اسلامی ایران قرار دهیم، کلیت داشتن آن منتفی خواهد شد، چرا که نمی‌توان انقلاب ایدئالیستی بهمن ۵۷ را در ظرف محدود دوگانه‌ی فقر و غنا جای داد و آن را به ابعاد اقتصادی فرو کاست. دخالت انگیزه‌های

اقتصادی در انقلاب اسلامی ایران قابل انکار نیست، اما آنچه جوهر این انقلاب را تشکیل می‌داد حاصل یک تفکیک هستی‌شناسی خاص و نوعی «خودآگاهی تاریخی» بود. انقلاب ۵۷ نه تنها واکنشی به مدرنیزاسیون پهلوی بود، بلکه افق و عالم دیگری را فرا می‌خواند. گذشته از این، پهلوی هیچگاه نتوانست موجب برخورداری مردم ایران از رفاه و توسعه‌ی بلندمدت شود.

انقلاب به عنوان تجربه‌ای اجتماعی

سعی بر آن است تا کانون خلق انتظارات مردمی را فرا تر از مفهوم رشد اقتصادی ترسیم کنیم که تفسیر جوامع پسا انقلابی با نظریه‌ی دیویس از همین باب، دقیق‌تر از تفسیر جوامعی خواهد بود که در معرض تحول بنیادین سیاسی نبوده‌اند. این ادعا را چنین می‌توان توجیه کرد که استحداث (خواست) شرایط و مناسبات جدید) و ساخت نظام سیاسی نو به وسیله‌ی انقلاب مردمی، کانونی نیرومند برای امیدها و انتظارات ایجاد می‌کند؛ و طبق رهیافتی روان‌شناسانه، این امیدها و انتظارات می‌توانند آتش انقلابی دیگر را شعله‌ور سازند. دیویس کانون خلق

امید و انتظار را به رشد اقتصادی تقلیل می‌دهد، درحالی‌که هر کانسپتی که نشان از استحداث داشته باشد و از میان رفتن موانع پیشرفت سیاسی را تداعی کند، می‌تواند کانون خلق انتظارات مردمی باشد. به همین سبب، ما نظریه‌ی دیویس را از پایان آن آغاز می‌کنیم، یعنی خود انقلاب را به مثابه عامل بالقوه‌ی انقلاب در نظر می‌گیریم. همه‌ی انقلاب‌های مردمی در سرآشویی سقوط قرار دارند و به محض بی‌توجهی دولت به خواست و انتظارات ملت، موجب زایش انقلابی دیگر می‌شوند. به عنوان مثال، کودتا علیه ملک ادریس می‌تواند کانون خلق انتظاراتی باشد که به مجرد ارضا نشدن، موجب سقوط قذافی گردید. یا حتی استقلال لیبی از استعمار ایتالیا را می‌توان به مثابه کانون خلق انتظاراتی برشمرد که به کودتا علیه ملک ادریس منجر شدند. تغییر مستمر سطح انتظارات مردم و صعودی شدن روند این انتظارات در اثر تجربیات سیاسی-اجتماعی، تحولات انقلابی و رادیکال در این کشور را موجب شده است. هنگامی که مردم ترس از دست دادن زمینه و فرصت پیش آمده برای پیشرفت را احساس کنند، قصد و اراده‌ی ملی در مقام تبدیل نارضایتی

عمومی به رضایت‌مندی بر می‌آید و شور انقلابی در مردم شکل می‌گیرد. اقتضای این فرایند این است که چنین جامعه و ملتی در درون خود برخی پیش‌فرض‌های معرفتی را داشته باشد. از جمله اینکه وضعیت پایدار و رضایت‌بخش سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی چگونه است و چرا انقلاب می‌تواند وضعیت موجود را دگرگون کند؟ یا به بیانی دیگر، انتظارات این جامعه از حاکمان چیست؟ و چرا برای ارضای این انتظارات باید به فکر یک نظام سیاسی جدید بود؟

به این ترتیب، انقلاب بذر امیدها و انتظارات اراده‌ی جمعی را در خاک اجتماع می‌نشاند و تنها فاکتوری که این بذر را می‌تواند رشد دهد، رصد و پایش و مراقبت است. در غیر این صورت (یعنی در صورتی که نهاد حکمرانی نسبت به انتظارات بی‌توجه، یا به هر دلیلی در برطرف کردن آنها ناکام باشد) رابطه‌ی دوسویه‌ی دولت و ملت دچار شکنندگی شده و نارضایتی عمومی، خود را در هیئت انقلاب یا به شکل و صورت‌های دیگر نشان می‌دهد.

گذری بر شرایط امروز

جرح و تعدیل نظریه‌ی دیویس به چند دلیل می‌تواند در تفسیر وضعیت اجتماعی کنونی و ماهیت



و تئوری نداشتن در عمل را موجب شده، که در ایجاد نارضایتی عمومی بی‌تأثیر نبوده است. به طور مثال، بحث از تمدن‌سازی، علوم انسانی اسلامی، برنامه‌های توسعه و... بدون توجه به واقعیت‌های عینی موجود، سیاست کلان را به امری زینتی تبدیل کرده است. طرح ایدئولوژی «تمدن بزرگ» با وجود شرایط محنت‌زده‌ی کف جامعه، در رژیم طاغوتی نیز چنین دوگانه‌ای ایجاد کرده بود. غایت قصوای این نقد این نیست که دعوتی به دست کشیدن از آرمان‌ها باشد، بلکه نکته‌ی مورد تأکید این است که آرمان‌گرایی نباید در مردم انتظارات غیرقابل ارضا ایجاد کند. در مقام به واقعیت در آوردن آرمان‌ها، برداشتن گام‌های تئوریک مقدم بر نشان دادن ایده‌آل‌ها در افکار عمومی است.

۳- پروپاگاندا‌ی سیاه غرب

گذشته از عوامل درونی، اندیشه‌های وارداتی و تبلیغات سیاسی نیز می‌توانند سطح انتظارات مردم را دچار نوساناتی کنند. چنانکه پروپاگاندا‌ی غرب از سکولاریزه و حداکثری کردن مفهوم رفاه و توسعه برای بسط مدرنیسم استفاده کرده، و طبقه‌ی متوسط جامعه را تحت تأثیر قرار داده است. رسانه‌های معاند در نفرت‌پراکنی

باشد. بی‌توجهی به مکانیسم روانی اجتماع و استظهار به ماهیت مردمی انقلاب، به انقلابیگری و رادیکالیسم در پاره‌ای از مردم، و نومیدی اجتماعی در پاره‌ای دیگر منجر می‌شود.

مادامی که تلقی ما از انقلاب اسلامی از سطح به عمق منتقل نشود و از وجوه خطابی و کلی فراتر نرود، جای شگفتی ندارد که پناهی از سیاست‌های نولیبرال و فردگرایانه بسازیم و شکاف فزاینده میان فقیر و غنی را به نظاره بنشینیم. گذشته از چالش‌های اقتصادی، مسلم است که در ساحت فرهنگ و تربیت فرهنگی نیز ضعیف بوده‌ایم و نتوانسته‌ایم تا آنجا که به تدبیر سیاسی مربوط است، از انسان معاصر ایرانی موجودی الهی بسازیم. همچنین در رهبری ساختارهای خرد و کلان سیاسی نیز، رویکردی شایسته‌سالارانه و شایسته‌گزینانه نداشته‌ایم. قص علی هذا از یک زاویه باید گفت تا زمانی که از گفتمان غنی انقلاب اسلامی صرفاً به تکرار مکرر برخی «کلیدواژگان» بسنده کرده و از این گفتمان بهره‌ی تئوریک نبریم، توان ارضای انتظارات مردمی را نخواهیم داشت.

۲- دوگانگی میان سیاست و رویه

ناهماهنگی میان نهادهای سیاست‌گذار و مجریان احکام، دوگانه‌ی آرمان‌گرایی و تئوری

اعتراضات عمومی و صنفی اخیر در ایران کمک‌کننده باشد:

۱- ناکامی در گذار از ساحت رتوریک به ساحت تئوریک

جمهوری اسلامی ایران با تحقق آرمان‌های انقلاب ۵۷ و ارضای انتظاراتی که همزمان با وقوع انقلاب شکل گرفتند، فاصله‌ی زیادی دارد. مهم‌ترین امری که به اعتراضات اخیر ماهیت رادیکال و انقلابی می‌دهد، مطالبات اقتصادی و معیشتی است. آبادی دنیا و تأمین نیازهای مادی مردم، همیشه به عنوان یکی از اهداف اسلام و نظام اسلامی مطرح بوده است. هرچند اقتضای حوالت تاریخی امروز این است که انقلاب‌ها ماهیت این جهانی و سکولار داشته باشند، اما جامعه‌ای که والاترین شعائر معنوی و مقیدترین اعضا را داشته باشد نیز نیازمند آن است که در برطرف کردن نیازهای مادی خود دچار بحران نباشد. همانطور که نباید اجازه داد جامعه به سمت تشریفات و رفاه‌زدگی برود، نمی‌توان از مردم انتظار داشت که در فقر و فاقه زندگی کنند و نام آن را توصیه به ساده‌زیستی گذاشت. جامعه‌ی فقیر نمی‌تواند جامعه‌ای معنوی

عصیان علیه ضوابط خودساخته شود. جنس این درگیری‌ها، از تعارضات میان سنت و تجدد فراتر است و از برهمکنش تئوریک دو زیست‌جهان مستقل حکایت می‌کند که به تقابل توده‌ها و عرف و عادات آنها انجامیده است.

و سیاه‌فامی، مغالطات هدفمند رسانه‌ای، تحریک قومیت‌ها، بسط ناسیونالیسم ضد دین، ذاتی‌انگاری عرضیات نظام و... سابقه‌ای دیرینه دارند. اینکه گلوبالیسم غربی از تمام توان و ابزار خود برای بسط سکولاریسم و سرمایه‌داری استفاده می‌کند و در عین حال کمتر کسی متوجه این خدعه‌ی شوم است، خود نشان‌دهنده‌ی قدرت و قریحه‌ی فوق‌العاده‌ی غرب در مکاری و شیادی‌ست. در چنین شرایطی، ناچیز پنداشتن این قدرت به مثابه واگذاشتن ذهن و زبان و قلب مردم به اختیار نا اهلان است.

۴- سرکوب هویتی

انقلاب اسلامی ایران مدلی از هویت را ترسیم کرد که به حوزه‌ی معرفتی غرب پسادکارتی متعلق نبود، بلکه سعی داشت به حوالت تاریخی غرب، نه بگوید و چشم به افقی دیگر بگذارد. عقل مدرن و تکنیک‌زده‌ی امروز اما، هویت‌هایی که بیرون از نظام متافیزیکی غرب تعریف شده‌اند را با خودکامگی و خودپرستی وادار به الحاق می‌کند. این سرکوب هویتی، پیش‌فرض‌های معرفتی مدل انقلابی را از اثر انداخت و جامعه‌ی ایران را به جامعه‌ای شبه‌مدرن تبدیل کرد. در چنین شرایطی، زاویه‌ی دید و انتظارات مردم نسبت به نظام سیاسی مطلوب تا آنجا در معرض تغییر و تحول قرار می‌گیرد که می‌تواند موجب



صیانتِ بدون سیاست

اولویت بندی اشتباه در بررسی طرح‌ها گریبان مجلس را گرفت

عادل لعلی

دانشجوی کارشناسی

علوم سیاسی دانشگاه مازندران



چرا مجلس شورای اسلامی در این زمان که مشکلات اقتصادی و شرایط بد معیشتی مردم را تحت فشار قرار داده است به فکر سازماندهی فضای مجازی و حمایت از انسان‌ها در مقابل حیوانات خطرناک افتاده است؟ در این مقاله سعی داریم با نگاهی تحلیل‌گرایانه به انواع طرح‌های صیانت، پاسخی برای سوال بالا، پیدا کنیم.

مجازی در برابر مشکلات و زیان‌های این فضا و نیز مردم در مقابل مشکلاتی که حیواناتی نظیر سگ حفاظت نمی‌کند، بلکه با وضع محدودیت‌های خاص موجب اختلال در آزادی‌های افراد در سطح جامعه و حوزه‌های مورد بحث می‌گردد. اما آیا واقعا این طرح‌ها آن‌گونه که گفته می‌شود منفی و دارای محدودیت‌های بسیار است؟ قطعاً بدون بررسی‌های کارشناسانه توسط متخصصان در مورد این طرح‌ها، نمی‌شود حکمی قطعی پیرامون منفی یا مثبت بودن آن‌ها صادر کرد. بنابراین، در گام نخست باید این طرح‌ها را مورد

و صیانت از منافع ملت ایران»، «طرح صیانت، کرامت و تأمین امنیت بانوان در برابر خشونت»، «طرح صیانت از حقوق‌هسته‌ای» و دیگر طرح‌هایی که توسط مجلس مورد بررسی قرار گرفته‌اند. اما سوالی که مطرح می‌شود این است که آیا میتوان مهر تایید بر روی طرح‌های صیانت پیشنهادی مجلس زد؟ صیانت در لغت به پاسداری، حمایت و حفاظت معنا شده است. بسیاری معتقدند با نگاهی اجمالی به طرح‌های اخیر از سوی مجلس شورای اسلامی، می‌توان دریافت که این طرح‌ها علاوه بر این‌که از حقوق کاربران

شما نیز در طی چند ماه اخیر، اصطلاح و کلمه «صیانت» به گوش‌تان خورده است. اصطلاحی که همراه خود بحث‌ها و جنجال‌های بسیاری به همراه داشته است؛ طرح صیانت از فضای مجازی با عنوان «طرح حمایت از حقوق کاربران و خدمات پایه کاربردی فضای مجازی» و نیز «طرح صیانت از حقوق عامه در مقابل حیوانات مضر و خطرناک» که میان بسیاری از کارشناسان و متخصصان و نیز بسیاری از مردم مورد بحث و نقد قرار گرفته است. همچنین «طرح استفساریه قانون اقدام راهبردی برای لغو تحریم‌ها



ساماندهی فضای مجازی طبق اصول درست و مطلوب، امکان بهبود بهره‌وری این فضا را پدید می‌آورد.

نفر مخالفت کردند. (بر اساس اصل ۸۵، مجلس شورای اسلامی «در موارد ضروری» می‌تواند اختیار وضع بعضی از قوانین را به کمیسیون‌های داخلی خود بسپارد، در این صورت این قوانین در مدتی که مجلس تعیین می‌کند بدون نیاز به تصویب در صحن علنی، آزمایشی اجرا می‌شود.) طرح «حمایت از حقوق کاربران و خدمات پایه کاربردی فضای مجازی» از بدو انتشار واکنش‌های منفی و مثبت بسیاری دریافت کرد که درصد بالایی از آن را واکنش‌های منفی تشکیل می‌داده و می‌دهند. بسیاری از منتقدان، این طرح را پایان اینترنت آزاد در ایران و معادل «اینترنت ملی» می‌دانند. آن‌ها می‌گویند حامیان این طرح به دنبال اعمال فیلترینگ گسترده‌تر هستند. در مقابل، موافقان این طرح بر این باورند که این طرح خواسته مردم است و ادعا کرده‌اند که آمریکا می‌خواهد جوانان را با

امنیت ارتباطات و اطلاعات و مدیریت ترافیک ورودی و خروجی ایران در گذرگاه‌های ایمن مرزی تصمیمات لازم را اتخاذ کند. بر اساس ماده سوم، کمیسیونی با عنوان «کمیسیون عالی تنظیم مقررات» تشکیل خواهد شد که وظیفه آن، کنترل خدمات پایه کاربردی می‌باشد. بر مبنای ماده ۱۲ آن، ادامه فعالیت خدمات پایه کاربردی مشروط به پیروی از قوانین کشور، ثبت در درگاه خدمات پایه کاربردی و نیز معرفی نماینده قانونی در ایران و پذیرش تعهدات ابلاغی کمیسیون عالی تنظیم مقررات است. روز چهارشنبه، ششم مرداد ۱۴۰۰، در جلسه غیرعلنی مجلس با حضور ۲۰۸ نماینده مجلس شورای اسلامی، ۱۲۱ نماینده با بررسی طرح «صیانت از حقوق کاربران در فضای مجازی و ساماندهی پیام‌رسان‌های اجتماعی» طبق اصل ۸۵ قانون اساسی در کمیسیون فرهنگی موافقت و ۷۴

بررسی تخصصی قرار داد تا بتوان به نتیجه‌ای درست، رسید.

طرح حمایت از حقوق کاربران و خدمات پایه کاربردی فضای مجازی

این طرح شامل شش فصل می‌باشد؛ فصل اول کلیات، دوم تنظیم‌گری، سوم شرایط و ضوابط عرضه و فعالیت خدمات پایه کاربردی، چهارم حمایت از خدمات پایه کاربردی داخلی، پنجم تکالیف و تعهدات خدمات پایه کاربردی و ششم: مسئولیت‌ها و ضمانت اجراها. براساس پیش‌نویس این طرح، کارگروه مدیریت گذرگاه مرزی متشکل از رئیس مرکز ملی فضای مجازی و نمایندگان وزارت ارتباطات و فناوری اطلاعات، سازمان پدافند غیرعامل، وزارت اطلاعات، نیروی انتظامی، قوه قضائیه، ستاد کل نیروهای مسلح و سازمان اطلاعات سپاه ایجاد می‌شود تا نسبت به

اینترنت ایران بسیار بیشتر شده است. بسیاری از منتقدان این طرح را پایان اینترنت آزاد در ایران و معادل «اینترنت ملی» می‌دانند. منتقدان می‌گویند حامیان این طرح به دنبال اعمال فیلترینگ گسترده‌تر و پس از آن جایگزینی برخی اپلیکیشن‌ها هستند. از ۱۵ تیرماه سال ۱۴۰۰، کارزاری در مخالفت با تصویب آن به راه افتاد و نامه مخالفت با این طرح خطاب به محمدباقر قالیباف، رئیس و نماینده مجلس شورای اسلامی، دست‌کم از سوی بیش از یک میلیون کاربر ایرانی فضای مجازی امضا شد. اکثریت مخالفان این طرح ساخت سرویس‌های بومی با کیفیت مشابه را غیرممکن می‌دانند و این طرح را باعث نابودی کسب‌وکارهای اینترنتی و تهدید بیشتر آزادی بیان و حریم شخصی کاربران برمی‌شمارند. ۴۸ کسب و کار بزرگ دیجیتال در ایران مانند دیجی‌کالا، کافه بازار، آپارات، ابرآرمان، اسنپ و... در بیانیه‌ای با ابراز مخالفت با طرح صیانت از حقوق کاربران در فضای مجازی، خواهان تجدید نظر در رابطه با مطرح شدن این طرح در مجلس و توقف آن شدند. همچنین برخی از منتقدان این موضوع را با بسیاری از اصول قانون اساسی مغایر، دانسته‌اند.

بیشتر به بُعدی از ابعاد، ویژگی‌ها و فوایدی که موافقان این طرح بیان می‌کردند، اشاره شد. با این حال، مزیت مؤثر این طرح آن است که باعث می‌شود تا حساب‌های کاربری

این بدان معناست که با تصویب این طرح در مجلس شورای اسلامی، بسیاری از آزادی‌ها و حقوق افراد در فضای مجازی از آن‌ها سلب می‌شود. پیش‌زمینه مخالفت‌ها پیرامون این طرح، به فیلترینگ‌های گسترده در ایران که به دستور «کارگروه تعیین مصادیق محتوای مجرمانه» صورت می‌گیرد، برمی‌گردد. از همین رو بحث شبکه ملی اطلاعات در ایران، بحثی حساس است؛ چرا که بسیاری معتقدند این شبکه در واقع ابزاری برای محدودیت‌های بیشتر یا حتی قطعی مطلق اینترنت است. پس از قطع اینترنت در آبان ۹۸، قطع اینترنت خوزستان در تابستان ۱۴۰۰ و روند رو به افزایش اختلال‌ها در ماه‌های اخیر، حساسیت منتقدین بر

شهرت آشنا کند. همچنین معتقدند که باید اینترنت را به اهلش سپرد و آن را بومی‌سازی و عملی‌سازی و آرزوی بزرگ مردم ایران خواند. این طرح را می‌توان در راستای محدودسازی بیشتر اینترنت در کشور دانست. چراکه بر اساس آن، هر داده‌ای که از خارج از مرزها به داخل شبکه اینترنت کشور وارد شده باشد، پالایش و بر اساس آن سطوح دسترسی متفاوتی بر حسب شغل کاربر تعریف می‌شود تا مجوز دست‌یابی هر کاربر به اینترنت، نسبت به کاربران دیگر متفاوت باشد. بر این اساس، کارکنان مسئول در دستگاه‌های اجرایی کشور در صورت استفاده از سرویس‌های خارجی بدون مجوز به انصال از خدمت محکوم می‌شوند.



اعمال محدودیت در فضای مجازی بدون ایجاد زیرساخت‌های لازم علاوه بر اثربخش نبودن، سبب از کارافتادگی این فضا می‌گردد.



سگ‌های (حیوانات) ولگرد و بدون صاحب علاوه بر ایجاد آزار و اذیت در مناطق شهری، موجب آسیب به گونه‌های جانوری در طبیعت نیز می‌شوند.

ساختگی و تقلبی که موجب بروز مشکلات بسیاری در بستر فضای مجازی می‌شود، جلوگیری می‌کند؛ زیرا افراد تنها اجازه دسترسی به تعداد محدودی از حساب‌های کاربری دارند که آن تعداد نیز باید مورد تأیید مراجع ذی‌ربط قرار گیرند.

با توجه به جرایم و مشکلاتی که روزانه در فضای مجازی رخ می‌دهد، ساماندهی به این فضا کمک شایانی به کاهش جرایمی اینترنتی خواهد کرد. لکن این کار بایستی با واکاوی دقیق شرایط اجتماعی جامعه صورت پذیرد، تا این‌گونه شاهد واکنش‌های منفی گسترده‌ای که می‌توان تعدادی از آن‌ها را نیز به حق دانست، نباشیم. به همین دلیل، بهتر آن است که مجلس شورای اسلامی از طریق نظرسنجی‌ها و برنامه‌های مختلف، بازتاب چنین طرحی را در نظرات مردم جویا شود، تا بتواند تصمیم بهتری در تنظیم مفاد آن انجام دهد. خوشبختانه این طرح، در پی واکنش‌های اغلب منفی که دریافت کرد، به حالت تعلیق درآمده و تصمیم‌گیری پیرامون آن از سوی مجلس هم‌اکنون منتفی شده است.

طرح صیانت از حقوق عامه در مقابل حیوانات مضر و خطرناک
طرح دیگری که با واکنش‌های بسیاری - که اغلب منفی هم بود - مواجه شد، طرح «صیانت از حقوق عامه در مقابل حیوانات مضر و خطرناک» بود. این طرح بازخور منفی کم‌تری نسبت به طرح صیانت از فضای مجازی داشت؛ زیرا گروه درگیر در این موضوع بسیار کوچک‌تر از طرح صیانت از فضای مجازی بوده است.

غربی هستند، اما آیا دستورات و تأکیدات دین اسلام و پیامبر(ص) و ائمه(ع) در خصوص نحوه رفتار با حیوانات، در جریان تدوین این طرح لحاظ شده است؟ و دیگر این‌که آیا در عمل، امکان ایجاد این ممنوعیت وجود دارد یا قرار است موضوع نگهداری حیوانات خانگی به سرنوشت ویدیو و ماهواره در دهه‌های ۶۰ تا ۸۰ دچار شود؟ همچنین آیا بهتر نیست به جای جرم‌انگاری و ممنوعیت نگهداری از حیوانات، برای قانونمند شدن این موضوع قواعدی وضع شود؟
برای جلوگیری از خلط مفاهیم و شفافیت بیشتر، ابتدا بایستی مبحثی را بیان کنیم. دوست‌دار و حامی واقعی، چه کسانی هستند؟ فردی که با ژست‌های سانتی‌مانتالیستی، بدون دانش و تخصص در موضوعی ورود می‌کند و صرفاً بر مبنای موج پدید آمده، خود را حامی موضوعی خاص

طرح «صیانت از حقوق عامه در مقابل حیوانات مضر و خطرناک» ۱۸ آبان ماه سال ۱۴۰۰ با امضای ۷۵ نماینده مجلس اعلام وصول شد و اگرچه هنوز تا بررسی و تصویب نهایی در کمیسیون تخصصی و صحن مجلس راه زیادی دارد، اما از همان ابتدا با انتقادات زیادی مواجه شد. اصلی‌ترین بخش این طرح ممنوعیت نگهداری حیواناتی مثل سگ و گربه و برخی حیوانات دیگر است که از آنها با عنوان «وحشی، نامتعارف، مضر و خطرناک» یاد شده است. همچنین در این طرح حداقل جریمه ۲۶ میلیون تومانی برای واردات، خرید و فروش، حمل و نقل و نگهداری این حیوانات در نظر گرفته شده است.
در این‌جا اما باید پرسید با وجود این‌که طراحان آن، به دنبال مقابله با شکل‌گیری و گسترش فرهنگ نگهداری حیوانات خانگی به مثابه یک الگوی

تدوین طرحی کرده‌اند که به اذعان خود امضاکنندگان، نیز در شرایط فعلی کشور اولویتی ندارد. لکن باید گفت که درست است که طرح‌هایی از این دست مزایا و مضراتی دربر خواهند داشت، اما رسیدگی به بهبود شرایط اقتصادی و معیشتی مردم در چنین زمانی، اولویت و ارجحیت دارد. نکته دیگر این است که در نگاه اول، هم‌رده کردن حیواناتی چون مار با حیوانات خانگی چون گربه و سگ، مضحک است. همچنین؛ موضوعیت دیگر آن است که افزایش نگران‌کننده میزان سگ‌های ولگردی که توسط صاحبانشان رها شده‌اند و نیز تولیدمثل بسیار زیاد آن‌ها، از سویی سبب شده تا آرامش و امنیت محیط‌های شهری و روستایی با آزار کودکان، کهن‌سالان و حتی افراد بالغ، از آن‌ها گرفته شود و از سوی دیگر به دلیل از بین بردن زیست‌گاه بسیاری از گونه‌های جانوری بومی در نقاط مختلف کشور، موجب به صدا درآمدن زنگ

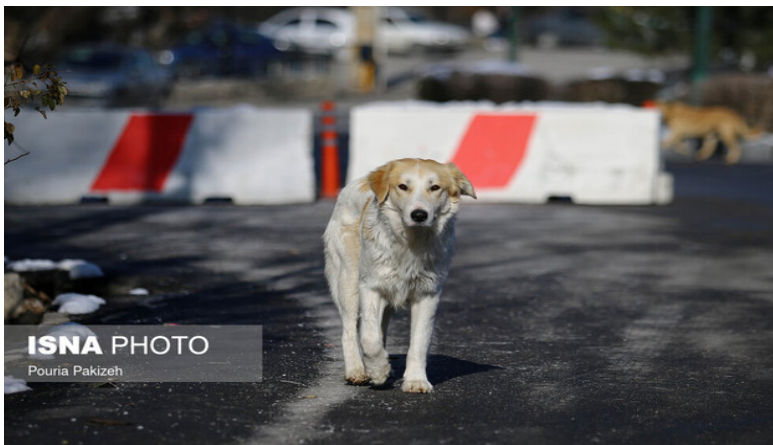
از تصویب طرح صیانت از حقوق عامه در مقابل حیوانات مضر و خطرناک جلوگیری شود و نسبت به تصویب قوانین پیشرو و تعیین چارچوب صحیح و تخصصی‌تر نگهداری، رشد و پرورش حیوانات با بهره‌گیری از نظرات کارشناسان اقدام گردد. با نگاهی به نسخه ابتدایی این طرح، می‌توان دریافت که تصویب و اجرای آن، خیل عظیمی از دارندگان حیوانات خانگی را مجرم تلقی خواهد کرد. این امر نارضایتی‌های گسترده‌ای در بر خواهد داشت. به همین علت، در نسخه اصلاح شده این طرح بسیاری از نواقص آن تصحیح شده است. با این حال، انتقادات وارده به این طرح صرف نظر از محتوای آن که مورد اعتراض بسیاری از دارندگان حیوانات خانگی و حامیان و دوستداران حقوق حیوانات قرار گرفته، بخشی به زمان‌بندی ارائه چنین طرحی برمی‌گردد. این‌که چطور نمایندگان مجلس در شرایطی که تحریم‌های خارجی، اوضاع اقتصاد و معیشت مردم را در تنگنا قرار داده است، وقت خود را صرف

می‌داند و ضرر هنگفت بر تن جامعه بر جای می‌گذارد، حامی غیرواقعی است. کسی که با تکیه بر احساسات و بدون منطق در حوزه‌های تخصصی گام می‌نهد (رفتاری پوپولیستی) و قواعد آن را دست‌خوش تغییر می‌کند، جز آسیب نمی‌آفریند.

طرح صیانت از حقوق عامه در مقابل حیوانات مضر و خطرناک، در مقایسه با طرح حمایت از حقوق کاربران و خدمات پایه کاربردی فضای مجازی، طرح معقولانه‌تر، مفیدتر و منطقی‌تری به نظر می‌رسد؛ زیرا این طرح -البته اگر مورد اصلاح قرار گیرد و از برخی مفاد و بندهای آن جرم‌زدایی شود و به سوی مدیریت و کنترل فضای نگهداری حیوانات خانگی برود، نه ممنوعیت نگهداری از آن‌ها- طرحی سودمند برای محیط‌زیست در معرض خطر ایران می‌باشد. به عبارت دیگر، اصلاح این طرح و اجرای اصولی آن، موجب سازماندهی افزایش بیش از حد حیواناتی هم‌چون سگ‌های ولگرد که در اغلب موارد توسط صاحبانشان در محیط‌های شهری و حومه شهری رها می‌شوند، می‌گردد، که زیست‌بوم حیوانات مناطق مختلف کشور در محیط زیست و حتی آسایش و آرامش مردم در محیط‌های شهری را مختل می‌کنند. (سازماندهی حیوانات خانگی و شهری به ویژه سگ‌های بدون مالک، گام مهمی در حفاظت از محیط شهری و محیط‌زیست خواهد بود.)

۶۶

در همین راستا کارزاری برای مخالفت با تصویب این طرح به راه افتاد که از محمدباقر قالیباف، درخواست شده است که از عنوان «نگهداری حیوانات اهلی و خانگی از جمله گربه و سگ» جرم‌زدایی شود و



ISNA PHOTO
Pouria Pakizeh

سگ‌های (حیوانات) ولگرد و بدون صاحب، موجب اختلال آرامش و امنیت مناطق شهری و روستایی می‌شوند.



البته چنین برنامه‌هایی باید بار منطقی بیشتری داشته باشند. با تمامی این تفاسیر، در شرایط اقتصادی حساس امروزه که مردم زیر فشارهای مختلف اقتصادی قرار دارند، مجلس شورای اسلامی باید موقعیت‌سنجی بهتری برای بررسی طرح‌های مختلف داشته باشد تا هم به رفع مشکلات در حوزه خاص خود بینجامد، هم بدین صورت سبب بروز نارضایتی‌های گسترده نشود.

خطر برای محیط‌زیست شده است. با این وجود، نهادهای دولتی، خصوصی و خصولتی مرتبط به‌منظور کنترل و مدیریت سگ‌های ولگرد، طرح‌های مختلفی همچون زنده‌گیری و عقیم‌سازی و رهاسازی، درمان سگ‌های بیمار و کشتار سگ‌های پرآزار و صعب‌العلاج به انجام رسانده‌اند، که البته آن دسته از دوست‌داران و حامیان غیرواقعی و سانتی‌مانتالیست مذکور، با رفتارهای غیرحرفه‌ای و نادرست خود، مانع از اجرای درست و صحیح این طرح‌ها شده‌اند. ساخت و اجرای مستندها و برنامه‌هایی همانند مستند «دومینو» که از شبکه سوم سیما پخش شد، می‌تواند به افزایش آگاهی جامعه بینجامد تا از بروز آسیب‌های انسانی و زیست‌محیطی جلوگیری شود.



شب پنجم

روایت داستان گونه از فاجعه انسانی فروش کودکان در افغانستان برای رفع گرسنگی

پرنا شمس

دانشجوی کارشناسی معماری
دانشگاه شهید بهشتی



تنگ شده بود.

وقتی بزرگ‌تر شدم دیگر با بابا نمی‌رفتم. درس می‌خواندم. شاید هم خجالت می‌کشیدم. فقط نمی‌رفتم. اما بابا جان خیلی زود رفت. من مانده بودم و یک خانه و دلنگی نان چپاتی و آرزوی ادبیات خواندن. اتوبوس بابا را هم به من ندادند. مصادره شد. من را اما عموهایم دادند به یک مرد؛ مصادره شدم. مرد اما خیلی زود رفت و من از یک خانه به خانه‌ی دیگر مزارشرف را زیر و رو می‌کردم.

بزرگ‌تر شدم؛ به پنجره‌های مردم دستمال می‌کشیدم و شب‌تر که می‌شد پیاده برمی‌گشتم کنار دخترهایم. دم پر می‌کشید سوار اتوبوس بشوم اما یا اتوبوس بود یا نان خوردن دخترها. شب‌ها تا صبح کتاب می‌خواندم و خودم را تصور می‌کردم که دوست یکی از قهرمان‌های قصه‌ام، قصه‌هایی که دخترهای افغانستان را قوی نشان می‌دهد. قصه‌هایی که عاشق دخترهای

می‌شدند و من می‌ماندم با اتوبوس بابا و بابا که برایم پشمک یا نان چپاتی خریده بود.

شب‌تر که می‌شد مزار قشنگ‌تر می‌شد. صدای اذان مسجد و چراغ‌هایی که همه جا را از روز روشن‌تر می‌کرد و ماه که چشم‌هایم را می‌دزدید، نمی‌گذاشتند دیگر به آدم‌ها توجه کنم. بچه‌ها توی راهروی اتوبوس بین دو ردیف صندلی می‌رقصیدند و عاشق‌ها معمولاً ردیف آخر دزدکی همدیگر را بغل می‌کردند و پیرمردها به بقیه لبخند می‌زدند. بابا جان همیشه از آینه به مردم نگاه می‌کرد. خیلی ساکت بود ولی لبخند می‌زد. نمی‌دانم چه فکری از ذهنش می‌گذشت اما شاید او هم خودش را تصور می‌کرد که یکی از آن عاشق‌هاست و با مامان که هنوز زنده است با هم می‌خندند، یا شاید قبل‌تر را به یاد می‌آورد که در اتوبوس با بچه‌های هم سن و سال خودش می‌رقصیده و یا شاید دلش برای بابایش

از وقتی ۱۲، ۱۳ ساله بودم عصرها که بابا جان می‌آمد، ایستگاه نزدیک خانه سوار اتوبوس می‌شدم و اگر خلوت بود می‌نشستم کنار صندلی‌اش و اگر شلوغ بود روی پایش، بغلم می‌کرد و تا نزدیک‌های صبح مزار شریف را زیر و رو می‌کردیم. ایستگاه به ایستگاه قند در دم آب می‌شد. بعضی روزها بیرون را نگاه می‌کردم بعضی روزها آدم‌ها را که چطور هر کدام مقصود داشتند و هر کدام مبدائی. چطور هر کدام شکلی داشتند. چطور هر کدام نگاهشان به بیرون بود و یا به آدم‌ها. همه اما زیر یک سقف کنار هم می‌ایستادند.

به دانشگاه بلخ که می‌رسیدیم، چهار چشم دیگر قرض می‌کردم و کل دیوارها و پنجره‌ها را رصد می‌کردم. به دخترهایی که از دانشگاه می‌آمدند و سوار اتوبوس می‌شدند زل می‌زدم و آن قدر خودم را تصور می‌کردم که دوست یکی از آن‌ها هستم و من هم به دانشگاه می‌روم و ادبیات می‌خوانم که بالاخره پیاده

افغان می‌شوند و قصه‌هایی که جنگ در آن تمام می‌شود و طالبان رفته است. من همیشه دوست آن دخترها بودم. همیشه با لخنه می‌خواهیدم که طالبان دیگر نیست و همیشه در خواب دخترهایم را می‌دیدم که دانشجوی ادبیات شده‌اند. مریم، لیلا و شیرین دخترهای قشنگی بودند. بعضی روزها دلم می‌خواست سوار اتوبوسشان کنم و بپریشان کاخ والی و مسجد و دانشگاه را نشان شان بدهم. دلم می‌خواست دخترهای کوچک من بین دو ردیف صندلی اتوبوس برقصند و من زل بزنم به آن‌ها و تصور کنم که دوستشان هستم و باهاشان می‌رقصم. دلم می‌خواست بابابزرگ داشتند و برایشان نان چپاتی می‌خرید. دلم می‌خواست دخترهایم آدم‌ها را نگاه کنند که هر کدام شکلی دارند. دلم می‌خواست یک بار دیگر سوار اتوبوس شوم.

شب اولی که طالبان باز آمد همه چیز عوض شد. خورش را خانم یکی از خانه‌هایی که پنجره‌اش را پاک می‌کردم به من داد. شب کتاب نخواندم. فقط خوابیدم.

شب دوم مغازه‌ها بسته بودند. نان پیدا نشد. مریم، لیلا، شیرین گشنه خوابیدند. شب سوم به شب نکشید و به خانه‌ای که باید رفتم و خانم خانه گفت دیگر نیا و برگشتم. نان پیدا نشد. خوابیدم.

شب چهارم دم در خانه، مردهای بزرگ ایستاده بودند. دم در همه‌ی خانه‌ها ایستاده بودند. نمی‌گذاشتند از خانه بیرون بروم. گریه کردم. بچه‌ها رنگشان پریده بود. بی قوا بودند. نان نداشتیم. گریه کردم. گفتند مرد بفرست نان بگیرد. گفتم مرد نداریم. گفتند صیغه شو دخترها را بده به ما. نمی‌توانستم. گفتند یک دخترت را بده. نانت با ما. دخترها خوابیدند.

صبح شب پنجم اتوبوسی دم در خانه ایستاده بود. شب قبلش تا صبح فکر کرده بودم. سوار اتوبوس شده بودم و ایستگاه به ایستگاه

مزار شریف را زیر و رو کردم. به آدم‌ها زل زده بودم که چطور هرکدام به فکری بودند. چطور هیچ کدام دختر نبودند. چطور هر چه شب‌تر می‌شد غم انگار بیشتر رخنه می‌کرد. چطور هیچ کس نمی‌رقصید و هیچ کس عاشق نبود. صبح شب پنجم اتوبوسی دم در خانه ایستاده بود. مردی بزرگ دست یکی از سه دخترم را از دست من باز کرد و داخل اتوبوس برد. در دست من نان گذاشت. دختر من با دست‌های لاغر با کفش‌های نایلونی و با چشمانی مشکی و با صورتی خیس

کنار صندلی راننده نشست. اما اتوبوس خلوت بود. یکی از سه دخترم رفت و دو تای دیگر نان در دهان با چشم اتوبوس را دنبال می‌کردند. نای دیدن نداشتند، ولع نان داشتند، فقط با چشم دنبال اتوبوس دویدند. بعد که اتوبوس پیچید، چشم‌هایشان ایستاد. شب خوابم نمی‌برد. تصور می‌کردم دوست خودم هستم. دست در گردن خود انداخته‌ام تا خود را نوازش کنم. برای خود نان چپاتی خریده‌ام و ماه چشمانم را دزدیده است.



کاشیگری



لطفا نسخه جدید را آپلود بفرمایید!

یادداشتی کوتاه، جهت نقد بر دانشکده الهیات و دروس عمومی

بیبا احمدی

کارشناسی مدیریت بازرگانی
دانشگاه شهید بهشتی



که این دروس علم نیستند! به هر جهت این دید پوپولیستی و ساده‌انگارانه علاوه بر این که نگاه سلیقه‌ای و غلط را می‌رساند باعث می‌شود که نقدهای درست نیز شنیده نشوند و اگر گام مثبتی نیز قرار است برداشته شود، با این عمل برداشته نمی‌شود.

در باب سلیقه‌ای بودن باید این نکته اضافه شود که: « نظرات و استعداد‌های شخصی نباید معیاری برای مفید بودن یا نبودن مبحثی باشد. برای مثال اگر فردی از دانشکده‌ی مدیریت به درس اقتصاد خرد علاقه‌ای نداشته باشد، به معنای بی‌مصرف بودن این درس نیست چرا که کمی دورتر در دانشکده‌ی اقتصاد، این درس یکی از مهمترین و بنیادی‌ترین دروس است.»

66

به هر جهت برای این که ترازو عدالت را در گفتار و مقال زیر داشته باشیم، در ابتدا نگاهی به وجه مثبت و سپس نگاهی نقد گونه به این دروس خواهیم داشت.

ضرورت و نگاهی به اهمیت دروس

هر علمی، فایده‌ای دارد. (برای مثال درس ریاضی برای بعضی از رشته‌ها کاربرد ندارد اما همه آن را می‌آموزند، چرا که ریاضیات پایه‌ی علوم است. شاید به ظاهر در بسیاری از رشته‌ها مهم نباشد اما در بطن هر علمی ریاضیات خودنمایی می‌کند.) این که ما به مبحثی علاقمند باشیم یا نه، تاثیری بر فواید آن نخواهد داشت. گروهی از دانشجویان با این دید به دروس عمومی و خصوصا دروس دانشکده الهیات نگاه می‌کنند

مقدمه

دانشکده الهیات و دروس عمومی دو تکه‌ای هستند که بر تن‌پوش هر دانشجویی وصله می‌شوند؛ در این مقاله قصد داریم نگاهی به ضرورت و مفاد مفید بودن این دروس داشته باشیم سپس به آسیب‌شناسی و نقد برخی از دروس عمومی به طور کلی بپردازیم و بتوانیم گامی در باب اصلاح این موضوعات برداریم. به عنوان مثال بخشی از نقد ما به دروس معارف بر می‌گردد. دروس معارف بخشی از دروس عمومی هستند که در مقطع کارشناسی عمدتاً توسط روحانیونِ دانشگاه‌دیده تدریس می‌شود. این دروس با دو محوریت دین و نظام سیاسی جمهوری اسلامی تلاش می‌کند تا تولید محتوا برای دانشجویان داشته باشند.

این اصول را به خود بدهند در این صورت نقد کامل‌تر و دقیق‌تری خواهند داشت و حتی ممکن است نقدهایی که در ذهن خود پرورش می‌دهند، ناشی از همین عدم شناخت باشد و پس از طی کردن پروسه آموزش، نقدهای سطحی آنان برطرف شود. مفهوم بعدی را با یک مثال بیان می‌کنیم: اگر درس اندیشه

معلومات دینی دارند. برای مثال وقتی کسی یک حدیث بسیار مشهور در هنگام ارائه خود استفاده می‌کند، ما به عنوان یک مدیر یا هر شغل دیگر باید توانایی تجزیه و تحلیل آن را داشته باشیم و متوجه این امر که دین بر تمام اجزای زندگی ما تاثیرگذار است باشیم. موضوعیت بعدی که باید

در باب نکته بعد، باید به این اشاره شود که در جامعه حال حاضر ایران؛ اسلام (دروس) معارف مشت نمونه خروار این موضوع هستند.) به عنوان یک دین و ظرف است که بر فرهنگ، رفتار، منش و حتی اسامی ما تاثیرگذار است و نمی‌توان این تاثیر را نادیده گرفت. پس مباحث دینی و اسلامی که برخلاف نظرات متعصبانه



اسلامی را بخوانیم و از آن به درستی استفاده کنیم، می‌توانیم نقش آن را در حوزه تخصصی خود مشاهده کنیم. پس اندیشه‌های درست اسلامی برای فردی که می‌خواهد با اخلاق باشد، کاربردی و مفید خواهد بود و نباید این فرصت

به آن اشاره کرد این است که، برای نقد هر عقیده‌ای، شناخت اولیه اصول و محورهای بنیادین آن ضروری است. بنابراین افرادی که بر ادیان و جنبه‌های مختلف دروس وابسته به آن (دروس معارف) نقد دارند، باید فرصت یادگیری

برخی، در جامعه امروز ایران از مهم‌ترین موارد است. به عبارتی این مفاهیم خواه یا ناخواه در طی گذر قرن‌ها با گوشت و خون ایرانیان پیوند خورده است. مدیر، سیاست‌گذار، اقتصاددان، بازاری و دیگر اقشار جامعه نیاز به

را از خود بخاطر لجبازی یا تعصب های کورکورانه بگیرید. مورد مهمی که حوزه دروس عمومی به خصوص گرایش «مبانی نظری در اسلام» وجود دارد، این است که شما به انتخاب و سلیقه خود باید دو درس را انتخاب کنید، این آزادی عمل تا حدی برای انتخاب درس عمومی مدنظر و افزایش دادن اطلاعات بنا بر سلیقه خویش، وجود دارد. مثالی دیگر در گرایش اخلاق اسلامی، از میان ۴ درس ارائه شده تنها پاس کردن یک درس کفایت می‌کند بنابراین بر اساس علایق و استعداد خود از میان ۴ درس یکی را می‌توان انتخاب کرد که این امتیاز مثبتی است و دیکتاتوری صرف حاکم نیست. بسیاری از مفاهیم دین اسلام همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، در ترمیم اخلاقیات و تبدیل‌شدن به انسانی بهتر و مفیدتر تاثیرگذار هستند. علاوه بر این باید این موضوعیت را نیز در گوشه ذهن خود پیورانییم که دانشگاه فقط برای بسط دادن مهارت‌های تخصصی در یک رشته‌ی مشخص نیست بلکه باید در تمام ابعاد انسان را پرورش دهد. و یک انسان متخصص با توانایی‌های اجتماعی تحویل جامعه دهد. اگر دانشگاه در این زمینه کاهلی کند، مدیری بی‌اخلاق یا مهندسی بی‌مسئولیت تخصص یافته می‌شود که نتایج خوبی

را برای مسیر کلی پیشرفت کشور به همراه نخواهد داشت. از یک مدیر یا مهندس یا دکتر بی‌اخلاق هر کاری بر می‌آید. شاید یکی از دلایل وضعیت آشفته امروز کشور نیز همین بی‌توجهی به ابعاد گوناگون افراد و تمرکز صرف بر یک بعد آن‌ها باشد. در نهایت بسیاری از اوقات موضوعی را بی‌اهمیت یا حتی غیرکاربردی می‌دانیم اما با گذشت زمان متوجه می‌شویم که گاهی اوقات، همان موضوع کمک کننده و نجات‌بخش بوده است. بنابراین با وجود تمام انتقاداتی که بر روش و موضوع دروس عمومی وارد است، حذف آنها، راه‌حل و راهکار مناسب نخواهد بود.

آسیب‌ها

ضعف در تاریخ: دروس تاریخی گروهی از دروس عمومی هستند ولی صرفاً درباره تاریخ صدر اسلام و مباحث تمدنی تبیین می‌گردند. که این تبیین نیز به صورت کامل رخ نمی‌دهد. و این دروس به صورت ناقص و ناتمام ارائه می‌شوند. این در حالی است که انتظار می‌رود مباحثی پیرامون ایران شناسی هم در این دروس قرار بگیرد، اما متأسفانه شاهد این امر نیستیم. ایران وطن ماست و دانشجوی ایرانی باید بداند که کشورش چه سرنوشتی را گذرانده است. این بی‌توجهی به حدی

است که گویی حذف سیستمی تاریخ گذشته‌ی ایران در دستور کار قرار گرفته است چرا که حتی ایران پس از اسلام نیز، به دانشجویان ارائه نمی‌شود. ضعف در مباحث اندیشه: گروه بعدی دروس عمومی، مباحث معرفت دینی است. این مباحث هم با سرفصل های قدیمی تدریس می‌شود و بویی از مباحث جدید معرفتی در دنیای معاصر ندارد. همچنان شاهد مباحث هزار و چهارصد سال قبل در حوزه اندیشه دینی هستیم که رویکردی متن محورانه و بر پایه احادیث و قرآن دارد. سوالی که وجود دارد این است که چرا مباحث عقل‌گرایانه و جریان‌های دیگر در این مباحث وجود ندارد؟ مگر غیر از این است که اسلام دین تعقل و تفکر است؟ ضعف در مباحث انقلاب: درس انقلاب هم که عموماً توسط اساتید نه‌چندان قوی ارائه می‌شود، اساساً وارد چالش های پسین نمی‌شود و اساتید تلاش می‌کنند همان قرائت رسمی از انقلاب را ارائه کنند. در این قرائت رسمی بسیاری از شخصیت‌ها و جریان‌های سیاسی و اجتماعی بسیار مهم و حیاتی حذف می‌شوند و صرفاً تصویری از انقلاب ارائه می‌شود که بسیار ساده و بسیط جلوه می‌کند و به محورهای عمیق و جریان‌ات اصلی انقلاب بی‌توجهی می‌شود.



و عدم تخصص داشتن اساتید دانشکده الهیات در این رشته تخصصی است. روش شناسی: از نظر روش تدریس که تعدادی از اساتید به شدت ضعیف هستند به طوری که در برخی مباحث اطلاعات دانشجوی از استاد مدنظر بیشتر است. برخی از آن‌ها عمده کلاس را به کنفرانس‌های دانشجویی می‌گذرانند و معتقد هستند که پرونده درس مربوطه با حفظ یک جزوه ۳۰۰ صفحه‌ای و امتحان تستی بسته می‌شود. مهم‌ترین رسالت دروس عمومی، آموزش نحوه‌ی بحث‌کردن و چگونگی برخورد با عقاید مختلف و حتی مخالف است. با این وجود برخی از اساتید اجازه‌ی

... نیستند. عمدتاً از رشته‌های غیرمرتبط این درس را تدریس می‌کنند. اساساً در دانشکده الهیات هیچ متخصص روانشناسی، تربیتی، زنان و خانواده وجود ندارد. موضوعی که اساساً مشروعیت تدریس را زیر سوال می‌برد و نمی‌توان منطق آن را به غیر از انحصارگرایی تصور کرد. همین امر سبب می‌شود که درس دانش خانواده و جمعیت به جای آموزش نحوه‌ی رفتار مناسب در موقعیت‌های مهم، به تشویق فرزندآوری و ازدواج زودرس و مضرات رابطه با جنس مخالف بپردازد. گویا این درس غیر از تمرکز بر مباحث غریزی چیز دیگری ندارد. همه این‌ها ثمره همان نگاه تجربی

ضعف در مباحث خانواده: تدریس مباحث مرتبط با خانواده از مباحث مهم در دروس عمومی است و درسی اجباری تلقی می‌شود ولی مشکل اساسی این گروه، اساتید با نگاه سنتی هستند و عمدتاً مباحث را بر اساس تجربیات شخصی مطرح می‌کنند. درحالی‌که این درس باید یکی از مهمترین و پر ارزش‌ترین دروس عمومی باشد، اما به این درس بی‌توجهی بی‌سابقه‌ای می‌شود و اساتید عموماً براساس علم روز دنیا تدریس نمی‌کنند و تجربیات خود را بر علم ثابت شده‌ی دنیا ارجح می‌دانند. ضمن این که اساتید این رشته متخصص در حوزه زنان و خانواده، روانشناسی، تربیتی

بحث‌های گروهی و حتی صحبت‌های معمول را در کلاس به دانشجویان نمی‌دهند که تاسف برانگیز است.

موضوع شناسی: منطق حکم می‌کند حداقل چهار درصد سرفصل‌ها هر دو سال یکبار متناسب با فضا و مباحث جدید جامعه تغییر کند، همچنین درصدی از این تغییرات بر اساس نظرسنجی از دانشجویان باشد. اما چه میزان این موضوع تحقیق یافته است؟ سوالی است که نیاز است دقت بیشتری بر آن شود.

باری، این درس که ضرورت آن‌ها مشخص است نیاز به ترمیم و پرداخت بهتر و بیش‌تری دارد و امید است که در این زمینه گام برداشته شود.

۶۶

همچنین، دانشکده الهیات به

همت نسل جدیدی از اساتید جوان خود متناسب با سطح دانشجویان دانشگاه بزرگ شهید بهشتی وضعیت محتوایی و روشی دروس معارف را ارتقاء دهد که اگر به اختیار چنین کاری نکند شاید روزی برسد که مجبور شود. البته حال نیز مجبور است ولی چون فاصله نسلی بین دانشجویان و اساتید این دانشکده زیاد است، تصویری از این اجبار وجود ندارد.

بارها و بارها گفته ایم و شنیده‌اید، اما گوشه «در» بوده است و گوشه دیگر «دروازه». حتی خود بهتر می‌دانید ژرفای فاجعه را و برایش گام بر نمی‌دارید. نمی‌دانم چرا تلفظ واژه اصلاح و قبول اشتباه برای شما سخت است.

با واژه «حق الناس»، شما عزیزان الهیاتی باید بهتر از

دیگران آشنا باشید، اگر شما مسئولین این دانشکده بدانید که راهی هست تا این مسائل بهبود پیدا کند اما برای آن گام برنذارید، هزاران دانشجو بر پل صراط از شما حق خواهی خواهند کرد. گفتنی بسیار است اما امیدوارم دوستان الهیاتی از کسانی نباشند که خود را به خواب زده باشند، زیرا دیگر نمیتوان آن‌ها را بیدار کرد.

ما دانشجویان اما، این ارتقاء و روزآمدی روشی و محتوایی را از شما دانشکده الهیات مطالبه خواهیم کرد. و امید است که امیدمان را نخشکانید. فضای منفعل دانشکده الهیات باید تکانی به خود بدهد. ما نیز این موضوع را پیگیری خواهیم کرد.



مدیریت بی مدیریت

نقدی کوتاه به دانشکده مدیریت و حسابداری دانشگاه شهید بهشتی

زهرا مولویان
کارشناسی مدیریت مالی
شهید بهشتی



وضعیت دانشجو ندارند! البته مگر دیواری کوتاه تر از دانشجو وجود دارد برای از خالی کردن عقده‌های چندین و چند ساله. بماند که برای انتخاب واحد درسی برای ۲ ورودی، (یعنی حدود ۷۰ نفر در چارت پیشنهادی) ما با دلی خوش که مثلا می‌خواستیم طبق چارت پیش برویم و به خیال خودمان عقب نمانیم، روز انتخاب واحد غافلگیر می‌شدیم. چگونه؟ ظرفیت کلاس ۲۵ نفر! و خلاصه دلمان می‌سوخت به حال تک تک ثانیه‌هایی که تمامی طبقات دانشکده را به دنبال یک امضا بودیم که بتوانیم ۲ واحد درس اختیاری اخذ کنیم آن هم وقتی می‌توانستیم در بوفه کنار دوستانمان جای بنوشیم. (و باز هم بماند که آسانسور طبقات، مخصوص اساتید بود و کوه‌نوردی‌های هر روز تمامی نداشت.)

چشم‌تان روز بد نبیند وقتی در یک روز برفی در ولنجک به

ایم و چه بسا همان روز عزم پایین رفتن از پله‌های دانشکده و استفاده از برگه‌ی سبز در ذهنمان شکل گرفته است اما به خود دل‌داری دادیم و با خود زمزمه کردیم: اندکی صبر. شاید فرض کردیم که این حجم از بی توجهی به دانشجو آن هم از روز اول یا به قول معروف از «ب» بسم الله از روی بی حوصلگی یا کسالت کارمند عزیز دانشکده بود یا به قول پدر مادرها پیش می‌آید یکی دوبار، اما خب، اگر دانشجوی دانشکده مدیریت باشید یا بوده باشید، یا بخواهید بشوید، باید بگویم تمامی فرض‌ها را دور بریزید. در این دانشکده، اکثر مواقع مفاهیمی مثل: حقوق دانشجو، احترام به دانشجو، درک دانشجو و هرآنچه که ممکن است نفعی برای دانشجو داشته باشد، اصلا تعریفی ندارد. گویی برخی از اساتید و کارمندان دانشگاه، زمانی دانشجو نبوده‌اند و درکی از

همه‌ی ما وقتی نام دانشکده مدیریت و حسابداری دانشگاه شهید بهشتی را می‌شنویم، احساسات و افکار متعدد و گاه متعارض در ذهنمان شکل می‌گیرد. تلخی‌ها و شیرینی‌ها، سیاهی‌ها و سفیدی‌ها، روز‌های تلخ و آزاردهنده یا روز‌های پرهیاهو و انرژی‌بخش. زمانی که برای اولین بار پا به دانشکده گذاشتیم و لابی دنج دانشکده را دیدیم در ذهن خو رویایی‌نا نوشته ساختیم.

شاید ذهنمان در آن لحظه خاطرات ساخته نشده را برایمان مرور می‌کرده است، خاطراتی که شاید هنوز پس از فارغ‌التحصیلی نیز ساخته نشده‌اند و نامشان از خاطره به حسرت مبدل گشته است.

۶۶

قطعا همان روز اول با یکی از عزیزان کادر آموزش برخورد داشته

سختی از شیب حد فاصل خوابگاه تا دانشکده، خود را به در پشتی دانشکده رسانده‌اید و کل وجودتان قندیل بسته و ناگهان با صورت به در شیشه‌ای بسته برخورد کنید. ممکن است پرسید چرا بسته؟ چون درب پشت برای دانشجویان باز نمی‌شود و مختص استفاده اساتید است و دانشجو تا زمانی که چندین بار از پله‌های کنار دانشکده در روزهای برفی نیافتد و بلند نشود دانشجو نمی‌شود.

روزهای شیرین امتحان که برخی اساتید و کارمندان آموزش آن قدر به دانشجویان آرامش تزریق می‌کردند که خود شاهد چندین مورد نیازمندی به آب قند بوده‌ام. یا مثلاً شده یکی از مراقبان امتحان طوری به شما نگاه کند که به کارهای نکرده هم

گرفت)

بهتر است زیاد وارد بحث اساتید گرانقدر نشویم اما همین بس که استادی در روزهای امتحان پایان ترم پروژهای ۲۵ صفحه‌ای و پر از ایده‌های نو و خلاقانه و مطابق کتاب، آن هم در ۳ روز می‌خواستند. استاد عزیز، ما اگر بتوانیم در دوران امتحان زنده بمانیم و به کارهای روزمره برسیم، کلاهمان را بالا می‌اندازیم. پروژهای آن هم پر از ایده در فصل امتحانات فقط می‌تواند یک کابوس باشد.

تجربیات شخصی پیرامون اساتید را می‌توان به بسیاری از اساتید دانشکده مدیریت تعمیم داد. من باب مثال: استادی در فرجه امتحانات، سه فصل مفاهیم کمی و پر از فرمول درس بدهد و اتفاقاً مباحث اصلی

اعتراف کنید؟ اگر نه تبریک می‌گوییم شما دانشجوی دانشکده مدیریت و حسابداری نیستید و یا حداقل هنوز حضوری در این دانشکده پر از زیبایی درس نخوانده‌اید.

کنکور را با تمام فشاری که بر روی جسم و روح دارد، راهی برای موفقیت می‌دانیم. سخت درس می‌خوانیم، تلاش می‌کنیم، از روزهای زیبای زندگی می‌گذریم تا همان شود که می‌خواهیم. وقتی به نقطه‌ی دلخواه می‌رسیم که آن نقطه دلخواه

که برای بعضی‌ها همان لابی دانشکده مدیریت است، می‌خواهیم باور نکنیم چیزی که در ذهنمان ساختیم با واقعیت فاصله‌ها دارد! (دانشکده مدیریت برای دانشجویان فقط موقعیت مکانی خوبی داشت که خوب آموزش مجازی همان را نیز



کی و کجا به دردمان می خورد و بعید می دانم کاربردی داشته باشند بجز پایین آوردن معدل دانشکده. در دوران مجازی تمام آپشن های دانشکده مثل موقعیت مکانی خوب، دیدن دوستان، لذت برف بازی و... از ما گرفته شد اما همچنان مشتاق به پروژهای سنگین و امتحانات سخت ادامه می دهیم. دلمان می گیرد از تمام شدن پاییز و ندیدن خیابان های پر برگ بهشتی و احتمالاً زمستان پر برف بهشتی یا حتی دلمان تنگ می شود برای هات چاکلت های بین دو کلاس در کنار رفیق هایمان. شاید دیگر نتوانیم آن هارا ببینیم. دلمان تنگ می شود برای اتوبوس های همیشه شلوغ پایانه افشار، برای غذاهای باکیفیت و درجه یک بهشتی! برای قدم زدن در تجریش.

امتحان نیز باشد؟ چه می توان گفت؟ استاد گرانقدر، ما اگر توان فهمیدن سه فصل در عرض دو روز را داشتیم، اسممان دانشجو نبود. با این تفاسیر هنوز هستند اندک اساتید با درک و فهم بالا که می دانند دانشجو بودن یعنی چه، می دانند آموزش مجازی همانقدر که برای اساتید سخت و طاقت فرساست، برای دانشجو نیز عذاب آور است. برخی اساتید دانشکده به قدری دلسوزانه عمل می کنند که به قول معروف می خواهیم دستشان را به گرمی از دور بفشاریم و بگوییم ممنون بخاطر معنا کردن فعل تعلیم و تربیت و درس زندگی. اما، دلمان تنگ می شود برای صدا زدن استاد و گرفتن منفی، دلمان تنگ می شود برای دروسی که نمی دانیم



دانشجو را با عینک اساتید بنگریم

گفت و گو و مصاحبه با چند تن از اساتید دانشگاه بهشتی در مورد دانشجو

علی قربانی

کارشناسی مدیریت دولتی
دانشگاه شهید بهشتی



باعث شده است زمان زیادی از زندگی خود را با اقشار مختلف دانشجویان سپری کنید، با این تفاسیر، تعریف شما از دانشجو چیست؟ علاوه بر این، تفاوت میان توده مردم و دانشجویان را در چه چیزی می توان یافت؟ یک واژه را می توان از ابعاد مختلف مورد بررسی قرار داد. در نگاه لغوی؛ دانشجو به معنای شخصی است که دنبال دانش است. علاوه بر این، برای شناخت کامل دانشجو نیاز است تا نگاهی کوتاه به دانشگاه نیز داشته باشیم. دانشگاه نهادی آکادمیک است که هسته اصلی آن دانشجو

دانشکده ادبیات، استاد غلامحسین خورشیدی از دانشکده مدیریت، استاد علی قاسمی از دانشکده الهیات، استاد شهرام منصوری از دانشکده ریاضی، استاد مهران بادین دهش از دانشکده مدیریت و استاد زهرا چراغعلی از دانشکده مدیریت جمعی از اساتید بودند که در تهیه این پروژه یاری رسان بودند.

پرسش نخست: از نظر شما دانشجو کیست؟ شما به عنوان استاد، زمانی خود دانشجو بوده اید و حال نیز در هیئت استادی به دانشجو پروری مشغول هستید و این

هر نگاه آثار خاص خود را دارد. گویی شنیدن یک قصه از زبان های متفاوت لذت و رویکرد های خاص خود را ایجاد می کند و مخاطب نیز بهره بیشتری می برد زمانی که کوله بار دانشش پیرامون موضوعی مشخص، توسط افراد متفاوت پر می گردد. در این مقال نیز سعی بر آن شد تا خود مستمع شویم و قصه دانشجو را از زبان چند تن از اساتید دانشگاه شهید بهشتی بشنویم. به همین خاطر، از اساتید دانشکده های متفاوت در تهیه این مقاله کمک گرفتیم و طی ارائه چند پرسش، گوش خود را به پاسخ این عزیزان سپردیم. استاد قدرت الله طاهری از



مقدماتی، توسط معلم به او یاد داد می‌شود. (البته این که شخص دانش‌آموز را بدین شکل آموزش دهیم که چشم و گوش بسته دوازده سال به جلو حرکت کند، جای ایراد دارد که البته بحث پیرامون این موضوع در این مقال نمی‌گنجد.) دانشجو اما، با دانش‌آموز در این ساحت که او نقش فعال پررنگ تری دارد، متفاوت است. مدرسه پایه ریزی است تا فرد بتواند برچسب دانشجو شدن را متقبل شود.

موضوعیت دوم، آن است که در مدرسه، دایره و فعالیت دانش‌آموز محدود است. معلم بر عملکرد دانش‌آموز به طور مستقیم نظارت دارد اما در دانشگاه به این صورت نیست. خط و سمت مسیر توسط استاد به دانشجو نشان داده می‌شود. یعنی نباید پیش فرض ذهنی خود را به این صورت قرار دهیم که استاد دانشگاه نقشی همانند معلم مدرسه دارد. البته استاد باید در کنار این که سرخ را به دانشجو منتقل می‌کند، انگیزه کنشگری را نیز برای او بسازد و دانشجو باتوجه به قدرت اختیار بیشتری که در طی طریق مراحل درسی به او داده شده در این راه کنکاش کند.

البته دانشجویان، خود، به گروه‌های مختلفی دسته‌بندی می‌شوند. کارشناسان و کارشناسان ارشد جامعه‌ای را برای ما رقم می‌زنند که می‌توان از افراد تربیت شده در صنعت و سازمان‌ها استفاده کرد و نقش مهارتی در این جامعه بهتر

شود. (تخصیص بهینه دانشجویان)، البته می‌دانیم که نه کنکور و نه هیچ جهت دهی مناسب و نه موارد دیگری برای این موضوعیت به طور درست، صورت نپذیرفته و اگر همین روند طی شود، صورت نمی‌پذیرد.

اما این علمی شدن، باعث چه رخدادی می‌شود؟ زمانی که نسبت به چیزی احاطه پیدا کنیم، نسبت به آن موضوع دغدغه‌مند می‌شویم. این دغدغه‌مندی ما باعث می‌شود که در مورد مسائل مختلف جامعه که به شکلی به ما بر می‌گردد از جمله مسائل علمی، مسائل روز کشور، مسائل جهان و... اثر گذار باشیم و به این صورت به حل مشکلی در جامعه (کشور) یا سازمان‌ها بپردازیم و در بهبود آینده موثر باشیم.

پرسش دوم: تمایز بین دانشجو و دانش‌آموز و دو نهاد مدرسه و دانشگاه در چیست؟ علاوه بر این، تفاوت میان توده مردم و دانشجویان را در چه چیزی می‌توان یافت؟

می‌توان از دو منبج این موضوع را بررسی کرد.

موضوعیت نخست، آن است که دانش‌آموز فقط گیرنده (مفاهیم و مهارت‌های اولیه را یاد می‌گیرد تا علاقه خود را در این مفاهیم پیدا کند و سعی کند آن موضوع را در دانشگاه به طور تخصصی دنبال کند). یعنی مفاهیم علمی

می‌باشد و بدون حضور دانشجو نمی‌توان معنایی برای دانشگاه متصور شد. همچنین برای دانشجو و این نهاد می‌توان یک نگاه کلی داشت، مبارزه با جهل (ندانستن) و جست و جوی علم تا انسان بتواند با درد کمتر و در شرایط بهتر زیست کند و در ابعاد مختلف رشد داشته باشد. اما در این سوال بحث اصلی ما پیرامون این بود که به کلمه دانشجو نگاهی تجربی و اصطلاحی داشته باشیم.

دانشجو یک شهروند برگزیده -قشر روشنفکر- است، (نسبت به نگاه پوپولیستی مردم، دانشجو می‌تواند کنشگری علمی داشته باشد و این اراده دانشجو است که او را نسبت به توده مردم متفاوت می‌کند. البته این به این معنا نیست که سواد فقط سواد علمی است، گاهی دانشجو با تخصص علمی توانایی فعالیت درست در جامعه را ندارد. اما تحصیلات دانشجو می‌تواند او را تبدیل به فردی علمی کند.) او با توجه به اهداف کلان کشور توسط اساتید در نهاد دانشگاه تربیت می‌یابد و با گذراندن واحد‌های مورد نیاز رشته انتخابی خود، به فردی با کیفیت تبدیل می‌شود. اما این با کیفیت شدن، چه ویژگی‌هایی برای او پدید می‌آورد؟

با کیفیت شدن دانشجو یعنی، علمی شدن و متخصص شدن او. به عبارتی دیگر کشور در هر حیطه به تعدادی متخصص نیاز دارد. پس نیاز است مدیریتی نسبت به مقدار متخصص کشور در هر حیطه

دیده می‌شود. دکتران تربیت شده اما، جزو محققان و تولید کنندگان علم هستند.

«اطلبو العلم ولو باصین»، «طلب علم فریضه علی کل مسلم»، «اطلبوا العلم من المهد الی اللحد»، همه و همه انگشت اشاره را به سمت دانشجو نشانه می‌گیرد.

آکادمی‌ها جلوه‌گر تولید علم و دموکراسی هستند. دانشگاه نیز به عنوان یک نهاد آکادمی باید به این صورت باشد. گذر ارتباطی میان معلم-دانش‌آموز و استاد-دانشجو از دیدگاه نظارتی به دموکراتیکی است. دانشجویی که از نظام دموکراتیک فهم صحیح پیدا کند می‌تواند در چرخه این جریان به خوبی حرکت کند.

پرسش سوم: مسئولیت‌ها و وظایف دانشجو در قبال خودش، اساتید، مردم و دیگر اقشار جامعه در چیست؟ آیا دانشجو فقط یک ربات درس خواندن است یا باید تاثیر گذاری، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی نیز داشته باشد؟

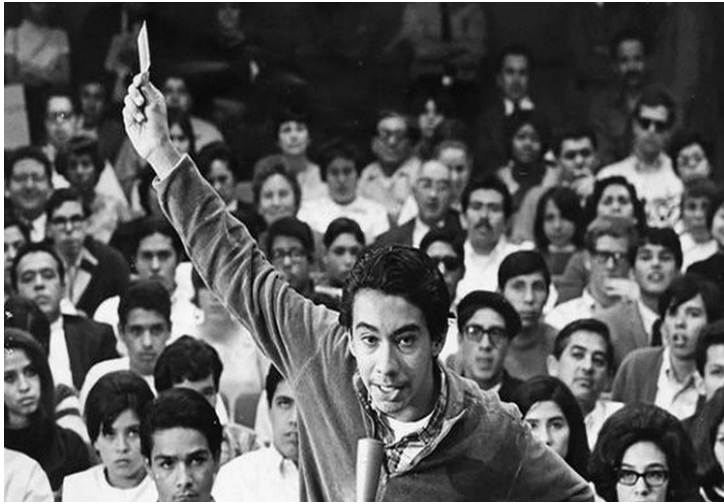
علی بن ابی طالب (ع) اینگونه سخن ایراد می‌فرماید «هان! به خدایی که دانه را شکافت، و انسان را به وجود آورد، اگر حضور حاضر، و تمام بودن حجت بر من به خاطر وجود یاور نبود، و اگر نبود عهدی که خداوند از علم‌جویان گرفته، که در برابر شکمبارگی هیچ ستمگر و گرسنگی هیچ مظلومی سکوت ننمایند.»

گروهی از اساتید رسالت علمی را بر

رسالت تاثیرگذاری دانشجو در دیگر ابعاد جامعه دارای الویت می‌شمارند. آنها در این باب می‌گویند: «دانشجو اگر بتواند در زمینه رسالت علمی خود، به شکل صحیح گام بردارد، تخصص حاصله برای او باعث می‌شود در انواع زمینه‌های علمی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و... کنشگری مناسب را داشته باشد.»

دانشگاه‌هایی هستند که چه در دوره قبل و چه بعد از انقلاب فعالیت و کنشگری اجتماعی آن‌ها زبانزد بوده و هست.)

نقش آن‌ها در پیروزی انقلاب، تسخیر سفارت آمریکا (بدون در نظر گرفتن این که آیا این کار درست بوده یا خیر) دو نمونه بزرگ از فعالیت‌های دانشجویی بوده و هستند.



در انتهای دوره محمد رضا پهلوی، تقریباً به طور عمومی بر تمام آحاد جامعه مشخص شده بود که، پهلوی کوچک بخشی از مسیر را اشتباه رفته است. و عملاً شاه اکثریت قاطع جامعه را از دست داده بود و نهادی در دانشگاه وجود نداشت که از محمد رضا دفاع کند و نهاد‌هایی مثل مارکسیست‌ها و مذهب‌یون با دیدگاه خود شاه را نقد می‌کردند. دانشگاه و دانشجو در این دوره پذیرفته بود باید نسبت به موارد اجتماعی مانند بیت المال، آزادی و مواردی از این دست حساس باشد. این موضوعیت ظرفیت خوبی به جامعه عطا کرده بود.

فضای بعد از انقلاب (تغییر دید حاکمیت)، جنگ، انقلاب فرهنگی

اما بعضی دیگر از اساتید این دو موضوع را به این صورت که با هم پیش برده شوند، مطلوب می‌دانند. در باب این نوع دیدگاه، خوب است که گذری در تاریخ و به عقب داشته باشیم. از این باب به تاریخ گذر می‌زنیم زیرا فضای دانشجویی و تاریخی دانشگاه‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت. دانشگاه‌ها از اول، فقط نهاد درس خواندن نبودند. فعالیت‌های غیر درسی و تاثیر گذاری‌های اجتماعی دانشجویان در دوره قبل انقلاب و بعد از آن به خوبی در حافظه تاریخ ثبت شده است. (البته به تفاوت فعالیت‌های دانشگاه‌های مختلف نیز باید اشاره داشت. به عنوان مثال دانشگاه تهران، تبریز، آریامهر (شریف) از نمونه

توده مردم حال حاضر ایران توانایی اظهار نظر به طور درست در مورد درد هایشان را ندارند و علاوه بر این نمی‌توانند در این باب گام بردارند زیرا مشکلات اقتصادی و حل آن‌ها (شب‌گرسنه نخوانند) الویت اولیه آن‌هاست. فضای تعاملی باعث می‌شود دانشجویان به عنوان نماینده‌ای برای توده مردم سخن برانند.

پرسش چهارم: حقوق و اختیارات دانشجو چیست؟ در باب مطالبه خواهی و منفعل نبودن دانشجو چه دیدگاهی دارید؟

دانشجو را نباید یک بعدی تصور کرد. اطلاق دانشجو منفعل از سوی یک

حدود سن دانشجو در بازه زمانی‌ای واقع شده است که مطالبه‌گری بخش جدا نشدنی از او است. از همین باب فراهم آوردن فضای تعاملی به جای فضای حال حاضر بین دانشگاه و حاکمیت از شروط اولیه برای ثبات و پیشرفت حکومت و جامعه است. دوری از فضای تعاملی یعنی دوری از فضای اسلام و قانون اساسی. رفتار پیامبر اکرم و حضرت علی در باب فضای تعاملی می‌تواند نمونه خوبی باشد تا از آن پیروی کنیم.

باری، اعمال فشار، شکنندگی می‌آورد. جامعه حال حاضر ایران به فضای تعاملی نیازمند است. اعمال فشار بیش از حد ملت را به جنبش و در نهایت به انقلاب سوق می‌دهد.

(بسته شدن دانشگاه‌ها و تغییر نسل مطالبه‌گر به نسلی آرام) و مواردی از این دست باعث شد آن فضای انتقادی که چند سال قبل از آن وجود داشت از بین رود. حاکمیت دیگر دنبال دانشجو و استاد انتقادی نبود، آن‌ها قشر بله‌گو می‌خواستند. این موضوعیت با شدت کم و زیاد در طی ۴ دهه انقلاب نیز پیگیری شده است. (به عبارت دیگر تضعیف بخش انتقادی و تقویت بخش بله‌گو به خوبی در دانشگاه‌ها مشهود است، گویی حاکمیت قدرت نه شنیدن خود را از دست داده است.) اخراج اساتید که در این هفته‌ها در دانشگاه‌های مختلف اوج گرفته است، نمونه‌ای برای مطالب بالاست.



سری از اساتید بر دانشجویی می‌شود که از ابتدا تا انتهای کار سرش بر روی کتاب هایش است و چشم و گوشش بر مسائل دیگر بسته است. به عبارتی دیگر شخصی که به ربات درس‌خوانی تبدیل شده است. حال که بخشی از تغییرات در جامعه به عملکرد دانشجویان وابسته است خوب است که در کنار رسالت علمی در اوقات دیگر خود به فعالیت‌های اجتماعی دیگر نیز بپردازند.

پرسش پنجم: آیا نقش دانشجو در حالت مجازی کم‌رنگ‌تر نشده است؟

همگان می‌دانیم که هدف دانشجو، در مرحله اول، متخصص شدن و پیگیری رسالت علمی خود است. پر واضح است که دنیای کوچک مجازی و محدودیت‌های آن جامعه و دانشجو را از علمی شدن به شکل درست دور ساخته و اگر این روند به همین منوال ادامه پیدا کند، عاقبت خوبی برای جامعه ایجاد نمی‌شود و پیامدهایی چون عدم تخصص‌گرایی، پوپولیست‌گرایی و سقوط جامعه در ابعاد مختلف بروز و ظهور می‌کنند.

علاوه بر این در دوران مجازی دغدغه دانشجو از رسالت علمی و دیگر رسالت‌های او به سوی کار و فعالیت‌های متفرقه دیگر کشیده شده است.

البته باید از فضای آموزش مجازی به صورت مکمل استفاده کرد. زیرا مفید خواهد بود. اما آموزش به طور کلی مجازی احساس نیاز دانشجو به دانشجو بودن و درس خواندن و نبود انگیزه، فعالیت علمی را از او سلب

کرده است. محتمل این است که با رفع و دور شدن این ویروس، چرخه دانشگاه دوباره به شکل اولیه خود به کار خواهد افتاد.

پرسش ششم: نظرتان پیرامون تشکل‌های دانشجویی مانند بسیج، انجمن علمی و یا انجمن اسلامی دانشجویان آزادی خواه چیست؟

در سوال‌های بالاتر ضرورت فضای تعاملی آشکار گشت! فعالیت این نهادها به طور مساوات و عدالت و نگاه یکسان حاکمیت به هر کدام از این نهادها، همان فضای تعاملی مورد نیاز را برای ما ایجاد خواهد کرد. نبود هر کدام از این جایگاه‌ها مثل نبود انجمن صنفی دانشجویی ضررهای بسیاری را متحمل دانشجو و کل نهاد دانشگاه و در نهایت جامعه خواهد ساخت.

البته فعالیت در این تشکل‌ها و نشریات وابسته به این‌ها نباید باعث شوند رسالت اصلی دانشجو آسیب ببیند.



پیام نهایی و صحبت نهایی برای دانشجویان.

تحقق رسالت اصلی دانشجو، خواست جامعه و اساتید دانشگاه است. اما دقت بر چند نکته برای ما الزامی است یک اینکه دنبال یک تکه کاغذ به عنوان مدرک نباشیم. بخشی از بهترین قسمت زندگی ما در یک نهاد در حال گذر است. باید بعد از چند سال، در هنگام خروج زمانی که بر می‌گردیم و به اتفاقات افتاده نگاه

می‌اندازیم در وجود خود تغییرات را حس کنیم. هویتی جدید داشته باشیم. در آن زمان است که ما پیشرفت کرده‌ایم. اگر ما در زمینه‌های گوناگون به درستی متخصص شویم، برای ما در ابعاد مختلف علمی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی گشایش‌های ذهنی ایجاد می‌شود و می‌توانیم یک پله به سوی موفق‌تر شدن در جامعه گام برداریم. البته در این حین انسان معتدل بودن شرطی است که در تک‌تک مراحل باید از آن استفاده کنیم.

اگر به علم علاقه‌ای نداریم و در آن آینده‌ای برای خود نمی‌توانیم در جامعه تصور کنیم، گذر عمر در دانشگاه و سپس راننده اتوبوس یا تاکسی شدن، چیزی جز هدر دادن عمر نبوده است. به عبارتی دیگر محل و موقعیت پیشرفت خود را بیابیم و براساس دغدغه‌های ذهنی خود گام برداریم تا به کمال مطلوب خود برسیم.

محرم اسرار

رضا تقی زاده

دانشجوی کارشناسی مدیریت دولتی
دانشگاه شهید بهشتی



این سینه اگر محرم اسرار ندارد
از آنچه به این خاک رسیده چه بگویم؟
با خون زمین ریخته ی لاله ی گلگون
از غیر و خودی زخمه‌ی شمشیر بجا ماند
تقدیر، قفس ساخت و با طعنه به من گفت: آزاد تویی، ماندنت اجبار ندارد
تیری که نشسته است بر این سینه خونین
از یاد نرفته‌ست شکستی پر پرواز
آتش که نیفتاد به دامن سیاوش
گفتی که به اصرار در این واقعه ماندی
بی‌ترس «انا الحق» خودت سر بده حلاج
تقصیر خودش بود که دلدار ندارد
این مادر غمدیده عزادار ندارد
فهمیده‌ام این گل به کفن کار ندارد
این شیر، به خون خفته و تیمار ندارد
آزاد تویی، ماندنت اجبار ندارد
دنبال قرارش شده پیکار ندارد
جرمی که عیان است که اقرار ندارد
سودابه هم از خواری خود عار ندارد
دیوانه شدی؟ جنگ که اصرار ندارد
فریاد بزن هی که کسی دار ندارد



آیت الله هاشمی رفسنجانی:

ظلم بزرگی است که اگر به فردای ایران نیندیشم فردا ممکن است ما نباشیم.
ولی فرزندانمان که هستند. ایندگان که هستند. ایران که هست.
ستون های فردا را باید امروز بنا کنیم.
فردا دنیا شتابی دارد که باید اهنگ آن را از امروز شروع کنیم.

